مشخصات

۱۱۷۴
۱۷۳۵۴

شکسته نستعلیق راسته

و چلیپا

دو یادگار از :

۱ـ عبدالغنی ابن حاجی عبدالرضا

شیرازی

۲ـ باستانی را

مجموعه ادبی نظم و نثر شامل منشآت و مکاتیب تاریخی و رساله‌ئی از متون قدیمه منحصر بفرد
و آثار نفیس و نادر که در سالهای ۱۱۲۷ و ۱۱۶۷ تدوین و تحریر شده

آ - رساله نفیس و منحصر بفرد نزهة الکتاب و تحفة الاحباب تألیف حسن بن عبدالمومن خوئی که
بنام وجهة الدین ارسلان بن حسام الدین سورک بن امیر چوپان نگاشته (توضیح کامل در صفحه دیگر داده شده) $\frac{176}{198}$
۲ - منشآت واعظ قزوینی شامل مراسلات و مکاتبات که با معاصرین خود از وزرا و علما و معاریف عصر انجام داده
و واجد فوائد تاریخی و ادبی است که نام بعضی از مخاطبین معلوم است و بعضی خطبه‌ها و دعاها بر کتابها و غیره ۱۲
۳ - مکاتیب محذوفه با معنی که در هر نامه التزام بحذف یکی از حروف تهجی نموده و شگفت اینکه جوابهاهم بهمان سبک
و سیاق است و این نوعی تفنن و طبع آزمائی و قدرت نمائی میباشد و الفاظ قرارداد ۱۰۰
۴ - دستور و آئین نامه القاب و عناوین که در مراسلات بطبقات مختلفه با رعایت شئون خاصه ۷۷ تا ۱۰۷ و در صفحات ۱۴۳ و ۱۴۴
۵ - مکاتیب و فرمانها و مناشیر سلطنتی از شاهرخ تیموری (فتحنامه آذربایجان که بنام ملک کیومرث رستمداری و سائر
پادشاهان صفوی با امراء اوزبک و هند و غیره که بعضی در نهایت اهمیت و نادرست و پروانجه و
نشانها در عزل و نصب‌ها و سایر موضوعات مملکتی (فهرست این نامه‌ها با توضیح مختصری در ورق جداگانه نگاشته شده) $\frac{155}{174}$
۶ - نامه‌های شعرا و ادبا مانند نامه ایلچی هند و جواب طبیب باسم محمد طاهر قصر الکبر و غیره ۱۹۹
۷ - آثار منظوم شعرا که نام و اثر برخی دیده شده و در تذکره‌ها هم ثبت و اشعار بعضی بخط خودشان مانند غزل
نعیم بخط خود شاعر در ص ۲۵۶ که در صفحات مختلف آمده و استقبال چهار نفر از بزرگان شعرا از شاه عباس
اول (اوراق مجموعه قسمتی بخط زیبای مولانا فضلعلی مورخ ۱۱۲۷ میباشد و در خانه علینقی بیک تحویلدار
نقاش خانه انجام و نگارش شده ص ۴۴) و قسمی هم بخط عبدالغنی بن عبدالوهاب مورخ ۱۱۶۲ ص ۲۱۹
۸ - مطالب متنوع و نکات مهم در خلال اوراق بسیار است مانند ماده تاریخ منظوم بنای
مسجد عباسی اصفهان تاریخ سنه ۱۰۲۰ ص ۲۳۵ و تاریخ بنای بغداد ص ۲۳۶ و اشعاری که
از شاعران مختلف در موضوع مخصوصی گرد آورده مانند اشعار درباره فراق ص ۲۴۰ و ص ۲۱۴ در پختن
نان و حلوا و جال بیشتر در کار دارد ۱ / ۱

مجموعه : دارای ده رساله

۱ - منشآت مراسلات واعظ قزوینی
۲ - همو
۳ - اشعار و نامه‌های پراکنده
۴ - مکاتیب محذوفه
۵ - دستور و آئین نامه القاب مراسلات
۶ - مکاتیب فرمانهای سلطنتی از شاهرخ تیموری
۷ - نزهة الکتاب و تحفة الاحباب
۸ - نامه ایلچی از ... به حکیم
۹ - اشعار. نعیم - صائب - هاتفی - نان و حلوا
حکیم شفائی - میرزا افصحی - میرغنی - علی ملک شاه
۱۰ - مطالب متنوع مناجات و غیره

فهرست نامه های تاریخی پادشاهان

فهرست اسامی شعرا

توضیح و کلمهٔ چند در معرفی رساله نزهة الکتاب و تحفة الاحباب

۱ـ در هیچ منبع و فهرست نام کتاب و مولف آن مذکور نیست و بنظر نرسید

۲ـ و همچنین در هیچ جا بنام امیریکه کتاب جهة او تصنیف شده برنخوردم. القاب و عناوینی که

مولف آورده و حکایت از مقام او دارد و چند سطر را گرفته بگذریم خود و پدرش را چنین معرفی نموده

سپهدار دیار اوج ابوالحرب یولق ارسلان بن سعد الشهید حسام الدین سورک بن امیر چوپان

فقط در جلد ۳ یادداشتهای مرحوم علامه قزوینی ص ۳۰۴ مختصر اشاره‌ئی دارد که گرهی نمیگشاید و معلوم

هم بر آن مرحوم مکتوم بوده چون از وجود این رساله آگاه نبوده (عین عبارت مرحوم قزوینی را در پشت این صفحه میآوریم)

خلاصه کلام اینکه از احفاد امیر چوپان بوده و به ادبیات و زبان فارسی آشنائی و علاقه وافر داشته و مولف

از دیر زمان در خدمتش سمت منشیگری و استیفا داشته و چنانچه مطالب کتاب حکایت دارد مردی

فاضل و از عربیت و ادبیت با بهره و بطوریکه خود متعرض است بعضی اشعار این رساله از خود اوست

و کتاب برین نوع است: چهار قسم ـ قسم اول مشتمل بر صد آیت از قران مجید در معانی

متفاوت قسم دوم محیط است بر صد کلمه از احادیث مصطفی (ص) در اغراض متباین

قسم سوم جامع است صد کلمه را از نصایح خلفا و موجزات الفاظ فصحا در مآرب متفرقه

قسم چهارم حاویست بر صد بیت تازی ترجم بصد بیت فارسی از گفتار خود در معانی مختلف و دیگران

و خلاصه کلام اینکه بوسیله این کتاب به دو فایده دست مییابیم یکی تالیفی پارسی و دانشمندی

گمنام و مقام علمی و اجتماعی او و دیگر نفوذ و رواج زبان فارسی و ارزشی که در جهان داشته

۱۱۷۴

۱۱۷۴

مظفر الدین یولق ارسلان ابن حسام الدین سورک

قطب الدین شیرازی کتابی دارد نفیس در علم هیئت و نجوم موسوم به اختیارات مظفری که بنام شخصی موسوم به مظفرالدین یولق ارسلان بن حسام الدین سورک تألیف نموده است و من از دیرباز اکنون هر چه گشتم نه در ابوالفداء و نه در «مجدان دنیاستی» لین پول اصلاً و ابداً اثری با این نام و نسب و لقب بوجه من الوجوه مذکور نیست و اصلاً معلوم هم نیست در از چه سلسله باشد و در کی و چه شهری و مملکتی سلطنت کرده است ... ولی معذلک کله از این اسم و لقب حدس میزنم بظن غالب که از ملوک ارتقیه (در دیار بکر و آن نواحی سلطنت کرده اند بوده باشد) ....

(انتهی. منقول بمعنی و خلاصه از جلد ۳ صفحات ۳۰۳ و ۳۰۴ یادداشتهای مرحوم قزوینی چاپ دانشگاه تهران)

اینک استنتاج راقم سطور:

۱- از نسخه مورد بحث یعنی نزهة الکتاب و تحفة الاحباب این فائده بدست میآید که معلوم میشود این شخص بنا به ضبط خوئی مولف نسخه اولغ ارسلان یا بنا به ضبط صاحب اختیارات مظفری یولوق (و تصور میکنم اولغ اصح باشد مانند الغ بیک) از فرزندان امیر چوپان است که چون قطب الدین شیرازی بدان تصریح نکرده است بر علامه قزوینی مستور مانده است و اگر باین نسخه دسترس داشتند [illegible]

۲- صحت حدس و تصور و ظن علامه فقید در محل سلطنت این شخص است که خوئی در مقدمه رساله آنرا سپهدار دیار ادج و کرخ که تقریباً همان نواحی را [illegible] که امیر چوپان برای ۴ حکم میرانده است. حسینعلی. باستانی راد

از احوالات ائمه از نگارش [illegible] ۲ تا ۱۱

منشآت و مواعظ شامل خطب، دیباچه کتب

نامه های او بمحرمان و جوابنامه های ارکان

[illegible] ازمن ۱۰ جواب نامه های ۱۲۹ و ۱۲۸ و مواعظ که در هر یک

[illegible] از حروف الفبا را حذف کرده و

الف [illegible] ترادفه که جهت زینت کلام بیارند

و قبالجات و مجلدات و وقفنامه ها ۱۳ / ۱۵۳

[illegible] فتحنامه که شاهرخ بهادر در باب

فتح [illegible] و اوربایجان ملک [illegible]

استرآبادی نوشته ۱۵۴

کتابه عبد المومن خان اوزبک [illegible]

در سنه ۱۰۰۰ در طلب [illegible] خان و [illegible]

حاجیم خان ۱۵۶

منشور و جواب شاهی که به عبد المومن خان ۱۵۷

نامه دیگر عبد المومن ترک تهدید ۱۶۰

جواب نامه و دعوت بمبارزه ۱۶۰

[illegible]

نامه عبد المومن که [illegible] ۱۶۲

جواب این نامه ۱۶۴

صورت نامه عبد المومن جواب [illegible] سلطان [illegible] ۱۶۵

جواب نامه عبد المومن [illegible]

سلطان میان [illegible]

صورت پروانچه نواب [illegible]

و [illegible] ۱۶۷

صورت پروانچه نواب جهانبانی در باب السلک [illegible] نظام الدین علیخان

[illegible] ۱۶۸ سلطان ابراهیم میرزا ۱۷۱

[illegible] سلطان ابراهیم میرزا

صورت [illegible] ۱۷۲

سواد [illegible] از وزرا ۱۷۴

رساله تحفة الاحباب از حسن بن عبدالمومن خوئی

که بنام سپهدار دیار ادج ابوالحرب یولق ارسلان بن حسام الدین سورک بن [illegible]

نوشته شامل چهار قسم

اول صد آیه از قرآن مجید در [illegible] سعادت

دوم صد کلمه از احادیث [illegible] سعادت

سوم صد کلمه از [illegible]

[illegible]

چهارم [illegible] فارسی از

[illegible] ۲

۱۷۶ تا ۱۹۸

[illegible]

فهرست

[illegible]

۱۲

... سلطنت باهره ... وطالع ... حضرت ... ایت ... و ... بطلعت ... وایات

... ظلال سلطنت ... و ... اقبال

... روزافزون ... وبلند ... آدم ... مخلد وپاینده باد

عالم واکارم اولاد بنی آدم ... وجلال ... ازلی ... حضرت ...

... ابد الدهر ... دولت روزافزون ... طوالع سلطنت ... بلوامع ... بطوالع

... دولت روزافزون ... الیوم الموعود ... ومبسوط باد ... جمهور اعیان ...

لوامع خلافت ... ابد الدهر ... مستقیم ... و ...

... حضرت ... فرخنده ... معین ... مرفع ... و ...

... آن قبله سلاطین ... طالع ... اسکندر ...

... دولت روزافزون ... وکیل ... خلافت ...

مستغرق عطوفت و ... ذات ... دولت ... قرون

... فضل ... حضرت ... و اعداد ... و ...

... قواعد ... سلطنت ... و ... باد

۲/۲

۹۲

[illegible]

تواند کرد بیت خرمی نو غم فسیم نسیم باغ جوانان
خنده گل بار دارند اشک ریزان گل و سپید
و چیزی که در این باغ کامی شد میسانی
تواند بود و گلگشت چمنی که در این غم
احیانا غنچه خاطری شگفته شود و بحکم حلاوة
انقلبت لهب المجرب رفاقت یاران
صدیق و صحبت دوستان شفیق است
که بدستیاری آن شاید دمی گریبان جان را
از چنگ قوی بازوان غمهای جهان توان رهانید
و از گزارش جنگهای تند با اسکاره بگرم
روشن آفتاب جمال احباب مگر ...
گرم توان کرد ... کام دل را از زهر غمهای
دشمنان مگر حلاوت تکلم شکرین دوستان
شیرین سازد و مرآت جان را ... زنگ کدورت
انجان زمان شاید صیقل آید و رفت یاران
ربایند ... استلذاذات ...
همنشینی صحبت مردم نکهت دل ...
نعمتهای ... فیض خدمت یاران جدل
نزدیک دست ...
نعم ...
و دوران ...
در جویند ... ابر دی باز داده
بروان ...

۲۱۲

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

منشی ناطقه را دوات دل و قلم زبان جهة تحریر ثنای متکلم نطق آفرینی است جلت شانه
و دبیری باصره را بیاض دیده و سواد مردمک برای خواندن ارقام خامه بدایع نگار قدرت بصیر جهان
بیغرضی ... بهر بیانه و سفینه نقطه را در محیط اندیشه متحمل قماش معنی گردیدن و هوا داری یاد بان نفس الهند سویدای
دل ... رسید بناخدای حکمت کامل اوست و از آنجا این جنس خطیر و دارا بر قطار بهارستان امواج
هوا حمل ... و از راه بر خروج بیج ... گوشش سواد اعظم شهرستان خاطر مستمع که پای تخت سلطان عقل
و هوش است نقل فرمودن ... سالار قدرت شامله او انامل اقلام را توقف کوه هر حرف بر جلوه خیوط
کشیدن ... الهام او داده و عقده ... سلطان سخن را بر روی ... خط و خال ... شاهد ... چهره او نشانده
آنسان که ... دیداران جلوه را از انهار اقلام بوستان خاطر ... رحمت ... ثابت ...
دولت ... دیده و ران ... نگاه را ... گردانید کتب ... سلف ... بجای سر انگشت ... او
سپید گرداند بیاض روز ... لوح آفتاب ... مه ... صنع او مزین گردیده و آیت شام ... سر
شفق کاتب قدرت او بر کشیده ... اطفال اعمال را بمکتب تکلیف اشفاق ... کرام او ... گذاشته
و جوانان فهم و ذکا را در ... سلم ... توفیق او داشته یکی از ... سرخ
شریفش ... اتم ... که خط و سواد ... قتر حساب فضایلش ... کف قلم ...
قرار ... انگشت ... قلم ... دیگر از ... دبستان تکلیفش ... است
که تخم ... حقایق او ... باغبان تعلیم او کاشته و علم ... دهقان ... حبوب دل
و ضلال ... بر فرق ... ولایت او بر افراشته ... که ... سینه
... حقایق ... اوراق و صحایف تا ... آب فیض ... ایشان تازه

خشکی نشانه ایست و نقوش حکمتش هر
کلبرگی کتابی و هر غنچه کتابخانه اطفال دیدها را
جهة حظوظ آثار خویش سواد مشق داده دیر
خرد دور اندیش را برای شناسانیدن
خویش از کتب اربعه چهار فصل پیش نهاده
دل دانشمندان در صفحه سینه مسند تدریس جای
نموده ملاحظه حواس خمسه را جهة تحصیل حقایق
اشیا بملازمت خدمت وی امر فرموده
ساحت معرفت حضور را آفتاب ولایت
فروغ وجود محمدی از ظلمت هر شک و شبهه
پرداخته و طریق بندگی خویش را به پرتو انوار آن
خورشید فرخنده وا اهل بیت کرام عظام
او بر عالمیان روشن و مبرهن ساخته صنوف
صلوات بحد و حصر و تسلیمات فزون از عد
بر ارواح طیبین و طاهرین آن برگزیدگان
احد که بوستان شرع و دین در باب ارشاد
و تلقین ایشان همیشه تازه است و اوراق
ضوابط ملت و قواعد شریعت بر رشته
اخبار و آثار این سلسله علیه پیوسته شیرازه
اما بعد بر دانشمندان صاحب خرد در میزان
نیک و بد ظاهر است ... زیور رخ جمال
و کمال انسانیت لایق هر مرد و فاخرتر
خلعتی که بر قامت قابلیت آدمی موافق و برازنده
عبارت علوم دینیه است که در دنیا دستگیر سرمایه
نجات در رستگاری قیامت و زینه پایه فخر

بسته که هر فردی از آن تره بزرگی از اهل
حال السؤال نموده جز از فرط محبت کشف
لطیفه در هر ورق نمی‌رسد عزیز ارباب
جاه استعدادی ستوده از فراید طبع فیض اثر
بجای عریضه امید که این التفات از حضرت
عالی درجات زاد برکاتهم مهندول این
ناهول بحصول موصول گشته هموره از
مطالعه آن ذخیره وجود آرا رابینه است
دانه خاکره اش کام دهان را شکر
خای شکر این نعمت ساخته و پیوسته از انوار
رنگین ریاحین این خجسته بیاض فیض
آگین بساط خاطر اخلاص قرین را گلزار
نموده غایبانه با گلستان و ریحان عزیز
بعیش و صحبت پردازد کو ... زو بستان
بستان توان دلی خوش کرد
چون فت گل دیگر اش از گلاب طلب
و شود انجه درو اوراد توصیف این خجسته صحیفه قصد
در باغی هر سیمت شرح بر نمی‌آید بزبان قلم
شکسته رقم جار کسته مرقوم میگردد
... این طرفه صحیفه که در وی گستاخی
قماش معنیت کنند کشف در اهل فضلش
چون گلشن شیخ و خواست هر سوز اهل
خیال گلشن هر گوشه از اهل حال شرحست
در صفحه او گوشت و رح خواند کرد

کرامت
و بزرگواران سحاب باران معرفت و ذوق
حقیقت است و چشمه‌سار زلال تحقیق را حاجت
آرای مختلفه طالبان با سر منزل تحقیق و شعور
در بیان شبهات باطله سالکان از کف و حجاب
قایم مقام عصاء نزاق جانفزا در هرجان حاجت و
فضایل بجای بیک و در دیده بصیرت را در دیدن
دقایق حقایق بی‌تیزاعینک باطلهٔ طرایق ارباب حکمت
وقافله نفوس بنده و معدن که در این فضیلت کبری
رضیع زلال این سعادات عظمی چه میتواند بود چه
کتاب مستطاب و آثار ائمه اطهار صلوات الله وسلامه علیهم
علیهم جمعین است که مرا از آن یکی کرامت و این دیگر
و آسمان ما را رشادی آن یک شمس مشرق و این یک
قمر ان یک بحر زخار زینت فرایند فواید این درایشان
چون دست مستمعان آن رسیده و این یک ابر در نثار
که از آن بجهه پایان گشت الآن مزن را زعلمات
طراوت و خرمی یافته کوه چر نقیب را این دو چراغ
تشکیکات جهال اند و فرو خفته را احوال کوتاه شیخ
عالم‌ها فرو رفته از ضیا حیرت و ضلال جز
در این

و چشمه زلال کوثر و تسنیم مثال
نتوان شست و در ... و ضبط آثار
ائمه اطهار از علمای دین‌دار ساعی جمیله
بظهور رسیده و هر یک ترتیبی آن
لآلی باقیمت بحر بیکران طهارت
و عصمت را با سر انگشت قلم صدق رقم
بر رشته تألیف کشیده است و امتن
آن مؤلفات و اتقن آن مصنفات
کتب اربعه حدیث است که هر یک از
آب صدق و صفا بحریست مواج و
هرکدام در رتبه دیگر رغم ایست با سر اوج
رواج فقیه را جهه تهذیب عقاید دینیه
و استبصار در معارف یقینیه این چهار
کافیست و علل و عیون بصایر اولی الحلم
الجواهر مطالعه همین احادیث شریفه
نافع و شافی امراض مزمنه قلبیه را
تریاق اربعه این چهار کتاب دافع و
استسقای باغرور جهل مرکب را شربت
جهاد منیح این چهار اصل نخست رباعی
دین راکتب اربعه چون جان باشد
این چار کتاب رکن ایمان باشد
هنگام جهاد نفس این چار کتاب
چار آینه صاحب عرفان باشد

[illegible]

و منافذ خیرات این کتب شریفه
در تحصیل و ترویج این کتب شریفه را در مطالعه
ساعی بودن و طلبه علوم دینیه را اجزل مثوبات است
و مذاکره انها اعانت نمودن از افضل حسنات و دانش و کمال فروزنده اختر
ناموس وحید عصر و فرید دوران بشمع وجود جان ارزنده گوهر درج ولایت نشان
برج عظمت و اجلال مجموعه محامد و صفات گلدسته مجالس ملکات مخلص محاسن افضل
عالیقدر والا شان ... خان قرینه الالسه و طلبا امر شاته این چهار کتاب را بتفصیل
دبیر ... خدام والا مقام امارت و افاضت پناه فضایل و کمالات دستگاه حقایق و معارف آگاه
علامی فهامی مولانا محمد کاظم مدرس مدرسه الطالب واقع در دار السلطنه قزوین با تمام رسانید و وقف
مشتیه مدرسه آستانه مقدسه منوره متبرکه حضرت معصومه علیها الف الف تحیة و ثنا که در دار المؤمنین قم
قیمت نموده حضرت امارت و افاضت پناه موی الیه بوکالت آنعالیجناب صیغه وقفیت بر قانون
شرعی گفته وقف صحیح شرعی و حبس مؤبد نمودند وارث السموات و الارض و الان بر شت الله
علماء حق است ... تعرض لابطالها و تصرف فیها بغیر شرط واقفها فقد باء بغضب من الله
الارض وهو خیر الوارثین تعرض لابطالها و تصرف فیها بغیر شرط واقفها فقد باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر امید که طلبه علوم دینیه از مطالعه و مذاکره آنها متمتع گشته بسبب ازدیاد
و سخط و ماویه جهنم و بئس المصیر امید که طلبه علوم دینیه تشبث ذیل ولای این خاندان سعادت
زنبیل اخبار ائمه اطهار علیهم السلم شود و ثوابش بروزگار آن ... و شکر که خود متاع سعادت
علیه گردد صورت وقف‌نامه دیگر
حمدی که عارضش شاهدان حسن اعمال را ... فروغ کلام حمد او فتاوی
جهان را شرایه تواند بود و حضرت متکلمی را عرشانه بتراث ارجاع هدایت گردانید و شهید جلال
بدوختن بان افروخته رنجور غوایت بار عالمیان روز روشن هدایت تعالی ... سنگان
سیمای آنرا در ظروف حروف ریخته باسر انگشت تقریر تأمل بکام جان تشنگان بیابان تکالیف کرم
و چه جنبه کلمات کرامات سرای الهام حقایقش بیدار ... نجات میخواند و دست ...
نعمت الفاظ را برفرق ... معانیش ناستین الفاظ و عبا
رات غبار

[illegible]

[illegible]

خیالیست که میخوری

ازغم کند اجل ... [illegible]

[illegible]

البته ... [illegible]

[illegible]

والا رتبت سامی منزلت افادت و افاضت پناه حقایق و معارف آگاه ینبوع زلال فضل و [illegible]
حشم و چراغ اهل نظر مبین حلال و حرام چهره گشای عرایس احکام رافع اعلام علم و کمال دافع
شبهه اهل ضلال جامع فنون دقیق و جلیل برهانا آخوند ملا نا خلیل دام الله افاداته و برکاته و جمعی از
مومنین سعادت قرین وقف نمود بر قانون شریعت غرای نبویه و طریقت بیضای اثنی عشریه تمامی

مطلب وقف مدرسه اثنی عشریه

فلان مزرعه را بر مدرسه موسومه بمدرسه اثنی عشریه وقفا صحیحا شرعیا **صورت نکاح نامه** لوایح حمد و سپاس
که گلگونه چهره عروسان اقوال شود در رواج شکر و سپاس که غالیه طره شاهدان اعمال گردد حضرت مؤلف
القلوب را سزد که جواهر افراد انسان را برشته زوال و تناسل انتظام بخشیده و رواق اشیا را بشیرازه
مصالح و حکمتش مجتمع و مؤتلف گردید درخت وجود آدمی را به پیوند ازدواج بارور ساخته و بنسیم [illegible]
طبیعت نخل آرای گلشن هستی پرداخت عمامه سرانجام خلایق را علاقه [illegible] کشیده و جامه تنهائی [illegible]
با چنین ریاضت تأهل [illegible] آیات ترغیبه را در جمله ابواب [illegible] صورت تأهل وجود
و بصیقل وعده فضل و کرم زنگ تشویش فاقه از آینه خاطر فقرا زدوده و تحیاتی که از روایح فیضش دماغ
ایمان حظ و تسلیماتی که از نسایم فوایدش مشام جان معنبر گردد نثار مرقد منور حضرت پیغمبر عارض [illegible]
زبور رابطه علت و معلول عقلیه علل و قبول [illegible] گلگونه چهره رنگ باختگان خوف و تقوی [illegible]
و از طراوت بخشش شامله عارض زشت رویان عصیان را خط تحفه افعال مجرمان بقبول [illegible]
مقبول و نامه اعمال مذنبان بآب رویش مغسول شمع انجمن انبیا حضرت محمد مصطفی و بر آل [illegible]
که جواهر بحر وجود و مرکز دایره حضرت معبود دفتر ستایش گوهر صدف رسالت و نخستین برج [illegible]
نورانیه نجوم قرب پرورد و کار [illegible] صنع آفریدگار [illegible] سریر دار الملک [illegible]
تابان گوهرهای رحمت سوزان مجامر بخشش [illegible] روشن [illegible]
گنج جواهر بخش را گنج خانه در بخته [illegible] طره پریشانه را شانه و چشم داشت زمین [illegible]
درج جان و هوس خاک [illegible] ایمان محرم اسرار خفایا [illegible] اللهم [illegible]
[illegible] و افضل [illegible] اعلانه **دیباچه وقفنامه** [illegible]
[illegible] زنده پاینده را جل شانه شایسته و سزاست که رواق کبریایش از دست [illegible]
[illegible] بقایش بطغرای کل شیء هالک الا وجهه [illegible] مقصد [illegible]
حکمت [illegible] صنع او [illegible] در وجود و عدم از دفتر مصلحت آثار [illegible] تغییر [illegible]
بعد از انهدام [illegible] سیلاب [illegible] قدرت [illegible]
عظام [illegible] ایام [illegible] از بدایع صنع حیرت [illegible]
[illegible] غریب [illegible] باید [illegible]

بخاک بیکدارند

بخاک بیکدارند و صنوف صلوات زاکیات بر ماحی ارقام ذنوب و مجری اموات
قلوب رسول التقلین و اهل بیت مصطفین او که نور محبتشان چراغ شبستان کونین و
دامان ولایتشان دستگیر یوم النشور و بعد بر زنده و لان آگاه معلوم است که صحیفه
هر حیات بسجل کل من علیها فان مسجل و طومار هر تعالی حجاته و اسما بکونوا یدرککم الموت
مذیل است قصور خاک بنیان ابدان بسیلاب مرگ از هم ریختنی است و رشته علاقه
چشم و جان بکشاکش اجل از هم گسیختنی جامه خلقت کهن دلق جسمانیان از هم بر کنندنی
و سلطان روح را چهار قب پیکر عنصری ناچار از دوش افکندنی جوانان و پیران طریق رحیل
مرگ از پیاسم روانند و غنی و فقیر در سفر راسته خطر عدم جلا کرم عنان و باقتضای حکمت بالغه
الهی و ضابطه شریعت غرای حضرت رسالت پناهی مسافران شهرستان بقا را بعد از رحیل
از کوچکاه دار فنا چیزی در حسرت باقی غیر کرمی از منازل آن راه از ثواب عنودن توشه مقام
وحشت مبادا که دلپذیر در جاده آخرت توقف نمودن ضرورت چنانکه ساختن رباط و پل
شوارع و مسبل برای احیای سالکین از اجزل مثوبات است چه اثر آن مقابر بر بشعاعر قوافل
سالکین مومنین نیز از احسن خیرات و مبرات خواهد بود بنابرین مشغول توفیقات الهی و مجبول
خیر خواهی راجی عفو خدای کریم حاجی محمد ابراهیم قربة الی الله و طلبا لمرضاته قطعه زمین معلومه محدوده
بفلان و فلان را بجهت قبور مومنین وقف نمود وقفا صحیحا شرعیا ما دامت السموات و الارض و الی
ان یرث الله و الارض و من علیها و هو خیر الوارثین **دیباچه نکاح نامه** نقود و انقش غالی شکر و سپاس
که صداق شیر بهای شیرکان الوان نعم بیزوال و عقود ثمین آلا و نعماء که زیور جمال عرایس
حسنات اعمال تواند بود نثار ساحت عز و جلال خداوند متعال را سزد جلت عظمته و عمت نعمته
سزاست که بنیان حکمت کامله اش جواهر افراد نوع انسان را برشته توالد و تناسل انتظام بخشیده
و باغبان حکمت شامله اش در بوستان وجود نو نهالان ذکور و اناث را به پیوند ازدواج مثمر
ثمره ابقای او اولاد گردانیده میزبان آشنائی کافه بندگان را بوصال تمام گردیده [illegible]
منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم بر خوان فضیلت نکاح تکلیف نمود و در شکر حسن توفیق
دوستان این نعمت عظمی را بصیقل وعده صدق تشویق ان یکونوا فقراء یغنهم الله
من فضله و الله واسع علیم زنگ تشویش فاقه از مرآت خاطر زدوده و صنوف صلوات زاکیات
و تسلیمات مبارکات که [illegible] و عدد حضرت [illegible] شفاعت و [illegible]

کر پیوند طاعت و قبول بی وساطت امتثال شریعت مطهره او صورت نگیرد و وصول دعا
باستجابت بی میانجی حرمت حضرت او تحقیق نپذیرد و در آن و اولاد طاهرین او که نقد محبتشان
فرید متاع نجات را سرمایه است و متاع اتباع فرمانشان خوبان اعمال صالحه را پیرایه و الا ستیجامی
روز محشر برادر یگانه و داماد گرامی حضرت خیر البشر که از طلاق شاهد دنیا بتول عذرا را بر جا
داده در راه خدا سر و بر دوش مصطفی پا نهاده اللهم و سلم علیهم و بارک لنا فی امورنا بجاههم
دیباچهٔ نکاحنامه چون امر تزویج و نکاح از ارکان قواعد شرع مبین رکنی رکین و بحکم
اخبار صدق آثار ائمه صادقین نصف ایمان و زمرهٔ عباد را از تطرق ابن بسیر شر و فساد حصنی
حصین است و داعی فرمان ربانی بخطاب با برکات قرآنی زمرهٔ عباد را جهة انتظام امر معاش
و معاد با آن دعوت نمود و خطیب منطق نبوی بر منبر زبان وحی ترجمان و ما ینطق عن الهوی [illegible]
بگفتار شکربار تناکحوا و تناسلوا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة و لو بالسقط ترغیب فرموده است
و لهذا از اسعد ساعات عقد مناکحهٔ شرعیه صحیحه جاری شد الی آخره نکاحنامه دیگر حمد و سپاس بیحد
و شکر و ستایش افزون از عد یگانه بیمثل و مانند یکتای بی انباز و همتا را سزد که جلت عظمته به شجرهٔ وجود
آدم را به پیوند ازدواج بارور کرده و ثمرة الفؤاد اولاد را بکام متمتع والدین رسانیده و شرار جستن
اطفال را با آتش زنهٔ میل نکاح از سنگ صلب رجال در شبستان ظلمت ارحام نسا افکنده چراغ
دودمانها را فروزان و روشن میگرداند و صلوات بسیار و تسلیمات بیشمار بر سید کائنات
و اکمل موجودات نکاحنامه دیگر حمد بیحد منعمی شایسته و ثنای بی منتها مالک الملکی را زیبنده است
عز شانه و عظم برهانه سلطانه که دست قدرت کامله اش اوراق افراد نوع انسان را بر رشته
الفت بر دو زن شیرازه بسته از مرحم فنا و انقطاع نوع ایمن گردانید و باغبان حکمت
بالغه اش اشجار وجود زن و مرد را به پیوند زناشوهری مثمر ثمرة الفؤاد اولاد کرده چاشنی
لذت آن را بکام آرزوی پدر و مادر رسانید شعر ز ابر افکند قطرهٔ سوی یم ز صلب آورد نطفه
در شکم از آن قطره لؤلؤ لالا کند وز این صورت سرو بالا کند دهد نطفه را صورتی چون پری
که کرده است بر آب صورتگری مناجات بدرگاه [illegible] محافل الفاظ و معانی
و پیش خوام قوافل افعال قلبی و ارکانی ذکر احدیت عز شانه و شکر صمدیت عظم سلطانه که
بی یاد کرد نامش هر سخن خام و بی شکر و ثنایش هر کاری ناتمام مؤلفه ای نام دلکشای تو عنوان کارها
خاک در تو آب رخ اعتبارها خرم شود هر قطرهٔ ز باران فیض تو تا [illegible] کارها روز

الکتی

انگشتی از برای شهادت شود بلند سروی که قد کشد ز لب جویبارها بی تفق ز بیم تو هر شام بر فلک
رنگ پریده ز لب رخ لاله زارها از بهر خواندن رقم قدرت بهار اوراق گل گشوده به کف شاخ
خارها لطف برات روزی مردم نوشته است با خط سبز بر ورق کشت زارها موج سراب گر از جستجوی تو
افتاده از پای هم بتغارها جان داده اندر راه روان اشک از غمت هر اشک [illegible] شده غمخوارها
با خامهٔ یکی توان ره وصف تو قطع کرد منزل کجا و ره رفتن سوارها راه ثنای ذات ترا چون روم
کم عمر دارم بدوش از گنه خویش بارها کر بایدم کشید ندامت بقدر جرم خواهش کوته است مدت ایام روزگارها
هر دم ز انفعال شوم سرخ و زرد از آن کز سادگی شدم بی نقش و نگارها چون آورند حشر من رو سیاه را
از بستم شوند خجل شرمسارها واعظ اگرچه نیست امیدم بخویشتن دست من است و دامن امیدوارها
تخلص - واعظ
و صنوف صلوات زاکیات تحیات مبارکات بر سید انس و جان و سرور عالم و عالمیان شاه
سریر سروری دارای کشور پیغمبری زبده و خلاصه عالم ایجاد و [illegible] دودمان آدم سرمایه فلاح و نجات سر چشمه زلال
برکات آئینهٔ حق نما شفیع فردا یا جناب مستطاب ابو القاسم محمد مصطفی و بر آل طیبین و ذریت طاهرین و اولاد
صیبان معصومین او که برگزیدگان خدا اند و دلیلان راه هدی خصوصا صاحب [illegible] شرف والا گوهر [illegible]
مدفون خاک [illegible] کهف [illegible] و پناه عاصیان امیدگاه عالمیان امام مغارب و مشارق مخالف
و موافق ناصر دین احمدی مروج شریعت محمدی امیر المؤمنین و امام المتقین صاحب تسلیم و رضا حضرت علی [illegible]
اللهم هولاء ائمتی و قادتی و سادتی و کبرائی و شفعائی بهم اتولی و من اعدائهم اتبرأ الی یوم القیمة اللهم اجعلنی بهم
وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین مناجات دیگر بسم الله الرحمن الرحیم و بک نستعین و علیک نتوکل
یا کریم احد صمد احد و تنها الها پادشاها بیمثل و مانند ابرزرگا [illegible] ترا پادشاهی ترا سزاست هر دو از جلالت از غبار
عصیان بندگان آلایش نگیرد و خوان کرم کلانت از خروج عالم عالم آن از ره نقصان نپذیرد فضل تو کفیل
وظیفهٔ روزی از گبر و مسلمان دریغ ندارد و لطف شاملت دعای هر قوی و ضعیف را درست رد بر سینه نگذارد
کدام گم گشته را مشکلی روی داد که دست اشفاقت گره از کار آن نگشود و کدام دل خسته از دار الشفای رحمت دوا
جو شد که حکیم مهربانیت چاره ها در دردش ننمود مؤلفه چو بیچاره گشتم مرا چاره ساز که بیچارگان را تو چاره ساز
توام دستگیری کم رفتم ز دست اگر طاعتم نیست لطف تو هست اگر آنکه از بنده آید خطا ز سلطان نیاید
بغیر از عطا من آن میکنم کز گدایان سزد تو آن کن که از پادشاهان سزد که از ره برون رفتم ای رهنما
در این راه بیره توام رهنما و درود نامعدود و صلوات و سلام غیر محدود بر سید عالم خلاصه اولاد آدم محرم
کبریا محترم بارگاه او واسطه دلیل طریق نجات شفیع روز عرصات حبیب حضرت آنکه طبیب علت گناه

هستی پرتو ظهور انداخته و درخت وجود انسان را به آبیاری باغبان توفیق او ثمر سعادت بخشیده
بسته و غنچه دلهای ارباب هوس به هبوب نسیم لطف بخشش از بیش او بوستان سینه‌ها بکام خویش
بخندد و خیمه تنها را الستون جانها و طناب نفسها فرازش قدرت کامله او برپا کرده و چهار طاق
عناصر اربعه را در سرای وجود انسان بنیاد حکمت شامله او سر بهم آورده ولقد خلقنا الانسان من سلالة
من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا
المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین
و علم عالم درود و تسلیم و تحیت و تکریم بر روان پاک کریم ابن الکریم مخاطب [illegible]
عظیم سزاوار ادنی وانا داعی شافع ذنوب و معاصی سید انبیا سرور اصفیا مهر سپهر فرخنده پی
دلیل طریق بندگی برگزیده خدا ابوالقاسم محمد مصطفی و بر آل طیبین طاهرین او که [illegible]
احکام مند و پسندیده کان حضرت ملک علام سیما امیر المؤمنین و امام المتقین جامع فضیلت
علم و عمل معصوم از هر خطا و زلل ولی جناب سبحانی رونق ده آیین مسلمانی [illegible] شرف
فخر کبیر آتش چشم اعدا [illegible] این اسرار جامع وجود اشرار مقرب درگاه [illegible]
مقوی شریعت محمدی غالب کل غالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلم **لمؤلفه** سالار دین
امام گزین مرتضی که او ۞ افراشت دست حق علم لافتی او ۞ چون [illegible] زن جان دشمنش ۞
تا بال [illegible] عقاب لوای او ۞ [illegible] که جناب [illegible] طناب ۞ [illegible] هوای او ۞
[illegible] جمشیدی فرو شد [illegible] زنگ دامن گدای او ۞ [illegible] عالم
حصول [illegible] دل [illegible] دعای او ۞ [illegible] زیر خاک ۞ [illegible]
آفتاب [illegible] روبرای او ۞ [illegible] شب را به بند که [illegible] یافته روز از دعای او
[illegible] فدای او ۞ [illegible]
[illegible] صفت
در [illegible] او ۞ [illegible] آن جان عزیز نیست که نبود فدای او ۞ [illegible]
[illegible] رضای او ۞ [illegible]
[illegible] سوخته بلا فدای او **در نعت باری و درود بر نبی** عظیم حمد و ثنای از حد افزون
و حمد و شکر و سپاس اخلاص مقرون حضرت کبریای عز شانه و عظم سلطانه [illegible]

اعنی جناب اقدس حضرت محمد رسول الله و بر آل و اولاد طیبین و طاهرین او که نقد محبتشان سرمایه
رستگاریست و امتثال فرمانشان وسیله رضای حضرت باری خصوصا افضل و اعلم سرور مردان
عالم دریای کمال پسندیده حضرت ذو الجلال گره‌گشای مشکلها روشنگر آینه دلها صاحب [illegible]
جوع مصدق خاتم در رکوع نامور دین مبین برادر با جان برابر حضرت سید المرسلین منصوب غدیر خم
مقصود انفسنا و انفسکم غالب کل غالب مظهر عجایب و غرایب مولانا و مولی الثقلین امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلم **مناجات دیگر** حمد بیحد و شکر بیعد حضرت حمد خداوند احد [illegible] ازل
واهب و بخشنده عقل و علم و خرد و دانایی [illegible] که روز و شب از کتاب صنع
[illegible] و آسمان و زمین از خوان آفرینش او دو طبق [illegible] ساحت [illegible] او را فراهمی است
و مهر انور در رنگ آمیزی گلهای باغ آفرینش او نقاشی سقای بهار را با هوا و جهت سقایه خشک
لبان [illegible] مشک ابر بر دوش است و [illegible] فرمان او [illegible] روزی [illegible]
دیگ [illegible] **لمؤلفه** تعالی [illegible] شان و جلالست [illegible] تقدس [illegible] قدر و کمالست [illegible] ۞
[illegible] که [illegible] راه دهن ۞ ز شوق لب [illegible] خوران ز خاک ۞
[illegible] ۞ همه [illegible] او ۞ جهان [illegible] حق احسان او ۞ نیارد زبان
تا بروز شمار ۞ کند شکر یک نعمتش از هزار ۞ و هزاران درود و تسلیم بر روان پاک کریم ابن الکریم
اعنی خواجه محترم سید عرب و عجم نور دیده عالم شرف سلسله بنی آدم هادی راه هدی محرم کبریا شافع
اهل جرم و خطا صاحب جود و عطا جناب اقدس اشرف ابوالقاسم محمد المصطفی و بر آل و اهل
بیت اطهار ابرار نامدار او که [illegible] علی ولی صاحب [illegible] لا فتی الا علی و اله حسن
و حسین شهسوار بدر و حنین امام [illegible]
عالم علوم اولین و آخرین دستگیر روز واپسین صاحب [illegible] سلطان [illegible] نجف
مظهر عجایب و غرایب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب **لمؤلفه** علی ولی ابن عم نبی ۞ که جبریل [illegible]
[illegible] ۞ [illegible] ۞ برای قبول [illegible]
که در [illegible] زوج بتول ۞ الحمد لله الذی جعل الحمد مفتاحا لذکره و سببا للمزید من فضله [illegible]
[illegible] **مناجات** آغاز هر امری [illegible] اقوال و افعال حمد و شکر
خداوند متعال [illegible] شکر و سپاس لم یزل و لایزالیست [illegible] دلها را [illegible] عالم
افروز معرفت [illegible] ساخته و آفتاب جهان تاب [illegible] دیوار شهرستان

که انهار لیل و نهار کافه بندکان از زلال فضل و احسان او پیوسته سرشار و اشجار اعمار همکنان از اثمار فیوضات
بدایایش همیشه پربار جلا مرآت قلوب عباد از زنک عصیان روزکار بصیقل یاد حضرت اوست و کشاد ابواب مرادات
بوجها نه برروی ارباب حوایج بکلید فضل و عنایات او بردست دراز عطایش برامید مایان دو برداغن سخایی
انجابخش دست دعا دراز الموالفه ای باردادة کعبه کویت براهها کستاخ بارکاه قبول تو آهها بردامن
عطای تو دست دعا دراز بر سهای عفو تو روی کناهها ره کهاه که درتن آن حقیقت شناس راه بر بسوی معرفت
شاه راهها هر نالهٔ ز شکر در تو را حیث ولها ز شتون غمت بارکاهها از کمینه حکم تو در بحر روزکار
چون موج کشته اند روان سالها ماهها وکا کعبه کوی تو پا برد کاوار کشته اند درین راه راهها و عالم عالم
صلوات و سلام بر پیشوای امام و مقتدای خاص و عام امی لقب هاشمی نسب معلم فنون علم و ادب سید عالم و عالمیان
شافع زمرهٔ عاصیان سرور هر دو سرا فلک سیر سبحان الذی اسری سحاب باران رحمت آبیار کلشن طاعات حضرت
باری معمورهٔ دین معمار مقصورهٔ یقین سرور کونین رسول ثقلین شرف انوار صدق و صفا ابو القاسم محمد مصطفی
و بر آل کرام عالیمقام او که بمنزلهٔ آدمیانند و امیدگاه عالمیان خصوصا امام اول سرور اولیا مخزن اسرار غیب
شکنندهٔ بتان و ریب موجهٔ قلزم جباری در طریق رستکاری حلال مشکلات کشاف مهمات روز شکر و کرد
صف شکن معارک شهسوار شرق و مغرب سالار بطحا و یثرب صاحب فضل و مفاخر فریادرس نفس آخر
و سیلهٔ حصول مطالب امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلم در نعت باری دو دو بیت اول بس است فصیحان
اداکننده آن طعام ابتدا کننده حمد و ثنا که ابواب سعادات جهانه را کلید و انواع نعم نامتناهی
را سبب مزید حضرت صانعی با تراجل شانه و تبریر هانه و عظم سلطانه که ساحت عز و جلالش از خس خار و
اهواء نقصان بجاروب وجوب وجود رفته دکلهای کوناکون بدایع و صنایع از حد فزونش در چهار باغ
چهار فصل بآب اجرای فرمان کن در چمن شکفته نقاش قدرتش تعلم ایجاد بیش طاق این رواق زبرجد بر
بشمهٔ آفتاب خاور بزین نموده و مصور حکمتش بخامه تقدیر نقش چهرهٔ خانه عالم امکان برابطلا و اخور روشنی
روز و تاریکی شب منقش فرموده بسیاض صبح از قلزم صنعش یک تهرات و سواد شام از کشور آفرینش او یک سیده بر
خود در اندیشه ذات بیا بوالش همه نادان است و دیده دانش از کلکشت چمن آفرینش او سرا با حیرانست الموالفه
ای حیرت صفات تو بند زبان ما انکشت حیرتیست زبان در دهان ما از ذره در صنع تو خورشید عالمی
صنع ترا چه حاجت شرح و بیان ما یکسایه را وجود لبود پیش آفتاب محو است باد جهود نام و نشان ما
و صلوات و سلام از حد افزون بر سینهٔ حضرت بیچون اشرف انبیا و رسل مقصود ایجاد جز
و کل سید بشر شافع روز محشر سرو چمن فتوت مهر سپهر نبوت سید کونین و رسول ثقلین شمس مشرقین قمر
خافقین الموالفه شفیع امم خاتم انبیا سپهر رسالت شه اصفیا شه آسمان قدر سیاره جیش مه انجم آفتاب
قریش رسولی که سر خیل درکاه بود دلش محرم لی مع الله بد زده پنج نوبت برین شش رواق که نه شته از قرب
و جاه دقاق ورای وصاف او حیرهٔ ادراک عقل ثنایش میسر نکردد بنقل اعنی سید و سرا خاتم انبیا حضرت
ابو القاسم محمد مصطفی و بر آل اطهار ابرار اخیار او که نجوم فلک کرامتند و سروران سریر امامت سما ننظر

۲

سالار کرین امیر المومنین یعنی در دین قایم مقام حضرت سید المرسلین قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین
جان ستان اهل کفر و کین بهشت و بناه مسلمین مسرت بخش دلهای حزین آن ز فضل آیت برای
فضول الفعلدار و علمدار رسول آنکه معمار شهر دین او بود آنکه قاتل اهل کفر و کین او بود بود در فرق
کافران دغا نام بر دستش و زنند جدا اعنی غالب کل غالب مطلوب کل طالب مظهر عجایب و مظهر
غرایب شهاب ثاقب هر بوطالب مفرق کتایب امام مشارق و مغارب ابو الحسنین علی ابن
ابی طالب علیه السلم در حمد باری و نعت نبی حمد و ثنا یکه از بهار رجا نغرای فیضش کلهای معارف
دین در بوستان یقین بصد آب و رنک از خاک خیزد و شکر و سپاسی که انواع ذنوب و
معاصی را از شاخسار وجود چون برک خزان فرو ریزد حضرت قادری را سزاست جل شانه و عظم
سلطانه که سرسبزی فصل بهار از باران فضل و احسان نامتناهی اوست و الوان پوشی موسم خزان
از کارخانه مشیت و حکمت اراده پادشاهی او سروران عالم چون سرو در بارکبریای او در دو
بر پا ایستاده اند و سرفرازان جهان مانند برک خزان بر خاک درکاه عظمتش روی عجز و نیاز نهاده
کلریزان بهار از رشحهٔ باران رحمت اوست در رنک ریختن خزان از بیم صرصر قهر و سطوت
او الموالفه یا شاها قادرا پروردکارا ز فصحان جهان کند در وصفت ... واعظ نکته
حمد و ثنای ذات تو نیست جز تقریب عرض حال منظور ما از آن تا توانم فکر خود دیدن برای روز
تو نیای الهی بخشم ز لطف بیکران ابر لطفت کر بیاید من بهارم من بهار با قهرت کر بر آید من خزانم
من خزان از سکان هم کمترم کر رانیم از درکهت بر سران هم سرورم کر خوانیم از بندکان کر تو
افروزی چراغم آفتابم آفتاب کر تو برداری ز خاکم اسمانم آسمان هست ما را وقت تنک و پای لنک
و راه سنک وای اکر لطفت نکردد یار ما بیچارکان راه مقصد سخت دور و بار همت سخت سخت
لاشه تن بس ضعیف و بار خدمت بس کران چشم بینش خورش ضعیف و خط مطلب بس خفی
زنوک بسیار و پیر و آرزوها بس جوان در دمندم ناتوانم بینوایم عاجزم بیکسم بیچاره ام بیدست
و پایم الامان و صدهزاران هزار درود و تسلیم و تحیت و تکریم بر سید انس و جان و هادی
طریق جنان بهترین خلق جهان فخر زمین و زمان محیط جود و احسان اشرف بنی نوع انسان آیه
کاه پیر و جوان بهشت و پناه عاصیان نور چشم آدم و آدمیان خاتم پیغمبران بیت سپه سالار
نزدیکان درکاه چراغ بزمکاه لی مع الله همه ملک سلیمان پیش او با جهانش بنده و از
از عالم آزاد سلیمان قدر شاد روان لولاک جنیبت ران میدان افلاک اعنی حضرتی

نزکی مجتبی حضرت ابو القاسم محمد مصطفی و بر آل اولاد طیبین و طاهرین معصومین او خصوصا امام همام
تمام سدره مقام سپهر احتشام خورشید احتشام سپهر غلام حیدر صفدر قالع باب خیبر رادر حضرت
بیغمبر روز نهرای از بهر های روز محشر اول ائمه اثنی عشر عالمیان را سرور سرور تسلیم طویله سقر امام مشارق
و مغارب محیط فضایل و مناقب مظهر عجایب و غرایب مولانا و مقتدانا امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب علیه السلام در حمد باری و نعت نبی حمدی که عارض خوبان اعمال صالحه را زیور و قوافل حسنات را
بمنزل قبول برکنج عطایی منتهای اوست و حمد و درد ما چارگان از دار الشفای عنایت در ز دای
اودست دراز لآل از دام سفره نوالش هرگز خالی برگشته و گدای دعای هیچ بینوایی از درگاه جهان
پناه کرمش نا امید نگشته کام روا آرزو که از درگاه فضل و احسان او خواسته شود و با برگ و نوا
در برو ام بلطف بیپایان او که اقبال بارش را شته
هر قافله کی کعبه کوی تو نامراد نرفت ❊ که حلقه بر در این خانه زد که ... نیست ❊ و درود پیش از پیش بر طبیب
دلهای ریش خاتم زمره انبیا محرم کبریا او زنگ رسالت در آسمان جلالت پسندیده حضرت
خالق عذر خواه خلایق سید عالم و عالمیان فخر آدم و آدمیان سر سرکشش دیده آگاهی کلدسته نبد
احکام الهی معدن سخا و جود چراغ محفل وجود احمد محمود شفیع روز موعود مقرب بارگاه صمدی اعنی جناب
اقدس رسالت پناهی محمد صلی الله علیه و آله و بر آل اطهار ابرار و جانشینان نامدار او که نور طهارت
و عصمت از چهره احوال ایشان ساطع است و کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بر وجوب
اتباع ایشان برهانی قاطع خصوصا حیدر کرار صاحب ذو الفقار صاعقه بار شجاع صف شکن
آزاده سرو بوستان عبد مناف صاحب لوا روز محشر ابو تراب جناب حضرت خیر البشر باغبان
باغ دین میراب آبیار یقین جهان قدر و شرف شرافت بخش خاک نجف امام اولین و آخرین
مشهور آسمان و زمین پیشوای حاضر و غایب امام مشارق و مغارب حضرت ابو الحسنین علی ابن
ابی طالب علیه السلام **مؤلفه** یارب دل پاک و جان آگاهم ده ❊ سوز شب و گریه سحرگاهم ده ❊ در راه
خود اول ز خودم بیخود کن ❊ انگه بخود از خود بخود راهم ده ❊ از کنج عطا تو چه کم دارم من ❊ از خاک در
تو تخت جم دارم من ❊ دینار و درم کرم بنام تو خوش است ❊ دارم غم تو دیگر چه غم دارم من ❊ و **قطعه**
کس بکرم بنده تو ❊ مسکین تو محتاج تو افکنده تو ❊ تو خواجه دلنواز و بخشنده من ❊ من بنده
روسیاه شرمنده تو ❊ موجود کسی بجز تو نشمارم من ❊ زنار تو ام از غیر تو بیزارم من ❊ بدبخت کسی است
کو ندارد چو تویی ❊ دارم همه چیز چون ترا دارم من ❊ یارب شده از توبه کز کرده ما ❊ شلاق در کف
تو آورده ما ❊ هر چند فکنده ایم با پرده زرد ❊ یارب تو مدر ز لطف خود پرده ما ❊ حمد و سپاس بیرون

از حد و قیاس حضرت مالک الملک را جلت عظمته و عمت نعمته که فصل بهار از کتاب صنع مصحح
بالوان بهیت و سحاب درر از بحر بیکران عطای بی پایان او هر لایق صغیر و کبیر را راتبه روزی از خوان او آماده
نعم بی غایت اوست و جهان پیر را خلعت نو روز جوانی از کارخانه کرم بی نهایت او هر برگ و باری
بهر شاخساری در نمودن صور نقش اینه ایست پرداخته و هر سبزه تر از هر بوم و بری بر وحدانیت و آیات
الحکمت بشیره القیت برافراخته علم صبح از حدیقه صنعش کمتر از نهالیست و قرص خورشید از کوهسار قدرتش
یکچشمه زلال طرح چار خیابان چار فصل از نقش پرورکار باغبان حکمت او و نخچه طلا از روز دلاجوردی شب را
در در و دیوار اسرار وجود خامه نقاش صنع او بهم آمیخته دامن صحرای محشر پر از گلهای رنگارنگ نعمتهای اوست
و دیده چشمه ساران پیوسته برریزش ابر احسان بی انتهای او ورق کردانند رفتن در و آمدن بهار جز
سر انگشت ارادت او از کمر آید و اوفر ... یک هوا جهه جستن سیلان روزی بندگان غیر او
عطوفت و ... که صنوف ... بعد و قطرات باران بهاری بر خاک بر گزیده حضرت
باری جوهر سپهر بزرگواری باغبان بوستان ... آبیار گشت زار حسن اعمال جهت نسایم جانفزای رواحت
سحاب باران رحمت بی غایت چشمه زلال برکات فاتح گنجینه نجات گل سر سبد باغ هستی قاید طریق
خداپرستی اشرف نوع بشر شفیع روز محشر مقام زکی مجتبی ابو القاسم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر آل طیبین
و طاهرین او که از زنده گوهران محیط کرامتند و درخشنده اختران سپهر امامت و لا سیما مفتی مسند سوی
صاحب شرافت سردار دین و دین شکاف معرکه بدر و حنین گلدسته بند احکام دین روشنگر آینه یقین خازن
گنجینه اسرار پسندیده حضرت آفریدگار در حلقه اهل وجود و کرم نور دیده عالم و سبیل حصول المطالب امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب علیه السلام در حمد باری و نعت نبی حمد بیحد صانعی را روا و شایسته بعد خداوندی را سزاست که هم
با شکستگان عور و خستگان رنجور را در سنگباران شداید روزگار رفو بیرحا نیش پناهی نیست و ما عاقوان
بیدولت و با و محتاجان بی برگ و نوا از دست انداز نوایب دوران غیر درگاه کبریای او گریزگاهی نه **نظم**
سوی که پویم که تو نی بی نظیر ❊ در که گریزم که تو نی دستگیر ❊ نیست بجز سوی تو راه دگر ❊ جز کرمت نیست پناهی دگر ❊
کرده کار دیده بنده ایم ❊ بنده بیچاره شرمنده ایم ❊ کو تو بر بخش حلیم ما ❊ ور تو نبخشی چگنیم ای ... ❊ نیست بغیر از
تو کسی دادرس ❊ چشم عنایت ز تو داریم و بس ❊ و صلوات بی غایت و تسلیمات بلا نهایت نثار روضه
رضیه و مرقد زکیه حضرت خواجه کونین و جد حافظین سید انام اعظم نور دیده عالم دلیل طریق نجات شافع
روز عرصات ... مطلق و اسطه بنده و حق مطلبیا را پناه جناب مستطاب محمد رسول الله
مؤلفه یا رسول الله بدرگاهت پناه آورده ام ❊ چون گدایان دیگران عذر گناه و من گناه آورده ام
بحث ... رحمت از خط جرم و خطا ❊ نامه مانند ... سیاه آورده ام ❊ از آتش افغان بر خوان دل
گناه بی شمار ❊ کام خشک و چشم تر حال تباه آورده ام ❊ چون گدایان ... یوزه از در ...
... پادشاه آورده ام ❊ عمر بگذشت و گم بای بر راه ❊ گر چه صد کم گشته ... بر
... آورده ام ❊ رحمت ... بر روح پاک آن سرور ارواح قدسیین و طاهرین ...

او که دلیلان راهند رسنده‌کان آنحضرت خصوصا امیرالمؤمنین و امام المتقین ادیب آداب بندگی
فریادرس روز درماندگی **لمؤلفه** شیر لافتی مظهر العجایب سر اولیا مفخر اوصیا نجل الله نام شد سرفراز در علم
ازو بر جهان گشته باز شهنشاه او ملک ولایت ازوست همه ملک دین را حمایت بدوست
بمورا از ولایش رسد گر اثر کند پنجه در پنجه شیر نر ز روی ارادت سگ حیدرم بکش گر نباشم زسگ کمترم
چه هر کس نگاهی بود التجا ... و دامان آل عبا **در حمد باری** حمد و ثنا ... ابواب رحمت
الهی را کلید و شکر و سپاس ... الوان نعمت نامتناهی را سبب مزید ... و اسرار ... ابواب رحمت
با نیایش در بوستان احوال بندگان همیشه روانست و بساط هستی پیر و جوان از الوان نعمهای احسانش گسترده
گلزار زندگانی روزی مور و مار در سطح کره خاک نشستن هر لیل و نهار آماده است و سفره انعامش هر صبح و شام
در پیش دشمن افتاده **لمؤلفه** چنان زر فرا رانده سور جان که بر سنگ حکمت راه دهن ز شرق لب ... [illegible]
ران خاک دو دو دانه تا آسیای سینه چاک به زرق موران بی قدرت ... کند خوشه ها دست حقو دانه را
کند از عقو دانه گرکشت زباران کند ابر لشکرکشی چو بی اعتدالی نماید سحاب میانجی کند پرتو آفتاب
شوند این دو لشکر جواز هم جدا بر طوبی سبزه آید هوا زهی لطف کز رحمت بیکران نتابد رخ بخشش از
عاصیان اگر خشم گیرد کس از خدمتش در آتش بسوزند محنتش و در و دو تسلیم از خدا افزون بر گزیده حضرت
بیچون سید و سرور عالم ... مفخر دودمان آدم و اوسیان ... سپهر جلالت شاه سریر رسالت هادی
طریق نجات شافع عرصات عرصات مقام ... حضرت اشرف انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله **لمؤلفه**
ای صبح صادقان رخ زیبای مصطفی ای سرو راستان قد رعنای مصطفی ادریس کو معلم درس الهی است
لب بسته پیش لعل شکرخای مصطفی آیینه سکندر و آب حیات خضر نور جبین و لعل شکرخای مصطفی بر روزه
دنا فته ... کشیده ... ایوان بارگاه معلای مصطفی کحل الجواهر ملک و توتیای روح داند که چیست خاک کف پای مصطفی
خواجه گدای درگه او شوه ... شد با کمال مرتبه لالای مصطفی و بر اهل بیت طیبین و طاهرین او
که دلیلان راه دین هستند و باغبان بوستان یقین سیما علی ولی امام ... عالیشان و الا قدر سیف
شکن سهو گر ... منصوب روز غدیر ... صغیر و کبیر خازن گنج معدن ... تولای اتقوایان امید کاشف
بهشت و پناه عاصیان اسد الله الغالب غالب کل غالب مظهر العجایب و الغرایب امام مشارق و مغارب
امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام **در حمد باری و نعت نبی** حمد بیغایت و شکر بی نهایت حضرت مالک الملک را
جل شانه و عظم سلطانه که کبر و سلطان را ... بار کرم او کار رهست ... دولتمندی و غنی را بگدا یی خرقش افتخار
صغیر و کبیر بنده فرمان او بند و غنی و فقیر ... بنده احسان او کام همگنان از نعمت الوان او کامیاب
و مزرع امید عالمیان بباران فضل و عطای او خرم و سیراب نرگس ... از اهل تماشای صنعتش بیدار است
و صفوه ... قلم قدرتش بیگانه **لمؤلفه** ... از باغ تو هر رنگ رخ زیبایی کردی از راه تو هر سرو قد
رعنایی ... کلزار تو هر غنچه ... گل رعنایی ... هفت خوش است ز گلزار تو
یک غنچه بنگ ... بهشت زباغ تو گل رعنایی بر درت وسعت سموات ... سوده بخاک بتو هر موج ...

لب کو ما ... که گر که قدم همره خویشتن سازند رهبر خار براه تو بیدار پا یی در بیابان تمنای
تو چون خار موست در ره هر سر خار زعنت سود اید بسیه روییم از در که مخون چرکن که مرا
غیر درت نیست دگر ماوا یی عمر ما شد که مرا حاجتی تو در دل خالیاست با وجودی که نباشد ز تو خالی جایی
تو نکو رحم کنی ور نه چو واعظ بود عمر ضایع کنی در دیوانه و بی پروایی و جهان جهان صلوات و عالم
عالم تسلیمات بر سید سادات و منبع برکات و شافع عرصات و هر مایه نجات و سبب قبول
حسنات و باعث غفران سیئات سرور کائنات و اشرف مکونات ... عبادات محصل
تحصیل سعادات اعلی برگزیده خدا ابوالقاسم محمد مصطفی و بر آل اطهار و ذریت نامدار که تو در حرم
ایمان بند در زمره مجرمین را شفاعت خواه خصوصا سلطان تخت سلونی و طبیب علت های ... و دفینه
خازن گنجینه اسرار پسندیده حضرت پروردگار و مهر سپهر شرف عصمت مقرب درگاه عزت سالار
لشکر ... مرغ روح در شب ... صاحب علوم انبیا معدن مجد و شرف گوهر ...
آفتاب مشارق و مغارب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام **در حمد باری** حمد و سپاس بی قیاس
حضرت صانعی را جل شانه و جل سلطانه که آفتاب و ماه دو چشمه از کوه سار نعمت بیغایت اوست
محمود و ... رقم از خامه قدرت حضرت او زمین غبرا از تخم حکمت گشت زار بیست و ابر مطیر
در گلزار آفرینش آبیاری **بیت** نقشبند برون کلیات اوست نقشبند درون دلها اوست قبله محفل
جمع جللش کعبه خوق ذات بی بدلش ساخت ... از زر حل ناب کوزه سیمین ...
... کرده در راه ناجوان مردان در هوا شمع و شمعدان گردان جور با حکم او همه داد است عزرچه
... او همه باد است الکه گربان ز دست خندان است دل که بی یاد اوست سندان است و صلوة و سلام تام
بر حضرت سید انام مهر سپهر سروری دانای ولایت پیغمبری بحر سخا و کوه همت علم خواه جرایم امت
... کونین و رسول ثقلین و مهر خافقین و شمس مشرقین جد حسن و حسین حبیب خدا دلیل طریق هدا
حضرت ابوالقاسم محمد مصطفی و بر آل پاک او که برگزیدگان اله اند و جانشینان حضرت رسالت پناه
خصوصا نخستین موج بحر امت ... قیامت شیر خدا برق خرمن اعدا کحال دیده های ارض پسندیده
حضرت بیچون گره گشای مشکلها صیقل گر آیینه دلها نهنگ بحر قتال ... حرام و حلال شهسوار مشارق
و مغارب حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام **در حمد باری** حمدی که خامه دین و ایمان را صلاح
... که ابواب مزید نعمت را مفتاح بود حضرت خداوندی را جلت عظمته و عمت نعمته که آدمی خاکی
نهاد را بتاج و لقد کرمنا بنی آدم سرافراز ساخته هلال شرف بنده که خویش بحکم کریمه و ما
خلقت الجن و الانس الا لیعبدون بر فرق اعتبار بندگان خاکسار برافراخته است **بیت** رویم
... و چهره گاهی گرد است بنده که چون خدا پادشاهی کند است و صنوف صلوات و سلام برتر

پاک حضرت رسالت پناه و عذرخواه امت روسیاه اشرف کاینات دلیل راه نجات صاحب
شرع شریف مستقیم و فیستان تکلیف کریم بن کریم ممدوح انک لعلی خلق عظیم شاه سریر اجتبا حضرت
ابوالقاسم محمد مصطفی و بر آل و اولاد طاهرین او که حارسان خانه دین و فارسان مضمار یقین اند
سیما و بالخصوص خواجه دین مصطفی امام عادل ممیز حق و باطل آبروی گوهر مروت آزاده سرو گلشن فتوت
خاندان گنجینه اسرار برگزیده حضرت پروردگار علی ولی ابن عم نبی که جبرئیلشان ...
خیر کرده تا این ... حباب دهان تشنه اول جرعه آب هزار قبول از خدای قبول کناد
رشته فرد ... زوج بتول سبحانک ما اعظم شانک و ما اجل سلطانک و ما اظهر برهانک و ما اکثر
شکر آلای تو چون توانم گفت و گوهر ثنای تو ... کدام زبان توانم سفت که شکر تو برتر از عالم فهم
و وهم است و آنرا این شکر دیگر لازم و واجب است بیت گر بر سر شکر تو بجان پویم شکر توفیق شکر آن
کریم شکر شکرش کرا ... کهر ذکر حق او که تا بنده ... او بخشد هم او ثواب دهد او بگوید
هم او جواب دهد گر همه موی ما زبان گردد هر یکی صد هزار جان گردد پس بشکر نعمتش پویند
چون بگویند هم ... درود بی شمار بر احمد مختار فرستاده حضرت پروردگار خواجه ...
چشم و چراغ اهل عالم نماینده ره راه خیر و شر شفاعت کننده روز محشر صاحب شریعت ...
ان هو الا وحی یوحی مظهر جلال و جمال مظهر ... و چراغ ... حضرت محمد مصطفی
... نور چشم ... عالم که ... آدم ... گناهی که دارد ...
و پناهی ... باشد چون ... امتی که دست ... و بر آل و اولاد امجاد او که ...
جلال ... آفتاب ... قلزم جود و کرم ... عرب و عجم ... سکندر ...
سلیمان تخت ... منظر لطف ... صاعقه جان ... شیرازه نسخه دین ترجمان کتاب مبین
... امیدگاه شیعیان روسیاه امام ... امیرالمؤمنین علی بن
ابی طالب علیه السلام ... سبحانک و بحمدک ما اعظم شانک و ما اجل سلطانک و ما
... آلهی آلهی ... درگاه بارگاه ... رسته ...
بر زمین ... ما کیستیم که ... سواران ... و کوشش ...
... طریق بندگیست ... ما ... مراحل اگر توانیم ... بندگی ...
... راه ... گشاید ... کار ... راه ...
... افتاده اگر دست ما گیری ... شفقت و احسان ... اگر دست ... رو بر ...
... امیدی و حرمان اگر ... خوانی ... درگاه ... رانده ...
و لیکن ... بندگی ... خدا ... بخشایش خویش ... دستور ... کلیم

چو بر آستانه‌ات گشودی درم نکن خاک بیگانه‌ام بر سرم عقوبت مکن عذرخواه آمدم
بدرگاه تو روسیاه آمدم سیاه مرا هم بگردان سفید بسازم ز درگاه خود ناامید صلوة و سلام
حمد و ثنا بر حضرت سید کاینات صاحب معجزات باهرات سید آل عبد مناف رسول قمر شکاف
صاحب مقام محمود برگزیده حضرت معبود سرور انبیا بهتر اصفیا رهنمای عباد و شافع روز معاد
و حبیب الله جناب مستطاب ابوالقاسم محمد رسول الله و بر آل اطهار و اصحاب ابرار که نقد محبت ایشان
سرمایه نجات و اقتفا آثارشان وسیله علو درجات خصوصا امیر کبیر منصوب روز غدیر صاحب
ذوالفقار لافتی سبب نزول هل اتی ابن عم نبی و داماد مصطفی ... سیف الله رمح الله اسد الله ولی الله
حجة الله ... آیة الله خلیفة الله صاحب فضایل و مناقب غالب کل امام المشارق و المغارب
علی بن ابی طالب علیه السلام بیت اگر لعل ... بر جو ... آسمان ... که التصرة
لک ... بادشه صورت و معنی که از وست ... رابطه صورت و معنی ... شاهی است
در خیل غلامان درش ... نام ... سعد و عطارد زیرک ... دیگری ... در آن غار و ...
فیروزه رخ مهره ... زیرک او با غبار ... نسبت دارد ... دیگر ...
هر کسی را ... توسل بحکم لیس والله سوی حبک ... دست کریم ... لطف که در روز جزا
از ... معاصی ... مستهلک در ... که نور ... اصلح
و زبان ... ابواب مزید نعمت را مفتاح تواند شد شایسته حضرت یگانه است جلت عظمته
و عمت نعمته که دیده ... زیر پرتو آفتاب ظهورش سراپا حیرانست و عقل ... روشن ...
هوس معرفت ذات بیمثل و نظیرش ... مطالعه کتاب ... و بلبل بیان ...
از شرح کمالش جز نوای ما عرفناک ... نتواند گفت و ... اوهام ... از گیاه ...
تشنه ... گوهری جز گفتار سبحانک لا علم لنا نتواند سفت بیت ای حیرت صفات تو ...
... انگشت حیرت ... ذره ... خورشید ... صنع ترا چه حاجت ...
و بیان ما خود را چو نام ذره ... آفتاب ... و هزاران هزار
درود و تسلیم و تحیت و تکریم بر روان پاک سید لولاک ... افلاک ... عالم
خاک ... بخطاب ... فرح بخش دلهای غمناک ... جاهلان
... حضرت ابوالقاسم محمد مصطفی و بر اولاد ... و طاهرین ائمه ...
و برگزیدگان حضرت رب العالمین ... دنیا و دین ... حضرت سید ...

قاتل اهل کفر وکین صف شکن معرکه جمل وصفین جامع قاسطین ومارقین وناکثین شرف
نان وزین کوه وقار وتمکین حامی دین مبین پشت وپناه مجریان خازن رب العالمین
انزع بطین اشجع متین امیر المؤمنین وامام المتقین ویعسوب الدین وقاید الغر المحجلین اسد الله
الغالب مولانا علی ابن ابی طالب علیه السلام ثم حیدر صفدر کرار خود جانشین مصطفی است؛ وحدت او
جانشین وحدت نبی است؛ یک الف از نسخه وپنداری او … الفقه را؛ یکورق از دفتر مردیش باب خیبر است؛
هست ختم انبیا نبی … شهر علم؛ او در آن شهر و واعظ از سکان آن اراست در حمد باری ونعت پیغمبر
حمد وسپاس بیقیاس اخلاص اساس کر کلاه گوشه اعتبار بر عرش قبول ساید حضرت خداوندی را لایقست
عظمت ونعمت شاید که سرای ستر امکان … از مهمانخانه ایجادش مقر اقامت ونه رواق
زبرجدی از درگاه عالم پناه کبریا او پیش طاق گردون کشان آفاق جهان ابر دربار عظمتش سرا
بر دوش است واز ذکان شرق وغرب عالم را بر درگاه خدمتش حلقه بندگی در گوش بیت …
کهدن فراز؛ بود کاه او بر زمین نیاز؛ عزیزی که از درگهش سر بتافت؛ بهر در که شد هیچ عزت نیافت؛
بدرگاه عز وجلالش گرد؛ بزرگان عالم بزرگیه زرد؛ برایش از جهت صید جنس؛ غنی ملکش … الم
طاعت جن وانس؛ نه مستغنی از طاعتش پشت کس؛ نه بر حرف او جای انگشت کس؛ قدیم نکوکار نیکی
پسند؛ بکلک قضا در رحم نقشبند؛ دهد نطفه را صورت چون پری؛ که کرد است بر آب صورتگری؛
ودرود وصلوة بیحد وعد بر روح مطهر منور حضرت پیغمبر عالمیان را سید وسرور برگزیده خالق اکرم
زبده وخلاصه بشر … انبیا … شفاعت گر روز محشر مردم دیده اهل نظر …
صاحب شرع انور فرزند رشید ابو البشر لاله اهل صدق وصفا حضرت ابو القاسم محمد مصطفی …
طیبین وذریت طاهرین او که اقطاب افلاک کرامتند وگلهای بوستان امامت خصوصا …
اولیا وامام اتقیا وبرگزیده خدا هادی راه هدی مقصود اهل اتی … حجت عظمی آیت
کبری صاحب شمشیر کفر زدا ابتر واهل تقوی معدن یازده گوهر والا حامی روز جزا سرور اهل تسلیم ورضا
امیر المؤمنین علی مرتضی در حمد باری ونعت پیغمبر سزاوار حمد وثنا حضرت پادشاهی است عز وعلا که ذات
بیمثالش منزه از احتمال موت وفنا است ودامان عز وجلالش از غبار نقصان وزوال مقدس
… اجزاء او همه کس میرند وزنده اوست وغیر ذات پاکش جمله فنا پذیرند وپاینده اوست؛
تعالی شانه … الجلال؛ زاندیشه بیرون وهم خیال؛ تغیر بحال تو کی راه یافت؛ بیک حالی از ازل تا ابد؛
همه از فنا در پریشان …؛ تویی باقی و … فانیند؛ طلبکار راه تو ایم ای الله؛ … انتهی جویم راه

بنابجون …

زبا چین … فسالم مرا دستگیر؛ که افتادگانرا تویی دستگیر؛ ولم النفها … کن؛ …
آزادکن؛ بنور خود آشنایم ده؛ زنور هدی روشنایم ده؛ چه گیرد دل از صحبت جان را؛ …
… مرا؛ چو هنگام رحلت کنم یاد راز؛ مرا دست از غیر کوتاه ساز؛ چو گردد رخ خلق
از سوی رخ؛ بگردان ز درگاه خود روی رخ؛ چو تن جدا از جان شیرین شود؛ کفن بستر وخشت بالین شود؛
بروید گل از جسم نمناک من؛ دمد سبزه ولاله از خاک من؛ لگدکوب خلقم شود خاک گور؛ شود سر مرا مسکن
مار ومور؛ مدان وحشتم مونس جان تو باش؛ خطا پوشم از سر غفران تو باش؛ بغیر از امر رسی در آن
تنگنا؛ بوسعتگه رحمتم بخش جان در نعت باری ودرود بر نبی الهی الهی حمد وثنای حضرت …
کوئیم وطریق شکر وسپاس آلای بی منتهای تو بجا آریم کدام بیان آریم که عندلیبان گلشن قدس در آن
بعجز وقصور خود اعتراف دارند که سبحانک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک
وچابک سواران وادی … این طریق عمیق را بقدم عجز وانکسار سپارند که ما عرفناک
حق معرفتک؛ زهی کریم کارساز وخداوند رحیم بنده نوازی که بکلید هلال ماه مبارک رمضان در
… رحمت بی نهایت خود بروی بندگان گشاده وخوان نعمت بیدریغ آمرزش خود را در پیش گرسنگان
بینوا نهاده هر آهی از دل آگاهی بدرگاه او راه دهد وکوه گناهی در پیش سیل رحمتش برگ کاهی …
ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین ودرود وتحیه بر روان پاک حضرت
شافع روز محشر آب ورنگ گلشن … برگزیده حضرت معبود سر خیل اهل الیقین قافله سالار راه
دین نور دیده اهل بینش گل سر سبد آفرینش … سبل خاتم رسل حبیب الله … امت رو
سیاه جناب اقدس اشرف حضرت محمد رسول الله وبر آل باکمال بیمثال حمیده خصال …
نخلهای گلشن جلالت وگلهای بوستان رسالتند خصوصا گنجینه علم وعمل برگزیده خدای عز وجل
… برادر باجان برابر سید المرسلین مبارز صف شکاف آزاده سر گلشن عبد مناف
دریای سخا وکرم اشجع فارسان عرب وعجم صاحب فضایل ومناقب امام مشارق ومغارب غالب کل
غالب مظهر عجایب وغرایب اعنی جناب اقدس مستطاب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام
در حمد باری ونعت نبی حمد وثنای از حد بیرون وسپاس وستایش از عد افزون حضرت مالک الملک را
سزاوار است که در بهار روح افزای دلگشای ماه مبارک رمضان رهیاران توفیقات …
گوناگون طاعات وعبادات از گلشن احوال مؤمنان سعادت مال رویانیده واشجار دعوات
شکسته بالان از تهٔ دل … آب اخلاص بالا کشیده باثمار حصول … بارور گردانیده …

تا مراد خاکی نژاد که باشیم که ادای حق بندگی او توانیم نمود و طریق عشق فراگذاریم و اوراتقدیم
ناتوانی توانیم نمود از ما بیدست و پایان چه آید که درگاه عزت او را شاید و از بینوایان
چه طاعت خیزد که بجز طاعت مقربان او نماید اگر شکسته بسته خدمتی گذاریم هم بدستیاری
توفیق و عنایت اوست و اگر طریق بندگیش بقدم بسپاریم هم بپای یاری بدرقه لطف
اوست امید از کرم بی نهایتش آنکه پرده از عیب کردار بندگان سراپا تقصیر بردارد و دود
رو بر سینه ای ناقص این مشتی بنده زشت رخ نگذارد ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا
و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و درود نامعدود بر پسندیده حضرت معبود سید انس و جان
که در طریق بهترین خلق جهان فخر زمین و زمان محیط جود و احسان اشرف بنی نوع انسان
امیدگاه پیر و جوان بهشت و پناه عاصیان نور چشم آدم و آدمیان خاتم پیغمبران اعنی آن
مقام آنکه مجتبی حضرت ابوالقاسم محمد مصطفی بر آل و اولاد طیبین و طاهرین معصومین
او خصوصا امام همام سدره مقام سپهر احتشام خورشید غلام حیدر صفدر قالع باب خیبر از
دار حضرت پیغمبر زوج زهرا از هر جامی روز محشر اول ائمه اثنی عشر عالمیان را سرو سرور
قسیم طوبی و سقر امام مشارق و مغارب محیط فضایل و مناقب مظهر عجایب و غرایب مولانا
علی ابن ابی طالب علیه السلام در حمد باری و نعت نبی حمد و ثنای بی منتها و شکر و سپاس نعمت فرا حضرت
حضرت خداوندی را سزاوار است که در بهار رادگی جان فزای ماه مبارک رمضان گلهای
گوناگون طاعت و عبادت را از گلزار زندگی اهل ایمان رویانیده و نخلهای برومند دعاهای
مؤمنان را با آب اخلاص سیراب ساخته از برگ و بار اجابت خلعت نوروزی پوشانیده
نرگس آفتاب و لاله شفق را در نرگسدان فلک ازرق همیشه تازه از آب حکمت اوست
و شکوفه صبح و بنفشه شام را در چار باغ چهار فصل آب و رنگ از جویبار قدرت او
کن نگارش حقه سپهر زمردی در جیبست و از کیسه بی زوالش ابر گوهربار و کیل خرج و از
زمزمه تسبیحش هر بلبل شوریده است شیدائی و از سودای داغ محبتش هر لاله دیوانه است
صحرائی له الملک و له الحکم و الیه المصیر له الحمد و له الشکر و هو السمیع البصیر و درود نامعدود
بر آزاده سرو بوستان وجود و صاحب مقام محمود پسندیده حضرت معبود ناسخ ادیان
نصاری و یهود معدن کرم و منبع جود احمد محمود شافع روز موعود صدرنشین صفه صفا حضرت
ابوالقاسم محمد مصطفی و بر آل با کمال امثال حمیده خصال ستوده خصالش که میرابان انهار علم

و دانش

و دانش و گلشن آرایان گلزار آفرینش خصوصا مهر سپهر کرامت نخل برومند بوستان همت
صف شکن بدر و حنین والد ماجد حسن و حسین خازن گنجینه علوم فریاد رس عاصیان جهول
و ظلوم مقرب درگاه صمدی مقوی دین محمدی اسد الله الغالب غالب کل غالب مطلوب کل طالب
مظهر العجایب و الغرایب الشهاب الثاقب و الهزبر الغالب مفرق الکتایب امام المشارق
و المغارب ابوالحسن علی ابن ابی طالب علیه السلام در حمد باری و نعت نبی حمد بی حد و ثنای بی عد که رشحات فیضش مزرع
اعمال اهل ایمان بالیدن گیرد و شکری که از نسیم التفاتش گلهای الوان خوشبختی و طرادت پذیرد
حضرت مالک الملک عرش آشیانه را در بر باد که منادی کرمش گرفتاران نفس و هوا را بندای فروا
الی الله بامن آباد رستگاری میخواند و بدرقه عنایتش چون ما آوارگان بیابان ضلالت را از منزل
کعبه هدایت میرساند سالکان طریق جستجویش چه کامها که در هر گامی بدیده بصیرت نمی بینند
و بر ما روشنان کعبه کویش چه گلهای فیض که از خار مغیلان بدست شوق نمی چینند و تشنگان زلال
وصالش از زهر آب تیغ و شور این راه چه شربتهای خوشگوار آمیزش که نوش نمیکنند و برهنگان
احرام گاه کعبه کویش از کارخانه رحمت بخششهای چه خلعت فاخر مغفرت که نمی پوشند له الحمد و
له الملک و له المن و هو علی کل شیء قدیر و صنوف صلوات مجید و صروف تسلیمات بیرون
از عد بر دلیل راه خدا قافله سالار سالک هدی نور سپهر شهنشاه اقلیم سروری که هر ایمای
رحمت بهشت و پناه امت نور مشرقین و ضیاء نور عینین و جد ثقلین جد حسن و حسین آنکه
دیده مهر و ماه طبیب مرض گناه و شمس فلک اصطفی هر تو به کریمه با صفا شافع روز جزا حضرت
ابوالقاسم محمد مصطفی و بر آل طیبین و اولاد طاهرین او باد که دلیلان راه نجات شده و شفیعان
عرصه عرصات خصوصا امام افضل اکمل صف شکن جنود احد قاتل عمرو عبدود و حیدر صفدر
ابن عم و داماد پیغمبر کشنده باب خیبر والد شبیر و شبر ولی خدا سرور اتقیا ناصر اولیا و کشنده
اعدا کرار غیر فرار قسیم جنت و نار صاحب یقین لو کشف الغطاء و طلاق دهنده شاهد دنیا
امام المشارق و المغارب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام در مناجات باری حمد و سپاس و ثنا
حضرت توانا و خداوند رهنما را که شایسته و سزاست که مسافران طریق عبودیت
بی بدرقه عنایت او در راه منزل مقصود نتوانند برد و طالبان کعبه رستگاری بی توفیق
طریق طلب القدم سعی نتوانند سپرد و گمشدگان بیابان غفلت بی یاری مرحمتش از غرقاب

کمال آل را پایان رفتند یافت و ذات و پایان تکلیف هدستیاری امداد او تمرل
جد تمسک اراری خواهند شت فت [illegible] و رستا جانا از هم بگسست کش قضا و قدر مشیت او
و در رسیدن یاران از هم جدا بیکبار گردید و در دریای بیکران حکمت او از سفر و حضر جز نظر حمایت
او نگاهبانی نیست تو در غربت و در وطن بغیر رحمت بی‌غایت او شفیق و همدمی نیست بیت هر جا که
روم در سر من هوای تو باشد [illegible] که از برای تو باشد قفقرت هر آن دل که کنج یاد تو دارد
عجب نباشد اگر [illegible] تمنای تو باشد و درود و تسلیم بیش از حد شمار بر روضهٔ انور برگزیدهٔ
احد فرد سبحان الذی اسری بعبده لیلاً مقرب مکان قاب قوسین او ادنی سرور عالم فخر
خاندان آدم بالانشین محفل قرب الهی سر برکش دیدهٔ آگاهی سید رسل هادی سبل شفیع روز
جزا حضرت ابوالقاسم محمد مصطفی و بر آل اطهار او که هادیان راه رستگاری و برگزیدهٔ حضرت
باری‌اند خصوصاً امام همام پیشوای انام شهسوار معارک قتال مبین حلال و حرام [illegible] کرامت
اولین موج بحر امامت محیط علم و کمال سیند بدهٔ حضرت ذوالجلال امیرالمؤمنین و امام المتقین
و وسیلهٔ حصول مقاصد و مطالب مولانا و مقتدانا علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] تحریر و سپاس
و ستایش لا یحصی و لا یعد حضرت خداوندی را جلت عظمته که زمرهٔ مؤمنین سعادت قرین را از
حرم محترم موقت خویش بو بینه با سکینه اذعان نبوت حضرت سید المرسلین رسانیده با دراک
هدایت سعادت عظمی مشرف و سرفراز ساخت و در عدد ضمیر هر برنا و پیر ندای صدق انتمای من کنت
مولاه فهذا علی مولاه در داده آواز حقیقت مضمون این کلام را در شش جهت ذلها انداخت
و بیقافله سالاری نبی عربی طالبان طریق حق گیرا بکعبهٔ هدایت رسانیده و ستون بازوی حیدری
ایوان سعادت پیشوایان دین را پایدار محکم و استوار گردانیده و بنور هدایت مصطفی چراغ حقانیت
در قنادیل دلهای خلایق افروخت و شعلهٔ شمشیر مرتضی خس و خاشاک لشکر اعدا را در عرصهٔ معارک
مجاهدات در هم سوخت و صلوة و سلام بی آغاز و انجام بر حضرت سید انام و مصباح ظلام
آزاده سرو گلشن ولایت و یکتا گوهر بحر شهود سحاب باران جود شمسهٔ پیش طاق اهل سجود و محیط
گوهر مقصود و برگزیدهٔ حضرت معبود قامع اهل کفر و جحود و ناسخ کیش نصاری و یهود احمد محمود
شفیع یوم الموعود و مقام محمود مجتبی حضرت ابوالقاسم محمد مصطفی و بر آل با کمال ستوده
کرم و نیلان راه بخل قند و شفیعان عرصهٔ عرصات خصوصاً بر زبدهٔ شفقت کرد مت و

او زیب امامت مخصوص با حضرت رسول الله من نصبه من نص نص من کنت مولاه فهذا علی
مولاه محیط دانش و کمال برگزیدهٔ حضرت ذوالجلال [illegible] دین سالار کاروان اهل یقین
شیر بیشهٔ کارزار اهل جود و کرم آشتی فارسان عرب و عجم محمد عظمی و آیهٔ کبری صاحب سیف و کلام
بخشندهٔ خاتم در نماز صف شکن بدر و احد کشندهٔ عمرو عبدود مبارز کرار غیر فرار شهسوار
امیری شهسوار معرکه ولی امام المشارق و المغارب مولانا و مولی الثقلین علی بن ابی طالب
بیت شه لافتی مظهر العجائب سر اولیا مقتدای اصفیا بعلم لدنی شده سرفراز بعلم ازو دین پیغمبر
گشته باز شه است او که ملک ولایت ازوست همه ملک دین را حمایت ازوست بدوران
و طالعش رسد کار اثر کند پنجه در پنجهٔ شیر نر زروی ارادت سگ حیدرم سگش گر نباشم سگ کمترم
چه هرکس بجایی برد التجا من و دست و دامان آل عبا [illegible] حمد و سپاسی چون ناله
مظلومان از ته دل خیزد و شکر و ثنایی همانند اشک یتیمان از سر درد و فرو ریزد خداوند کریم را
سزاست جلت عظمته و طابت بینته قصر غرفتش با آن رفعت و کمال دست رس نالهٔ ضعیف
نالانیست و کنگرهٔ عرش اجابتش با چنان عظمت و جلال نشیمن مرغ دعای شکسته بالان کدام
ستمدیده دست امید واری بر دامن عفو رحمتش زد که با آستین مرحمت غبار ملالش از چهرهٔ احوال
پاک نگردد و کدام ستم رسیده از خار جفای ستمکاری شکوه بدرگاه عدلش برد که تیشهٔ انتقام بیخ
حیاتش از زمین هستی بر نیاورد فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین جمیع ارباب
ستان خود را در صحرای بلا تمام ساخت تا بزم قرب [illegible] باده کرامت اهل بیت [illegible]
بیاد رسم تعزیت [illegible] اعلام و بیخبر خبر در عالم نهاد تا بآن بهانه عالم عالم گناه تا عاصیان
سیاه بکرم خود عفو و با آتش آهی که در این مصیبت عظمی از جگر برآید خرمن خرمن جرم و خطا را
در هم میسوزد و بشعله ناله که در این [illegible] مؤمنان تیانه کند چراغ هر سیکاری
کونین را بری افروزد و شمع آهی در این [illegible] حبیب و نقوده [illegible]
ماتم سرا جهان جهان الایش خود عیتران [illegible] فرداش خیر خجلت و تقصیر و تنگ نیست
آنرا که رخ زاشک گلگون لاله رنگ نیست خون گریه کرد سنگ و کلوخ از غم حسین آخر دل سیاه تو
کمتر ز سنگ نیست و درود [illegible] حد و صلوات و سلام نامحدود بر سرور عالم و عالمیان و کاشف
دار فضل آدمیان آن کونین و رسول ثقلین و بدر خافقین جد حسن و حسین برگزیده آیهٔ شافع
امت روسیاه حضرت ابوالقاسم محمد رسول الله و بر آل با کمال ممتاز ایش که بر گزیدگان

خدا اینه و دلیلان راه دین حضوصاً امیر کل امیر منصوب روز غدیر صف شکاف حرز حسین والد حسن و حسین حیدر صفدر فاتح باب خیبر اسد الله الغالب و تقسیم الجنة الصایب و مفرق الکتایب مظهر العجایب امام المشارق و المغارب علی ابن ابی طالب و بر نتیجهٔ او معصوم جلیلهٔ نهال بروش چراغ حجرهٔ غنچهٔ دل ستبد محمدی مخدومهٔ عالم و عالمیان مجاور گوشهٔ بیت الاحزان ستیدة نساء العالمین ام الائمة النجباء فاطمة الزهراء و بر اولاد دیده او و فرزند برگزیده او و دو کوکب درخشان آسمان امامت و حامی روز قیامت و برگزیدهٔ خدا و نور چشم مصطفی و شهید اوج محنت و جگر سوخته جفای امت و امام مقتدا و پیشوای رهنما و معصوم و مظلوم و غریب و شهید و محمدیه و ستم رسیده و عزیز نور دیدهٔ پیغمبر و سرور سینهٔ امیر المؤمنین حیدر و جگر گوشهٔ زهرای ازهر مقتول اسم نقیع مدفون خاک بقیع آن دل شکستهٔ سنگ بلا و جگر خستهٔ الماس جفا صاحب محنت و عنا حضرت امام حسن مجتبی شهباز فراز ملکوت و آن ممکن خطایر لاهوت آن شهریار میدان شهادت و آن شهنشاه کشور سعادت آن مقتول بی کینه و آن مظلوم دادخواه آن پرورده کنار مصطفی آن آغشتهٔ خاک کربلا نور چشم حضرت خیر البشر آن خونین جگر محرم آن محرم حرم چشمهٔ حیات آن تشنه لب آب فرات آن آوارهٔ صحرای جفا آن غریب دشت کربلا خورشید آسمان و زمین نور مشرقین پرورده کنار رسول خدا حسین [illegible] ای پادشاه پادشاهی و ای فریادرس دادخواهان ما دشمنان تو را مراست سپاس و ستایش ترا روست که تاج و تاج سالت مصطفی بر فرق فرقد سای حضرت [illegible] آن دو سپهر فرخنده را بر ابجد ناملان طریق بندگی فرستادی علم امامت [illegible] [illegible] مرتضی الغرابی دار حیثیت مناقب آن امام که زین علمه در زمان [illegible] [illegible] ایشان را از [illegible] برگزیدی و ستایش و فرمان بر داری [illegible] [illegible] اسکار گردانیدی و صورت احوال آن بزرگان دین را در آیه [illegible] و در آیات محکمات چندین جا مکارم این شان فرمودی قومی از طاغیان این امت و گروهی سنگین دل بی مروت سفارش ترا نشنیدند و جگر گوشه حضرت را در دیده بی که چها کردند و با تن و جان ایشان چه جفا کردند بجگر گوشهٔ حضرت بستند و دندان مبارکش بسنگ جفا شکستند و حق مرتضی را بستم بردند و طریق مخالفت پیش گرفتند جهانیت بپردند نخل حیاتش را از پای در انداختند و محاسن مبارکش بخون فرقش رنگین ساختند دختر پیغمبر ترا در کاشیدند و نالهٔ جان سوزش را بافلاک رسانیدند و بر سر خانه اش آتش ریختند و غبار فتنه

صفحها

دفعات کهنه

دفعات برانگیختند و در بر شکم مبارکش زدند و گوهر صدفش را تلف کردند حسن مجتبی را دلیل ساختند و خون جانش را با آتش ستم گداختند الماس جفا با آتش امیختند و جگر مبارکش را لخت لخت فرو ریختند سرو آزاده حسین را از پای در آوردند نوحه و شیون از خاندانش بر آوردند حسین مظلوم را از وطن مالوف آواره کردند و در عوض ولا از حرم جدش بکربلا آوردند آنگاه دست ایذا و ریش بر داشتند و دست دشمنانش را کشتند [illegible] را کشتند و در برابرش صفها بستند از آب فرات مانع گردیدند و فریاد العطش عورات [illegible] به فلک رسانیدند کمان کینه های زه نمودند و تن نازکش را تیر باران فرمودند و تیغ کینش پاره پاره ساختند و به نیزه بیداد از اسبش در انداختند قصاب وار خنجر ستم کشیدند و گوسفند صفت سر بریدند پرده حیا از پیش بر داشتند و قدم جرأت بر حرم سرایش گذاشتند مال و اسبابش غارت کردند و اهل بیتش را با برهنه و موکشاده از خیمها بر آوردند بر پالان شتران نشانی سوار گردانیدند خداوندا تو این قوم ابتر ستمکار را به بدترین عذابی بجزا شان رسان و دل مؤمنان سوخته جان را از آتش این غصه خنک گردان تو ای کس غمدیدگان و فریادرس ستم رسیدگان و صلوة و سلام بی غایت و درود و رحمت بی نهایت تو بر حبیب و برگزیده تو و بنده پسندیده تو خاتم انبیا و اشرف اصفیا چراغ شبستان عالم و فخر بنی آدم مهر سپهر بزرگواری دلیل طریق رستگاری طبیب علت گناه شفیع امت روسیاه جناب اقدس اشرف ابو القاسم محمد رسول الله و بر آل اطهار و اولاد ابرار او که صدر نشینان محفل کرامتند و دستگیران روز قیامت خصوصاً امام مشرق و مغرب صف شکن بطل دیو ف شوهر زهرا ازهر برادر باجان برابر پیغمبر بهار کاخ دین فریاد رس بعد وفات پیغمبر سکن آتش خرمن دشمن مظهر عجایب و غرایب صاحب فضل و مناقب اسد الله الغالب المرتضی علی ابن ابی طالب و بر اولاد ایشان [illegible] اولیا و شهیدان معرکه بر جلای کربلا که جان شیرین را در راه تو فدا ساختند و سر خود را در قدم فرزند پیغمبر تو انداختند اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و انصر من نصرهم و اخذل من خذلهم و العن من قتلهم و من رضی بفعالهم الی یوم الدین در یوم [illegible] [illegible] هم شهر ربیع الثانی [illegible] در هنگامی که در خانهای حاجی [illegible] حاجی [illegible] [illegible] بعون با تمام این کلمات فصاحت سمات منعقد گردید امیدوار است از حسان روزگار که [illegible] این مسوده و مسنده را از دعای خیر فراموش ننمایند [illegible] [illegible]

در جمیع سیاران ترک و روم بسیاری شان کشته شدند

رقم و نام کاتب و تاریخ و محل تحریر

۴

باصلاح پیوسته باشند انشا ... نوانند عیب این را ...

بسم الله الرحمن الرحیم

الهی چندانکه مصباح پر انوار در مشکوة سپهر خضر پر نور و ضیا و جا بارش [illegible] مهر او به سلطان ... نوع انسان قرار مسکاست شمع ثنای ان ... یجاه بلکن السنه و افواه روشن و مسند عز و اقبال بوجود فایض آن ... مزین باد دعای اخلاص که بندگان آنحضرت را بنده بلکه نسبت بندگی الجناب ... چه احتمال دارد که همیشه رشته فکرش سبحه ذکر انفصای ایام را ... ضمیر پرش از باره اخلاص ... ملازمت سامی سرشار خانه شد بیت نباشم یکنفس خاموش از حرف ثنای تو * بنام هر که پیوندیست با نخل دعای تو * و پر ظاهر است که اگر گاهی مضراب زبان خامه تار اظهار اثرات ... نشنا نگردد بجهة رعایت قانون ادب خواهد بود و خدا شاهد است که با وجود این معنی در ... عرض بندگی ... وسیله ... از هم گسسته است و مهدنا به تهمت تقصیر پیوسته ابواب شفقت و التفات آن انفصای ایام ... فراز و زبان طعن و ملامت قلم جوهر رقم را بر جوانبی ... این باب از طالع ... نگذ ... یا از قاصدان بیخبر ... و از جمله در این نزدیکی عریضه مصحوب ... خضر ارسال شده بود از ... نهی که از سطور سراسر عتاب ... از سواد بیاض تمام اعتراض ... شکایت ... معلوم میگردد که بشرف مطالعه نرسیده ... دیگر توقع اهتمام در ایصال عرایض ... باشند بیت یکبار طالع هم بنوبی ولدارنیست * نامه پر شکوه ما را هم انکار ... نیست سواد مکتوب بابکر الهی ... والای عظمت و اجلال ... حضرت ... و جاه ... شایسته ... نوبت قرایی آوازه عدل و احسان ... السنه طوایف بنی نوع انسان ... جنت ... آیات و رسائل ... دعا گو اگرچه در ظاهر از ... ملازمت ... مسافت ... که ... در ...

باریافتگان محفل گرامی شمرده توانند کرد بیت واعظ غزده هر جاکه بود بنده ماوست * ذره ... از خورشید ولی زنده اوست * و با این بعد مسافت ... نظر التفات آن والاجاه چشم آن دارد که چون زمان حضور پیوسته منظور نظر عاطفت بوده از ... ایام ... تفقدات گوناگون همچنین بهره ... باشد و چون این توقع ... که آن ... سر رشته طلعت ... کلی ... کوچک ... الطاف ... این توقع اند بیت ... بخاک ره مینداز * آنرا که ز خاک هم تو بر داشتی * هر چند که ... آنها ... اما ... مختصر بندگان ... دعای عمر و دولت ... بوستان اخلاص ... با جرای آب زلال این ... آبیاری فرموده ... بیش ازین ... تصدیع دادن ... از گلیم ادب بیرون نهادن ... برقرار ... دولت و اقبال ... باشد سواد مکتوب دیگر ... آفتاب ... سیلاب ... و نخل ... از ... لیل و نهار ... ستطاب فلکی ... ایام ولیالی محفوظ ... و معالی ... خانواده ... حاسدان نفاق ... از ... آن عتبه عالیه ... ملازمت ... التفات ... اوراق ... سواد مکتوب دیگر الهی چندانکه عندلیب قوت ناطقه ... لسان نوع انسان ... حقایق و معارف ... در حدایق صحایف ... ذکر عظمت ... و اجلال ... باقلام ... خواص و عوام بر صحایف لیالی و ایام ... دیرین ... اخلاص ... رسوم ظاهری ... عرض ... خامه را ... در ساحت عظمت و اجلال ... قلم ... بر ... در رعایت مراسم تعظیم ... مراسلات ... خدمت ... از کوتاهی ... بدوا ... که ... تقصیر ... ارادت ... اخلاص بر دیگران ... میدانند ...

چون مابین این مخلص بسیار ممتد گشته و از حد اعتدال در گذشته بود لازم دید که عرض اخلاص و [illegible]
در کیفیت احوال حالات [illegible] خبر کبری [illegible] سلامتی ذات با برکات بوستان [illegible]
سمات را تازه و برشته اطلاع بر چگونگی احوال شریف اوراق خاطر شورش شیرازه کرداند [illegible]
آلهی جنابی که ضمیمهٔ سپهر [illegible] کون بطناب و ستون آرای [illegible] خداوند [illegible] عز و علا بر پا و حارس
عناصر چهارگانهٔ سلطان و الکان [illegible] سرادق دولت و عظمت [illegible] با عمده و [illegible]
تأییدات و توفیقات بجانب حمد کردن بنیاد و الاسند شوکت و ابهت و اقبال بوجود [illegible]
[illegible] سپهر [illegible] و اجلال شرف و رشک [illegible] سپهر خضر آباد چون انوار خلوص [illegible]
از ناصیهٔ احوال این مخلص [illegible] از آن هویدا تر است که در بر و وجه [illegible] تواند بود و [illegible]
[illegible] چشم و چراغ ارباب نظر صاحب [illegible] مستطاب [illegible] فلک جناب [illegible]
خانهٔ عظیم [illegible] منظور نظر عنایت [illegible] بر جا [illegible] [illegible]
و وقار [illegible] همت [illegible] شایسته مسند فرمان فرمائی و [illegible] تشریف امیر الامرائی
دایم [illegible] از آن [illegible] در سایر [illegible] آن [illegible] تصدیع [illegible] باید [illegible]
خامهٔ [illegible] میدان بیان آن جلوه [illegible] و عنان کشیده میراند و این شیوه را در [illegible]
اخلاص [illegible] و این طریقه را [illegible] رعایت آداب [illegible] اظهار [illegible]
[illegible] تا خیری [illegible] که حمل بر فراموشی و تقصیر کرده
[illegible] همواره از جملهٔ مخلصان [illegible] و کم [illegible] شمارند سواد

مکتوب دیگر

[illegible] شرف دولت و شوکت [illegible]
[illegible] و فضل و احسان [illegible]
[illegible] اینقدر قوت طالع [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] که در این اوقات [illegible] سلامت [illegible]
[illegible] دل [illegible] سینه [illegible]
طالع خویش [illegible] امید که [illegible]
[illegible] احوال این دعاگو اینکه از برکات التفات عالی نواب فلک جناب [illegible]
اوقات بسعادت خاکبوسی [illegible] آستان ملایک آشیان حضرت امام [illegible]
لازم دعاگوئی [illegible] رسانید [illegible] بوده [illegible]

شرف داراده [illegible] که [illegible] یکماه دو [illegible] سعادت [illegible] دریافته [illegible]
[illegible] شکسته [illegible] ان شاء الله [illegible] گشته [illegible] و گرد و [illegible] الله [illegible]
قابل آن نبود [illegible] گمان دارد که [illegible] اصلاح [illegible] مرقوم شد امید که [illegible] التفات
[illegible] خلعت سر تا پا [illegible] سواد مکتوب دیگر بنده دعاگو از [illegible] والا جناب [illegible]
[illegible] اعتبار [illegible]
[illegible]
[illegible]

بندهٔ

او لسه اخامهٔ بیان در شرح احیان زبان بکام حموشی تقریر باز داشته تا خیر تجدید بود او قات که زمان بعدم اطلاع از چگونگی احوال خجسته مآل متمادی گشته و تعویق در تجدید عهد بندگی از حد گذشته بود لازم دید که بمعاذیر مذکوره تمسک کرده در تخات این مضامین صدق آیین همواره کمیت ظهور اخلاص دیرین را تازه و بسوزن قلم در رشته رقم اوراق روابط بندگیهای قدیم را شیرازه نماید و کیفیت نا تر نیت به نیابت ترجمه این ستیهام در هوای جانفزای سعادت حضور بال اشتیاق توانم کرد بهم رسیده بود آن را نیز وسیله این [illegible] کرداند [illegible] با خبار از صحت مزاج شریف حظ خویش را عمر دادم جبین جان اخلاص قرین را بسجاده شکر فرسا کرداند الهی همیشه جام اجلال بر اقبال شتابان خداوند متعال بر پا و همواره اعلام اعتلام و حشمت در دستیاری توفیقات حضرت علام فلک سا باد

سواد مکتوب دیگر تلخیص احباب و مصنفان کتاب بعضی از سودات این اوراق اجوبه طالب اجابت داعی

دوانیدن رشحت سو دهند دل پسند را بالای بر ده دیده از درد اعتلا اعتقاد زخمید در صفا فکری تا نخود و بعضی دیگر را جمعی از طلبه مقابل برد و تصحیح نمودند الا آنکه نظر مدتی شد البصر امید که کلهای رنگش رنگ و بوی این بوستان نیز نوشته توطئه نظر امعان این بوستان خصوصا صاحب این کتاب و این خلاصه اعنی نوقرم ریاض مجد و کرم و گلدسته عماد اخلاق و شیم گل عیار و فکر در رسید و بسزان نخود فهمید که و تجدید کرم و دیده عالیجناب فلان بوده کاه و بیگاه و سیله طلب آمرزش بنده روسیاه گردد الحمد که در رشته نظم اوراق بحسان آن منقی کرفته که برتو توجه یاران خیلی از جواد و تر دیگر بر آن توانند یافت و سود اقتضا این بضاعت سرمایه آگاهی مجرد کشته خامه توفیق الهی آن صورت یافته که صد قبول و تحسین کاه آنجم نهان انصاف آیین توانند یافت مصداق این سخن اگر مذکور شد که مجموعه چند از این نسخه منظور الفات فلان در آمده و شرف تحسین دریافته است بلکه طبع شریف قدردان آن خواهان آن بوده ابتغای آن [illegible] [illegible] نموده اند تا چون باغبان این بوستان ودع عاکوی [illegible] در [illegible] لثالی [illegible] کرد خاطر عاطر آن مجد و می گردانند و نسخه که قابل آن [illegible] [illegible] [illegible] لهذا با مقابل این نسخه که [illegible] مقیم برد و [illegible] برده و چشم طلب از [illegible] [illegible] گستاخی نمود استعدادت که [illegible] نسخه دیگر توانند امید [illegible] آن [illegible] رسید قبول با جد والسلام علی التبع الهدی

سواد مکتوب دیگر عالیحضرت [illegible] [illegible] [illegible] نجابت و امارت و شهامت و طلالت و بستگی و خلف [illegible] [illegible] [illegible] صاحب الفضایل والمعالی [illegible] المکارم [illegible] الزواد و [illegible] ایر الحاج و الملتون الموصوف [illegible] الکفالة المعروف بحمد [illegible] [illegible] العدالة ناهج مناهج الخیر و العلوم قاید السالکین الاحسن [illegible] [illegible] [illegible] الشریف علیا عالیا بین الانام ما تناوبت اللیالی و الایام [illegible] راکب

بنده [illegible] رباني

رتبه سالک مسالک طلب جهان بیمه بالوای علوشان و طبل آوازه عدل احسان بطن را حل حسن سلوک مؤید و بوصول کعبه مراد موفق باشند بعد از اهدای تسلیمات متواتره و تحیات متوافره مکشوف ضمیر منیر می سازد که مکتوب محبت اسلوب که مشتمل بر وعده عدم زیادتی و حسن رعایت خلق الله بود رسید محرک شوق و عزیمت جمعی از مردم عزیز گردیده بعضی تر که از راه شام عازم زیارت بیت الله الحرام بودند بمعتقدات آنعالیجناب مستظهر گشته فسخ عزیمت آن راه کرده و از مکتوب روانه گردیدند مجملا توقع آنکه از مراعات اینجاعت عزیز و رفقا و تبعه ایشان و سایر خلق خود را معاف داشته و نظر عطوفت و مهربانی از ایشان دریغ ندارند و نوعی نمایند که سایر اهل این حدود و مستمر را غب این سفر خیر اثر گردیده از برکت حسن سلوک خدام عالی با دراک سعادت چنین فایض شوند و دعا که آنعالیجناب که از اهم خاندان مجد و کرمند نظر بر زخارف بی اعتبار در رضای خالق و خلایق خواهند گماشت دیگر زواید مصدع نمیگردد والسلام علی التبع الهدی

سواد مکتوب دیگر صحیفه محبت آیین مودت آگین که از رشحات خامه [illegible] بود رسید چون تار زلف دلبران مصرع عمر گرامی بود و از دلکشایی ما نند بیاض گردن سیمبران مطلع صبح شمع [illegible] [illegible] بیاض فقرات اش از اده سرگردان معانی بلند باوج کمال بر کشیده و حیاض کلمات اش از نکهت گلهای نکات دلپسند گلریزان گردیده الفاظ و ثیقه اش در دلبری از معشوقان جانکش تر و معانی دقیقه اش در لطافت از دلهای عاشقان نازکتر هر معنی نکاه اش باب شنیدنی را مفتاح و هر بیان روشن اش بزم حضور یاران انجمن را مصباح گلزار نکاتش بگلهای خوش رنگ و بوی فواید آراسته و شاخ و برگ کلمات و زواید پیراسته نظر شعور از سراسر خیابان سطورش مست باده پر زور کیفیت گشتی و سیاح اندیشه را در عبور فرات نگارش موج لطافت از سر گذشتی از حسن خطش صورت را بر معنی ناز و از حوادث بگردش زمان قلم بر کاغذ دراز آمد که مدهش از کمان ابروی شوخ چشمان پیداتر و بیجه یکی او ابرش از حلقه چشم چو نکاهان دلربا تر بلند و پستی رقمش چون اوج حضیض نغمه خوش ادا و ضعف و قوت قلمش مانند عشق و حسن با هم آشنا فصاحت و بلاغتش چون رنگ و بوی گل بر هم آمیخته طراوت و حلاوتش مانند شیر و شکر بهم آمیخته شکسته خطش بانکسته زلف خوبرویان دلکش توام و درستی طرزش چون درستی پیمان اهل وفا محکم دانه های نقاطش تخم مزرع صدق و صفا و انامل التفاتش از عارض ارتباط باطنی بر نخ کشا هر دایره و سین حلقه گوش هوش استادان و هر دندانه شین مرکز دایره خط شناسان قدردان دلجویی را و زایش تشبیه یاری تمام ایام چشم سحر کون صاد و ضاد تش طرز دان نگاههای آشنا در خوش ترین وقتی شرف ورود بخشیده و طبع قدرشناس نثر منداز نقالیس لوامعات آن بارخانه گرانبهای معانی بهره مند کردید امید که فیض انفاس از افاضه بنظاهر برایت نموده شرف ملاقات صحت جان با نیز میسر ساخت

۳،۳

مشتاقان بجا آورده بخدمت حضور برادران دینی و ایاما مسرور کردد اگرچه تاخیر در جواب محبت نامجات
دوستان شرعا و عرفا مذموم و ناپسندست لیکن چون مخفی و مستور نیست که در چنین نزول اجلال و دخول
موکب اقبال ماه فرخنده فال رمضان المبارک وارد گردیده مرحم شکوه سلطنة آن فرستاده
و شغل مهمان داری و خدمت کذاری آنعزیز کرده جناب باری بساطت شغل دیگررا در نور دیده بود و لهذا از آن
بسبب بعضی از عوارض جسمانی که بویرانه و جود راه یافته و فتوت و ضعف بینه و دماغ بازوی طبیعت
و سر مغز حواس را بر قفا تافته بود بکاری نتوانست پرداخت لهذا تا غایت در نیامده
شد فقیه موقت که قانونچه طبابت و حذاقت افلاطون حضرت حکمت و حذاقت پناه
نفیسلت و کمالات دستگاه از الحدود وارد گشته مذکر ایمنی کردید بمقتضای این قبض و ادای این فرض
مبادرت نموده باین دو کلمه مقصود شد امید که عفو فرمایند الرقعه واعظ زنگرداران جز نیکوئی نیاید و بدان این
تقصیر نابخشند والسلام علیکم **سواد مکتوب دیگر** بساط نشاط انبساط در بارگاه خاطر عاطر حقانیت ارتباط
پیوسته گسترده و جبوط و امور دو جهانی بتائید جناب سبحانی همواره منتظم و مضبوط باد بنده دعاگو
اگرچه بحر اخلاص و بندگی مکرر گفتنی کو هر سفته نفتن و باظهار اشتیاق ملازمت سابق بر ساختن چراغ
آفتاب روشن ساختن است ولیکن زبان حال و قال بتذکار این مقوله مقال بجهان عادت نموده
که منع ادب تا حال عده دان ممنوع گردد بنابرین زبان درازی خامه بر کورا جز سهل کیری اولیها و اکثار
عوارض را غیر بود رسش نیز بیمه جاره نیست امید که عنقریب پرده دوری از میان برخاسته عذر اینمراتب
شافهة کردد **سواد دیباچه دیگر** الهی چندانکه قبه خضرا در کشور هستی برپاست و چشمه آفتاب مزرع عالم افروز
فراخ است قصر جاه و جلال آن فرمانده سپهر عظمت و اقبال فلک اساس و محکم بنیان و ظلال شفقت و احسان از
سایر جمیع عالم آن کروه مجد و جاه و رشد احوال کافه خلایق در جریان باد الهی همیشه در مسند دولت و شوکت
و عظمت و اقبال پاینده و متمکن باشند والسلام **سواد دیباچه مکتوبه** معدود ممنیات مجد جهانی کلدسته کمالات
ان ناامنی عالیحضرت مستورات سای منقبت مجد همه آفاق در آیینه حصول همواره مرتسم و امور جزئیه
و کلیه دنیویه و اخرویه آن والا جناب بعون عنایت حضرت رب الارباب همیشه منتظم باد
سواد مکتوب دیگر برای خاطر مخلصان و دعاگو بچراغ دلفروز مژده صحت ذات با برکات همواره پر نور
و فراید فواید افکار آن علامة الدهر همیشه گوش دار گوش و هوش نزدیک باد بنده آنکه و منه بجهان
بنده است که اظهار ادبیات بنده که خود محتاج جز دلیل نداده آن در نسبت قلم کشیده در بنده خدمت
بعرض آن مکرم مصدع خاطر عالی کردیده است و اگر در مراعات این رسم متعارف تقصیر شده باشد از دعا
بندگان سایر کرم و نیک فرو گذاشته دارد جواب اجمال حالات مشتمل بر پیوسته خبرگیری نموده بخدمت

گرامی خود را خوشحال میفرمایند امید که این خوشحالی مستدام و رنگ سنگیهای ایام باشد
بجحرمة آله الامجاد **سواد رقعه دیگر** بنده اخلاص جو بدستگیری کمند اخلاص که هر مرتبه از مراتب بلند عروج
نموده که هرچند دور است از نظر توجه و التفات یا غایب نتوانسته شد امید که بحرمت از فراز
سایه آن ایمنی بمغاک فراموشی افتاده در بتوت مدید هیچ وجه منظور نظر عاطفت نکرده است
امید که غیر اشتغال بامور سفر و به حفظ ثغور و صیانت دین و دولت مشغول نداشته باشند **سواد**
مکتوب دیگر ثغور امور دینیه و دنیویه بوجود جنود لطایف غیبیه از تاراج افواج ناخوشیهای
زمان همیشه در امان و قلاع سپهر ارتفاع دولت و عظمت و اجلال بکوتوالی شفقت و عنایت خداوند
متعال از شر رخنه اعادی حسران مآل پیوسته محکم بنیان باد بنده دیرین اخلاص قرین فلان
الحمد لله والمنه بنیان حیات برپا و زبان بحمد بیان بر مرغان ذات فایضه از برکات سعادت
گویات آزادی و مکرر جهی بحمد بی و محرومی از سعادت ملازمت نواب مستطاب جیحوار ام نداد و بصبح و شام
حصول اینمرام را بتضرعی که خاطر خواه من از درگاه الهی مسئلت مینماید امید که باجابت مقرون
گردد بتدریج هدیه شد که دیده دل بتوتیای مطالعه سرافراز نامچه حسن روشن گردیده و قلم لطف شیم
فیشان عطار مقام ارسال نوازشی نقشی بر سر این کم نام نکشیده اطلبه وارد است که از
خاطر مبارک محو گردیده که گاهی باین التفات سرفراز میگردانیده باشند **سواد مکتوب دیگر** چندانکه ساغر زرد بیمار
دوران در محفل آفرینش گردان و هوا از زنگبار کدورات عالم امکان مکدر آیینه جان جهانبان است
بارگاه کامرانی آن درست غم زندگانی از زر دمکاره عالم فانی مصفا و مرآت ضمیر منیر از زنگار گرد
روزگار مجلی باد مخلص دیرین از واقعه جانکاه از طاقت پردازی که در این ایام روی نموده چه گوید و چه نویسد
که از مرمر این خبر وحشت اثر چراغ هوش خاموش و از دهشت آن زبان خامه را راه در سخن
فراموش گردیده است تا بر آن هم جواب در آن مصیبت عظمی چه نوشته شود امید که حضرت حکیم علی الاطلاق
درد جانکاه الم این فراق را بشربت تسلی شفا داده آتش جگر سوز صعوبت این واقعه را با آب شکیبایی
انطفا بخشد ملاذا بر صغار و کبار متوطنین شهرستان امکان ظاهر است که امثال این قایع از روزگار
غدار سنگدل و قانون مستطرف است بلکه از سنن مستمره و عادات مستمره روزگار است
هر لحظه نیرنگی کز نهی خاطر خستگان بدرد منبه ریش سازد و بهر روز آتش محنت در خانه عاشق اندازد
و بهر دم بمقراض فرقت رشته الفت قطع کند هر نفس نشتر دردی در رگ جان مردم زند و بناب المحنه
دست بلا چندانکه پای اندیشه رود و هر قدم خار آزار است و چندانکه دیده عبرت کار کند هر طرف
از جگرهای داغدار لاله زاری فلک دریده و سیلاب اشک از چشم ابر در دل اشنا رسیده که این تنگ فضا جای

نه جمیدن و دویدن اشک لاله گون مهر بر صفحه رخ رسیده تمهید است برای کنایه ماتم سر انتقام
گریستن است نه خندیدن مجلا چنانکه کمان ملکی گرفتن روزگار را تیر حوادث در ترکش است کمان
آماجگاه خاکرا خوش نشستن و از آسیب آن ستم جستن محال پس مردم عاقل کامل را در هر حال
از احوال سهام الآلام دیتار تن در دادن و در تجرع باده غم نابرد آزمای مصایب دندان بر جگر
نهادن او باست تا از برکات صبر و شکیبائی خود را شایسته بشارت و بشر الصابرین
ساخته با دراک مثوبات جاودانه جبر نقصان این عاریت عنقا نماید سواد مکتوب دیگر
ارزنده گوهر محیط شرف ابها و فروزنده اختر سپهر مجد و علا عزیز جهانگرای عالیحضرت والا رتبت
رفیع منزلت مخدومی ... از کرده مشاق نوایب جهان و از آسیب وبال حال دوران
محفوظ بوده همواره ... فرق سربلندی و روشنی جهان ارجمندی را بنده اخلاص منش از مراتب
بندگی و یکجهتی که ذخیره ذیل اخلاص سمات و گلشن سرمردنده خاطر فلان افسرده را جاری مجرای آب حیات
است چه بر صفحه خرمن نگارد که در مرآت ضمیر منیر مرتسم نباشد پس کمیت خامه در آن وادی عنان
ادب کشیدن و بعرض آن ... مصدع ملازمان عالی شدن برعایت آداب اقرب خواهد
بود و درین اوقات که سالک ... بود و در عرض بعضی مطالب کمتر تصدیع آنجناب داده است
بعلیمز برعایت آداب بوده احتراز از اینکه مبادا که از اکثار آن بر آینه خاطر شریف غباری
نشیند محل بر محمل دیگر نخواهند نمود همه حال همیشه چشم آن داشته و دارد که اگر تقصیری هم واقع شده باشد
از هر باب نظر التفات از بنده نه نهند و خود دریغ ندارند و از شیوه عطوفت و مهربانی
که لازم آن ذات فرخنده صفات است ... همواره بآن عادت داده اند دقیقه
فرو گذار ننمایند بیت این امیدها شاخ برش ... سواد مکتوب دیگر بیکر
آوازه عظمت و اجلال نواب ... همیشه در ... عالم ... و طبل خوشنوائی
تذکار فضایل و محامد اطوار آن یگانه روزگار همواره بر شاخسار السنه صغار و کبار مترنم و گویا
فلان بزبان دانا قلم و ترجمانه ... دیگر چه امید داشته ... گوش مطلب خاطر
خواه بخدمت نواب مستطاب معلی القاب ... نموده اند و الا باعثی که ... اخلاص شیوه
اینده عاکو در خدمت بندگان ... از مرتبه اشتیاق شرف ملازمت گرامی در خاطر مبارک شرف
بخش چه این کم بخت مهجور را ادراک شرف ملازمت چه لیاقت ... این کم بخت مهجور را ادراک شرف
ملازمت ... مطالب ... بعرض رسانیدی و خاطر ... او در دلهای بدین
سعادت ... برداخته ذمه اخلاص را از تهمت تقصیرات بری گردانیدی مخفی آن بود دلها

بیا

اینکه ... قسم که مدت مدید بنده را هیچ چیز در لازم آن از هجر شریف ... ندارد و با آنکه
همیشه بافراط تحریر عرایض مصدع ملازمان علا گردیده و از سعی اطلاع تشنه لب ... چند دیده که
حل ... شاغل بوده و توقع التفات علاوه بصبر و شکیبائی وصیت فرموده است عریضه
قبل ازین با شکسته بسته چند از افکار ناقص مصحوب چاپاری که روانه اردوی معلی بود ارسال ...
معاودت نموده چیزی مرسوم ننموده اند که چه کرده است باطلاع بر چنین کس چکند امید وارست که اگر
این بنده اخلاص شیم را ... از میان انگشت قلم اخبار ... از خاطر مبارک بالکلیه محو فرموده باشد
علا از سر مخلصان کم گردد سواد مکتوب دیگر بنده ... کرده و ...
گوناگون توجهات عالیه ... پرورده و در ... بزرگنائی کند علاوه که عامه افراد خلایق را
از آن سر کشیدن ممتنع است بحکم الضرورات تبیح المحظورات از آن آستانه سرگشته و ...
بر جگر میفشارد و خود بتقدمات مرحمت شیم ... جواهر ... خورسند بلکه زنده میباید ستم است
که از آن نیز محروم ... که غنچه خاطر اخلاص سمات که پیوسته چشم براه هبوب نسیم مژده سلامتی ذات بابرکات
بوده و میباشد در این وقت ... مفاوضه گرامی که نافه ... و نمودار انفاس عیسوی
بود شگفته گردیده و بوستان یکرنگی و اخلاص از زلال آن ملاطفت خاص که از چشمه سار عنایات و توجهات
خاطر عاطر جریان یافته بود گل گل شگفته ... بر خود بالید امید که این طریقه انیقه ...
و مهربانی ... رضیه آن بزرگ دیار قاعده ... پیوسته خاطر اخلاص ... بوستان
... تواتر اخبار صحت مزاج شریف معمور و آبادان میساخته باشد سواد مکتوب دیگر
الهی تا ... سپهر ... و طبل ... در زیر ران رایض قضا ... رام
خرام دولت و اقبال ... رای و عقل در ... احسان و عدل ... در زیر ران سعادت
کرم جولان ... بنده ... اخلاص آیین اگر در ظاهر از شرف ملازمت ...
از مجاورت آن آستان محروم و مهجور است اما خدا شاهد است که دل ... لحظه از فکر و ذکر آن جناب
خالی و جان ... از دعا و ثنای آنحضرت نفسی خالی نیست سواد مکتوب دیگر بارگاه ...
خاطر عاطر نواب مستطاب معلی القاب از آن ... که ... توقع ...
داشت ... قدم ... در آن ... و بنده دعاگو ... توقع این ...
... منزلت و شایسته ... بنده ... و اخلاص ...
... که ... در میان ابنای روزگار ... افتخار ... امید که ...
... موسوم نموده کاهی باعلام اقلام ... مقام

باهمعنی سست تر نمیکرده باشد بعد از غلبه اشتیاق ملازمت سامی بعرض میرساند که در دیده فراست
آن جهان کیاست [illegible] و در جام جهان نمای ضمیر منیر هویدا نباشد سواد مکتوب دیگر دولت و ثنا
مبارک و روزافزون و با سعادت مقرون باد الحمد لله والمنه که نور سعادت و اقبال که از جبین احوال
خیر مآل آن شمس سما [illegible] ظلمت زدای اقلیم خاطر تیره روزان شد و کل مقاصد آمال که [illegible]
غنچگی بحیده بود عطر پاش محفل جانهای افسرده دماغان گردید فصول مسند عبادات دعاگویان را راقمه
نویسان قضا و قدر بجواب قبول رسانیدند و مضمون عرایض دعوات بندگان [illegible]
واخلاص بملا اعلی شنوانیدن [illegible] به تهنیت [illegible]
و در این کامرانی بخت بیدار را دعوی [illegible] که روی چنین حالتی دیده [illegible] جواهر زر نثار
آن قبلگاه [illegible] سال و ماه را [illegible] کردن و ارقام لیالی و ایام بطغرای عمر و دولت تزیین باد سواد مکتوب
دیگر شهباز اوج دولت و کامرانی همیشه در پرواز و از رنگین [illegible] مطالب و مقاصد جهانیان
پیوسته شکار انداز بوده تشریف والای [illegible] برقامت قابلیت آن عالیجاه خجسته ذکر خدمت [illegible]
ولینعمت عالمیان بر میان جان آن والا [illegible] کرار داده تهنیت و مبارکباد
آن والاجناب مذکور خاطر محب [illegible] لیکن چون رعایت ضوابط تعارف مقتضی آن بود
که گزارش [illegible] غریق رحمت یزدانی [illegible] مراسم تعزیت و پرسش آن [illegible]
باشد و بالا آن قضیه بر خاطر [illegible] برزبان قلم اخلاص شیم دشوار بود بنابراین تا حال
در آن امر تعزیت [illegible] اهمال واقع شد [illegible] مبارک ولینعمت بسلامت باشد ساحت ضمیر منیر از غبار
مصایب و نوایب روزگار رفته و غنچه خاطر شریف بنسایم عنایات [illegible] شگفته باد سواد مکتوب
دیگر چندانکه مرکز [illegible] صفا و مروه [illegible] و ثابت
و سیار را سعی [illegible] حق پرستی [illegible] راه زندگانی از گزند
مغیلان نوایب ایام مامون باد الحمد لله والمنه که [illegible] توفیق ربانی [illegible] طریق ادای تکلیف
الهی را [illegible] شوق [illegible] همت [illegible] حج اسلام فارغ ساخته [illegible]
زندگانی [illegible] سعادت [illegible] در صف رستگاران کردن آزاد [illegible] افراخته
[illegible] گلستان [illegible]
فلان [illegible]
[illegible]
ودیده و دل [illegible]

بانکه گر [illegible] اگر یکی از رفقا از قافله گاه و از دنیا [illegible] کوچ نماید رفیقان دیگر از آن
ملالت داشتن [illegible] مفارقت [illegible] مصیبت عظمی انگاشتن خلاف طریقه [illegible]
بیت با همرهان [illegible] جهان گرم [illegible] چون قطرهای اشک [illegible] سواد مکتوب دیگر بنده
دعاگو [illegible] از ریاض مکرمت نواب [illegible] که ابواب فیض [illegible]
پیوسته گشوده [illegible] هر گز بسته [illegible] میوه [illegible]
عطوفت شیم [illegible] را از گلهای توجهات [illegible] آن جیب و کنار آرزو [illegible]
[illegible] استشمام [illegible] نموده و از [illegible]
[illegible] اعتبارش [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] عرایض و فصول [illegible]
از هبوب نسیم [illegible] نامه [illegible] جوابا بود [illegible]
[illegible] از سعادت ملازمت سامی [illegible] التفات [illegible] از بنده ناتوان نمی آید دیگر [illegible]
امید که سایه دولت و عطوفت آن عالیجاه از سر دعاییان کم نشود بحق محمد و آله الطاهرین سواد مکتوب دیگر [illegible]
[illegible] مضمون [illegible] از غایت [illegible] خوارق عادات [illegible]
که قطرات لطایف [illegible] ریزش [illegible] دل افسرده و تازه [illegible]
فرخنده [illegible] سایه دولت و اقبال بر فرق [illegible] احوال [illegible]
بود [illegible] بیاض [illegible] وصال [illegible]
نسیم صبحگاهی امید بود که قدم [illegible] ناتوان [illegible]
مصقل [illegible] آیینه خاطر شکستگان [illegible] مفتاح دلگشایی [illegible] ابواب [illegible]
[illegible] زندان فراموشی [illegible] اقبال بود که [illegible]
[illegible] نوبهار [illegible]
[illegible]
[illegible] امید که [illegible]
[illegible] جان [illegible] لذت آن
[illegible] فراموشی [illegible]

سایه شفقت و التفات آن جناب بر سر مخلصان مستدام باد **سواد مکتوب دیگر** بنده دعاگو اگرچه
از سعادت ملازمت سامی محروم شده است طاقتش از دامن صحبت گرامی بحسب ظاهر کوتاه است اما
از سر صحرای خیال ادراک بنده که چه گلها که در هر ساعت نمی‌چیند ای عجب صحراها و طرفه هواهاست از
گرمی هنگامه گلستان هم آب گردیده و از تیغ سبزه جهیده سر بر زبر سبزه در دیده ملالی سیراب
از آتش همین سر هواست و سبزه خود را از غرور جلوه پاش خود با یاران ببین سیر هوای کبک ...
دار در همه جا در دیده و سیلاب از گشت صحرا که مضطرب شده از کوه بریده از هجوم لاله و ...
سبزه چمن پامال است و موج سبزه را از هر غنچه گل چشم به دنبال کوه تماشای صحرا اکنون کشیده و صحرا
نظاره کهسار تمام چشم گردیده کثرت باران در جنب شبنم بسیار اندک و ضمیر سحاب باز رطوبت
در چکاچک از شعله آواز بلبلان صحبت گلشن گرم و از رطوبت هوای صحرا چهره ابر در عرق شرم با وجود این
موج جوی شریف ملازمان عالی صفای ... داریم استظهار ادراک ملازمت روز شماریم امید که عنقریب
سواد مکتوب دیگر بنده خاک رخش از روزی که بسعادت باریافتگی محفل ساده ... گشته شکایت
هجران آستان ... عرض باید چه ... امریست که بحرب زبانه قلم ... جای رقم ... منبعی بود
گردد و نه صحرای صفحات را آن فسحت است که قطع رحال مضامین آن تواند نمود و نه شوارع سطور را
آن وسعت که کاروان معانی در آن با آسانی عبور تواند نمود و در هیچ وقت از ... سمند خامه را عنان ادب
باب اکثر عرایض افراز داد ... زبان ملامت قلم شفقت شیم را بر جفو دراز که ... این شیوه
در عالم ملاقات آداب ... منزل رعایت ادب اقرب میدانسته بهمه حال
در همه ابواب شفقت ... آن صاحب ... اگر تقصیری رفته ... متوقع عفو ... الهی ... برارد
... اهتمام ... شریف منت کش ... گردد **سواد مکتوب دیگر** عرصه داشت ... اگرچه ساحت
... میداند که با صحیفه صحایف عرایض ... آوری خاطر مبارک قرب ...
آرزو ... تواند ... عروج معارج اخلاص و عبودیت و صعود مدارج محبت و خلوص طویت که ...
بآن سر اعتبار بر سپهر برین ... اگر ... این سعادت عاید ... اخلاص ... آن بود
که در خدمت فلان ... شرف گشته ... ز پرتو آفتاب التفات آن ...
... ساز ... که ... مصدع گشتن ... بود از
این سعادت ... محروم ... متوقع است که نظر التفات ... از احوال این دعاگو ... در سلک ...
... منتظم داند **سواد مکتوب دیگر** الهی چند که ... جان ... فرما روا و ... خاطر ...

... آرزو ... سعادت کشور عظمت و کامرانی بنور عدل و احسان نواب مستطاب فلک ... روشن و ... عز و جلال
با وجود فایض الجود آن مخدوم ... خصال ... از روزی که دیوان قضا قامت قابلیت آن والاجاه را
شایسته ... چنین که ... تحصیل شرف تقبیل ... مکنون ... طغرای توقیع ...
این سعادت عظمی را که جامع بزرگی دین و دنیاست بنام نامی آن رفیع الشان کشیده غنچه خاطر مخلصان
... از نسیم ... عنایت خندان و زلال حمد و سپاس در جداول السنه محبان و دولتخواه در جریان ...
امید که این نعمت ... یگانه با عدیل ... رواج ... آن ...
مبارک و فرخنده باد چه نویسد از آرزو ... که ... ضمیر منیر روشن ... توقع ...
بسحاب ... فیض مقاطع مزارع خواطر خشک لبان ... سیراب نموده باعلام خصوصیات احوال
خیر مآل مخلصان آرزومند را ممنون و مسرور سازند **سواد مکتوب دیگر** ... آتش فراق ...
چه عبارت ... اعتدال ... ملازمت گوید ... کدام استعارت راه ...
آرزومندی ... عروس سخن بزیور محسنات چگونه خود آرایی کند که نگاه التفات تواند ...
از باده مقصود چه مقدار برگیرد که ... شگفتگی تواند بخشید ... حروف ... نامه ...
که دلهای سخت را نرم سازد ... خامه ... گفتگو ... سنگ را ...
... آتش ... تواند ... صیقل ... مقدار ... که ...
تواند ... بجهت ... التفات ... عرض احوال ...
که آتش ... افتد ... از ... خامه ... دلها ...
حسرت ... سینه ... بجا رکان ... شکایت
دل ... که ... خامه ... احوال ... جانفزا قاصد ...
عرض تواند نمود ... مجلات سخن آرزومندی ... عذر خواهست ...
ایراد ... مراحل آن مراتب نمودن ... عرض ...
کنون طریقه ادب اقرب خواهد بود اگر اطلاع بر کیفیت اوضاع این دعاگویان ...
کنند و خورشید مهر ... از نقاب سحاب ... برآمد ... برتو التفات افکند
صورت ... آینه ... دیده ... جزئیات ... جهان
مصرع ... **باعی** ... **باعی** ...
... احوال ... **باعی** ... شتافتن ...
عازمت ... احوال ... لباب ...
سرقدم ساخته ... سعادت ... عمر را ... خاطر را ...

آلام مفارقت میرابند لیکن رعایت صلاح و احتراز از مخالفت بر نهجت غراء بیمروت نه بجان راغب
گیرست که اراده ترام نمود چند روزی در سایه شفقت آن سرو جویبار آرامیده توانم آسود اما گرفتاری بجناب
دران بلاد این همه توقف نمودن و زبان ملامت برخ دعوت را بر خود کشودن نمیدانند چه سبب
دارد و اگر منظور فواید دنیویه و کسب مال و جاهست و از اعتباری که اولاد آن جد و دابهر سیده دل نشیتواند
برداشت بر آینه ضمیر منیر روشن و نزد ارباب الباب مشخص است بر همین است هر منزل دنیای نابایدار بجای
همت کذ
شتن و کذاشتن است و سرچشمه کسب اعتبار این سرای بی اعتبار بجاک اغیار پر کردند و
انباشتن است رشته سست بنیاد امتداد و شوال بستن و ساغر سرور لبالب غرور شیء ریختن و شکستن است
عنقریب است که صرصر حادثه کل حیات همکنانرا از کلبن هستی خواهد چید و دست اجل بساط نشاط عالمیانرا
درهم خواهد نوردید و قطع نظر از این مراتب حصول این مامول در توسعه معاش خاطر خواه بدین دیار نیز
با سهل وجهی میسر است و اگر نه مطلب انجاح مارب او قرینه است خود بهتر میدانند که در ضمن صله رحم و استرضای
والده این امر رکاهر الظاهر عندکم بهتر حصول می‍پوندد و بانه امر خدام علیات فرمان داده تفقد این نقوش
بیجان دیوار حیرت بر دارند و آتش تشویش خاطرها را بر شحات مداد مرد که ترا منطفی ساخته تعافل اعلاده
عوبان ملازمت نسازند الهی تا کلهای مهر و ماه در سیر چمن سپهر تازه و شادابست کلهای ریاض دولت و کلبن عزت
و اقبال شکفته و سیراب باد رب العباد سواد مکتوب دیگر آئینه خاطر بندکان والا مکان منبع اشان تجددی ملاذی
همواره از زنگار روزکار مجلی و باده عیش و کامرانی در ساغر زندکانی از کدورات عالم خانه مصفی اد لاد من
بر ملای دقیقه یاب پوشیده نخواهد بود که تقلب اوضاع دنیا و تلون مزاج روزکار و فلک بوقلمون
امروزی نیست بلکه تا بوده چنین بوده و هر روزی بنحوی سلوک نموده کلهای آرزو را در هر دم برنکی است
و تار امتداد زمانش را هر لحظه اهنکی شکوفه امیدش نثر مراد نبسته رخنه است در رشته آملش
بکوهر مقصود نرسیده از هم کسیخته احدیرا لاله صفت باده شکفتکی در ساغر خاطر نریزد که بلای
صد کونه ملالش نیالاید و تیره روزیرا شمع تسلی چراغ مدعا نیفروزد که اشک حیرتش بچهره
نیالاید سوز رشش متولد شور است و الفتش متضمن کلفت پس خوش بیغم نباشد در بیدردی
خنده کل دارد از پیاپی اشک ریزان کلاب پس لباب عقل و نعامت و دانه از حصول این عملیات
محروم باید بود و نه از ملول نوالیش در هم بلکه شادی و غم و عود و بی رمانش را بنظر عبرت یکسان دیده
بهر حال از حوادث خورسند بودن و کام دل را از تلخی حنظل مصایبش شیرین تامل شیرین ساخته و در جمیع امور
تحصیل رضای الهی را وجهه همت نمودن اولی و احری و سرمایه سعادت عقبی باید دانست سواد مکتوب
دیگر الهی چندانکه کل صبح و سنبل شام در جاری چمن و کلزار ابر شاداب دریای رحمت زلال نور و ضیا از
سرچشمه مهر انور بر سبزه زار سپهر اخضر فلک طالع است کلهای امانی و امال در بوستان دولت و اقبال

شکفته

امید که قدم ماند رفتکان کیشش صورت احوال و خبر آل سو

شکفته و خندان و زلال در چیر و صیت عدل و احسان از چشمه سار السنه و افواه بنی نوع انسان در کلشن
روزکار روان باد بنده دیرین و داعی اخلاص آیین پیوسته بدعای ذات با برکات و نشر محامد صفات
جناب رفیع قباب مخلصان مآب صاحبی اشتغال دارد و همواره بشکر نعمت توجهات کوناکون آن
مرجع و ملجا در درویشان رطب اللسان بوده بقدم اخلاص جاری بندکی می‌سپارد و امید که نخل دعای برار
مثمر ثمر اجابت بجهه ادراک سعادت ملازمت و بجهه بخشش ترین تقریبی روزی که هم آفتاب از افق اجلال همیشه
طالع باد سواد مکتوب دیگر نسایم عواطف متنوعه از مهب شمال عز و اجلال بر کلشن تر مرده خاطر افسرده
متواتر و باران تفقدات و ترحمات عالیه از سحاب لطف و احسان بر کشت امل بی‌سامان متقاطر باد
و از ورود ملاطفت نامچه‌ای مرغ روح ناتوان در قفس عراق و موانع طپیده کرفته نشستن جهت خوشحالی بال
مسدود یافت که تخلص از آن مقدور و طیران از فضا ادراک حالت بنده که میسر ناشد ولهذا تجرع زهر جانکداز
مفارقت لابد تن در داده بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها منتظر ادراک سعادت بندکی میباشد آیا
که روزی کردد ساییه علیا بر مفارق مخلصان مستدام باد والسلام سواد مکتوب دیگر اسیر قفس هجرانرا از صفیر عندلیب
قلم تفقد نسیم مرغ روح در قفس جسم طپیده نوای شکایت ساز و بهوای کلشن جانفزای ملازمت کرایال
افشانی آغاز نمود لیکن بجهه بعضی کارها که آدمی را در امر معاش از آن ناچار است سمند عزیمت را در اوراک
این سعادت چند روزی عنان داری و تحصیل این مراسم را بادل آرام بفصل کل باغ و موسم خربزه وعده
کاری کرد امید که سرمایه حیات مستعار باقی و توفیق سحاب خشک لبانرا از باده عمری شرف ملازمت
ساقی باد سواد مکتوب دیگر دعاگو و ثناخوان اگر حکایت عرض اخلاص و شوق ملازمت حکایت افزا
و شکایت طول زمان حرمان آن سعادت عظمی پردازد فرصت تا دیب شکر نعمت التفات خامه ملاطفت
سمات نخواهد بس اولی را بدامن مرآت ضمیر منیر کذاشتن اولی و آخر را بتوقع بزدن نعمت آن عظمی
مقدم داشتن احری خواهد بود و ازین قسم چه عرض تواند نمود که از هزار یکی و از بسیاراندکی مؤدی کردد
پس آن را نیز بتعبیر زبان حال که در عرض مطالب حرف افزا هزبان مهاید فالت رجوع نموده بقید کل
قلم هر زه نال بصدد ملازمان علیا نکرده و توقع آنکه بنده ضعیف خود را از خاطر شریف فراموش نموده کامی چند
که سرافراز و خوشحالی محسود اقران و امثال میتوانند باشند همیشه بر مسند دولت و اقبال متمکن باشند سواد مکتوب
دیکر بنده با اخلاص که سالها بسعادت ملازمت سامی عادت کرده و مغز استخوانش بنعمت الوان توجهات
کوناکون پرورده شده و از اقتضای تلون اوضاع روزکار بوقلمون از آن نعمت نامتناهی شفقت غایبانه
کاه کاهی که عبارت از سرافرازنامجات آنعالیحضرت است خود را خواهی نخواهی دل خوش ساخته تن بر سیم است
که ازین سعادت نیز محروم کردد بلکه آنرا بر مخلصان دیرین خود روا داشته وظیفه این کثیفه را کوتاه کاهی

معاش کذار خاطر آن پریشان احوال [illegible] ده از استمرار نخواهند انداخت و کاهی بحریک قلم عطوفت شیم
مشکین خاطر بی‌تابان آتش غم خواهند پرداخت عرض آنچه معروض شد که و نیت چه توجه عنایت غایت
زلال اینعنایت از کشت زار احوال مخلصان منقطع کشته و اکر ادعا آن کند کفران نعمت خواهد بود
بلکه منظور از آن پیش نیست که مبادا بجهت کثرت مشاغل و قلت فرصت بیدماغی در آن واقع شود و کار
بر مخلصان تنک ظرف بی‌حوصله مشکل کردد مرید کلشن احوال خیر مآل فضل و کرم حضرت [illegible] باد

سواد مکتوب دیکر انتظار عنایات بی‌غایت بنحوی که احوال خیر مآل همیشه متواتر را امطار فیوضات غیبیه
بر کشت خاطر عاطر [illegible] منقطع متقاطر [illegible] لاذا با اینهمه شوق عمارت سازی و باغچه بازی که از طبع
شریف لطیف است هر کاه پرسشی تعمیر دل شکستکان نمودن و آب تفقدی آبیاری [illegible] خاطر بستان
نفرمودن از آن صاحب ام عجب و بسیار عجب است ویرانه که [illegible] خطی تعمیر تواند شد و کلشنی که بکتابت خشک تر تازه
کردد اینقدر مضایقه و کاهی نظر ندارد و اکر منکر شمانیند سر خط بنده که در دست دارم و اکر فتحت اینطور رسایل
نبیدارند دیوان آنرا بانصاف بندکان علامی کذارم [illegible] خلاص خود از دوستان [illegible]
توقع میباشد و بعد از آن توقع از خلاف متوقع دیکر که بنده میکردند مخلص دیرین که بعهد اخلاص توقع شکوه
نامه نکند و درین مختصرات بپایان نمیرسد پس از آن سکوت ورزیدن اولی است یقین که بعد تدارک خاطر
مخلصان و دعاکو را بیش از پیش خاطر انور ساخته و بجای خواهند نمود سایه عالی مستدام باد **سواد مکتوب دیکر** الهی خدا اینکه
علم نور پرچم صبح صادق درین بسر میدان بر فرق سلطان سیارکان افراخته و تیغ درخشان مهر تابان
در معرکه پر ستیز فتنه خیز بر تارک ترک چشم روزکار آخته است لوای دولت و کامرانی نواب مستطاب مظفر خطاب
عالیشان در عرصه روزکار ان بر پا و صیقل شمشیر عدو سوز نصرت اندوز آن مستظهر لطف حق آئینه دین
و دولت زنگ زدا باد بنده دعاکو شکر این نعمت عظمی بچه زبان ادا تواند نمود که در اول بهار دولت روز
افزون بباران توفیقات حضرت بیچون کلهای فتوحات کوناکون در کلشن احوال [illegible] و خار و خس [illegible]
این جماعت [illegible] حسن اهتمام آن شیر صولت بآب تیغ جهانستان و جاروب اجتماع غازیان از کلشن
مسلمانان رفته کردیده و [illegible] نسیم مژده بود که از آن کلشن جان فزا وزیده و دماغ جان عالمیان
معطر ساخته [illegible] از دل بر که خاطر دعاکوی اخلاص کیش [illegible] زنک تفرقه و تشویش
بر داشت [illegible] که سموم غموم آزار افغان شوم را از عروق سکنه مرز و بوم کشیده [illegible] ریش هر غنی و
درویش را از جراحات [illegible] القوم مرهم بهبود بخشید امید که [illegible] مجاهدات [illegible] خلاف همیشه
مظفر و منصور و از آب چشم [illegible] روزکار پیوسته [illegible] التفات [illegible] که بنده [illegible]
[illegible] فرموده بودند باعث روشنی دیده و سرمایه امیدواری کردید توجهی که در باب [illegible] مخلص [illegible]
شده بود [illegible] آرزو [illegible] اینسعادت همیشه [illegible] توفیق [illegible] آنرا همواره [illegible]

یافته کل کل شکفتن کرفت آلهی مبارک و میمون باسعادات دو جهانی مقرون بجهت همواره منظور انظار عنایات
آلهی و مشمول عواطف شاهنشاهی باشند مخلص دیرین [illegible] ذات قدسی صفات اشتغال
دارد و پیوسته در استعلام احوال شریف می‌باشد اکر [illegible] شان
کردیده مخلصان را از سلامتی ذات شریف و صحت [illegible] عمر
و دولت مستدام باد **سواد مکتوب دیکر** پیوسته [illegible]
مشکلات امور کافه عباد و بود تحصیل دعای خیر جهت ذات اقدس اعلیحضرت ظل آلهی مشغول باشند
والا رقم سامی و سرافراز نامه کرامی که قماش عبارات رنکینش بر قامت امیدواری بنده دیرین
تشریف جهان و سیاق اشارات تفقدات آمیزش بجهت تسلی خاطر حزین این کمترین [illegible]
وصول ارزانی داشته بعکسباری خاطر غمناک و رفو کاری دل چاک چاک پرداخت **بیت** چون [illegible]
این کرامات از حد فزون کنم که خاطر شریف فراموشم نیستم سایه التفات بیش از پیش [illegible]
واعیان اخلاص کیش پاینده باد **سواد مکتوب دیکر** التفات نامه فرخنده کرامی که از وجنات
نفراتش انوار توجه و اشفاق لایح بود شرف ورود ارزانی داشت و از اشعار بر سلامتی ذات شریف
و اخبار از صحت مزاج لطیف غنچه خاطر اخلاص آکین را عالم عالم شکفتکی و انبساط بخشید امید که
[illegible] همواره متوالی و متواتر و رشحات مخلص نوازی از رک ابر خامه کوهربار بر کشت اخلاص [illegible]
[illegible] پیوسته متقاطر باد [illegible] سایه عالی [illegible] باد **سواد مکتوب دیکر** الهی همیشه
با دولت و اقبال قرین و بر دوام مسند عظمت و اجلال تمکین باشند چون بنده دیرین اخلاص قرین
پیوسته بدعای ازدیاد عمر و دولت نواب مستطاب ملکی جناب خان عظیم الشان [illegible] اشتغال
و همواره بتقدیم اهتمام طریق ثناکویی و شکرکذاری توجهات همیشکی که از لوازم حق‌شناسی و اخلاص کیشی است
می‌سپارد و امید که نخل دعا [illegible] اجابت و سبب حصول مرادات و سعادات دنیا و آخرت
کردد بعد از عرض [illegible] حضرت کرامی معروض میدارد که از وقتی که [illegible]
ملازمت روی داده فلان فلان عمر و دولت مستدام و پاینده و آفتاب اقبال از مشرق اجلال
تابنده باد **سواد مکتوب دیکر** الهی مقام و منازل مبارک و مسعود و فواتح و خواتم امور حمیده
بعون عنایت جناب سبحانی پسندیده [illegible] باد بنده دعاکو [illegible] نامه [illegible]
نواز زنک از دل پرداز حیات تازه یافته کلهای کوناکون امیدهای از حد فزون [illegible]

سایر شفقتهای بیقیاس بجا رویه‌ای که نهال امید با جوار زلال سنت سینه مخلص نوازی در حدیقه [illegible]
ارادت پذیرفت امید که وظیفه این صحبت فیض قرین بار برگزیده نعم البدل مردم دیده [illegible]
احسان عمیم فلان بر [illegible] که مقصود و خامه و معطوف نامه بیش در نظر یاران العطوف [illegible]
یاری از بیکاری امید که به اظهار اخلاص ثمر ترتب یابد در وجهت ناجیات درج گلهای غیر موقوف
کردن است لهذا با آن مصدع جناب سامی و مضیع اوقات گرامی نگردید امید که نعمت صحت
تمام بجهت عنقریب مدرسه‌کاری روزی که داحوال مخلص ایکه کوفت جشنی که اطلاع دارند [illegible]
چشم گشوده بود که با آزار معلوم معهود بشدت تام گرفتار گردیده و در اثنای آن تب لرزه [illegible]
بعیادت قدم رنجه داشت و تا حال بکرم بهار [illegible] عند الله دعای [illegible] از دعا فراموش
نخواهند فرمود سایه عالی مخلد باد **سواد مکتوب دیگر** سفر فیض آیا حق بر ستی از راه هوا [illegible]
بوده بوصول سر منزل سعادت موجهات موفق باشند بنده دعاگو پیوسته [illegible] جهت
توجهات عالی اشتغال داشته دقیقه از دعاگوئی ذات بابرکات فرو نگذارد امید که چون از
آشوب اغراض خالص است باجابت مقرون گردد همیشه بر مسند دولت و عزت و کامرانی متمکن
باشند **سواد مکتوب دیگر** همراه والا مسند دانش و کمال بوجه فایض الجود آن قدره [illegible]
فضل و کمال [illegible] و طراوت [illegible] مقصد تحقیق بچراغ العزوز و تحریر آن علامه بحر و بر عالیه [illegible]
و طالبان روشن باد بعد از ادای شرح اشتیاق ازحد بیرون و ابلاغ دعوات و تحیات [illegible]
مشهود رای [illegible] نظر میدارد که فلان و فلان [illegible] سایه [illegible] مستدام باد
سواد مکتوب دیگر ایام دولت و عظمت و اجلال بتائید حضرت خدا و ندی الجلال مستدام و [illegible]
و انوار عدل و احسان آن مهر سپهر احتشام بر ساحت احوال کافه انام تابنده باد دعاگو باخلاص
بعد از عرض مراتب اخلاص معروض میدارد که فلان و فلان دیگر سرمایه مصدع [illegible] از
طریقه آداب است تحصیل سعادات و جهات موفق باشند والسلام علیکم **سواد مکتوب دیگر** الهی ذات قدسی
صفات فایضة البرکات از آفات و عاهات مصون بوده پیوسته بر مسند دولت و کامرانی متمکن
و سعادات و جهات قرین باشند داعی اخلاص الحمد لله که هنوز در عافیت سرای است بنای [illegible] مقام
و در سلک مخلصان دعاگویان برپا انتظام دارد و پیش از این اشتیاق خدمت سامی [illegible]
گرامی است که [illegible] خامه [illegible] عرض شمه از آن تواند شد امید که حصول [illegible]

[illegible]

هر کجا [illegible] توقع آنکه گاهی باعلام از سلامتی ذات بابرکات مخلصان را خوشحال میساخته باشند
سواد مکتوب دیگر ابواب حصول مرادات و جهات بمفاتیح عنایات [illegible] بروی احوال
مخلصان همیشه گشوده و زنگ کدورات مشام غریب بصاقل [illegible] حضرت عزت
از آیینه خاطر عاطر همواره زدوده باد مخلص مشتاق آرزومند بوده دعاگوئی ذات پسندیده صفات
آن [illegible] را تقصیر ننموده در شرایط گزارش و صداقت [illegible] واجب میشمارد امید که تحفل
دعای [illegible] که از باب اخلاص از جیب جان سر کشیده مثمر ثمر اجابت گشته مذاق جان تشنگان
مرادات [illegible] بآن [illegible] دولت روزافزون بسعادات دارین مقرون باد
سواد مکتوب دیگر از ورود مکتوب دلخراش سراپا برخاستم برادر با جان برابر مردم دیده
اهل نظر چون ظاهر بود که مضامین شکایت آیین آن مخلص مشتاق و ناشی از فرط محبت [illegible]
بوده [illegible] سر بر نوره خاطر استفهام سرمایه حضور گرفت و از عبارات انیقه [illegible]
آن کاشف بر صحت مزاج شریف و دماغ طبع لطیف بود گلهای نشاط از گلبن خاطر شکفتگی [illegible]
[illegible] تمام فرموده بودند معلوم نشد جز آنکه مذکور شد سببی [illegible] در محبت [illegible]
[illegible] نقصان نکرده مکرر محب اخلاص ناجیات متوالیه نوشته در آن تقصیر
نموده است امید که همواره باسعادات و جهات [illegible]
فایض باشند تمت الکتاب بعون الله فی تاریخ [illegible]
سنه ۱۱۴۲ در خانه حاجی [illegible]
باتمام رسید

[illegible]

و بیابان نهاده، با وجود نقشهای شیرین گلزار اگر تیشهٔ فرهاد حرف [illegible] بر زبان سازد
سر بر سنگ میزند و با نشای رنگین بهار اگر [illegible] اندیشه فرح‌بخش در دل که بساط خیال [illegible]
شمال بجدی که اگر نسیم بهار برو وزد بهم آشفته گرشادابش از جا بدر رود و لطافت سرو آزاد [illegible]
که اگر اره موج جویبار برو حلقه نزدیک [illegible] باعطر فروشی شاخ نسرین اگر
از عود قمری دم زند باخته است و در هوای فرح‌بخش چمنی هر که توبه [illegible] ساخت [illegible]
گل ترک [illegible] ز لاف عقل میزنم این کار کی کنم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و کنار کوه و صحرا ریخته نقاشان چینی و فرنگ در برابر این صورتهای پر برگ از حیرانند صورت
دیوار و نگارندگان نگارخانهٔ ارژنگ در مقابل این نقشهای رنگارنگ در دعوی نقشبندی
بخطای خود سر پا اقرار نوشته شاخ مهر عالم آرا در روشنی جامهای گلگلی بر قد رعنای سرو قامتان
هم در جه کوتاهی نموده و خامهٔ نقاش نوبهار در نقش رنگار چهرهٔ زیبای لاله رخان گلشن بر موی تقصیر
نموده [illegible] غارتگر هوش نکهت خلق [illegible] بهشت غالیه فروش [illegible] مرغان خوش
الحان آویزه گوش [illegible] شاهدان [illegible]
جام رنگارنگ گلستان [illegible] غنچه‌های گل [illegible] از ذوق نغمات هزار [illegible] جامه
[illegible] غنچه [illegible] خاک گریبان گشاده و در بستر خار [illegible] بلبلان [illegible]

[illegible]

فرد

هر سو نظر کنم تو پدیدار بوده‌ای   از ما نموده رخ تو چه بسیار بوده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جا زره و جوی [illegible] مشتاق است   به پوشش چشم خود از حجب خلق [illegible]

[illegible] قدم بر روی [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

این گل زمین سیاق آن بزم افسرده شود   مگر ساقی آب [illegible] نشین   د به جام آید پیاله حسین

[illegible] بظاهر باطن و اول و آخر حفیظ حافظ محمد و معین و ناصر و نصیر الحق [illegible]

جواب بچشم آب [illegible] ه

[illegible]

بخاطر ز وعده انشاء دل لولی
که خواهد حلقه بر روی شنیدن

[illegible]

حاصل دو سه روزه ... که ... غم تو — دل ... نهند مثل کار نکند
و ... دل بیمار بگو بهر خدا — کاین جگر خسته که بیمار تو بود ...

[illegible]

همه

دلهای داغ دیده بزم تو چون سپند

از جا جهند گرم و نمانید جا بهم

با سود و داغ دشت مرا چون چنار

[illegible]

نه ز سودای کسی نگه داری داشت

عاشق این بستر با اقبال داشت

[illegible]

الله اکبر دکهها مسم [illegible] آب

هر که از داغ [illegible] دستی نگاری داشت

[illegible]

جز درد و نشیمنی در دیار [illegible]

با نکو [illegible] دل [illegible]

[illegible]

ساقیا

که آتش خ پا به پروانگی مهران [illegible]

غرورش که کذارد [illegible]

[illegible]

مبتلا خاطر آزرده جانا [illegible]

از سینه جاکان [illegible]

[illegible]

در دور آسمان [illegible]

خو [illegible] زدایره [illegible]

[illegible]

تا نگین [illegible] زندگی [illegible] دل جرا

خو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دهد دل جسد [illegible] سرکنان [illegible]

بشکل این [illegible] کرین [illegible]

آه چپ

[illegible]

[illegible]

آرام

[illegible]

با سوختیم پخته دپروانه خام گفت

هرکس تمام عشق نشد ناتمام سوخت

[illegible] داغ سوختیم

آنکز داغ رفته رفته تمام سوخت

خالیم جو [illegible] پروانه کنیم

[illegible] ناتمام سوخت

[illegible]

از روختن [illegible]

با نام سوخت [illegible] و آتش بنام سوخت

[illegible]

[illegible]

هر از [illegible] نباشد [illegible] با آب [illegible] مرا

[illegible] نیست اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

در دور حسن [illegible] در مجلس تو [illegible]

[illegible]

دل عاشق ... [illegible]

مخندای همنشین برگریهٔ بی‌اختیار ما

کابر تره غمهای دل بازوه میباشد

[illegible]

معمور است مطلب خود را نتوان دیدن [illegible] بسکه مژگان بستان از نگهت [illegible]

گر سراپای جهان آینه جسم باشد [illegible] باشد

[illegible]

[illegible]

سری کز آن زلف سرکشیده　دل ببر که هنوز زعدم آمده　گر خواهی که ای عشق پنهان کنی باری

دیوانه زنجیر　چشم تنگ ای که منظور　که نیاید دگرم منت تیر کشیده

توقیع

توقیع آنکه گاهی باعلام اسلامتی ذات بابرکات مخلصان را خوشحال و مباهی ساخته باشند
ابواب حصول مرادات هر جا بمفاتیح عنایات سبحانی بروی احوال خجسته مآل آن عزیز گشوده
و از زنگ کدورت مشام غرب مصاقل تاییدات حضرت عزت آینه خاطر عاطر همواره زدوده
باد مخلص مشتاق آرزومند در دعاگوئی ذات ستوده صفات آن مخدومی ام تقصیر ننموده از ربعت
نکوکاری و صداقت اینمعنی را واجب میشمارد امید که گل علامی بر یکدیگر باب اخلاص از جوانب هم
برکشید متمول بمراجعت گشته فراق جان محکمان حرارت حرارت مفارقت آن قسم بیش گردد
عمر و دولت روزافزون بسعادات دارین مقرون باد   از ورود مکتوب دلخواه اشتیاق
بر آن بر حاشیه حال جان پرابر در دم دیده اهل نظر چون ظاهر بود که مضامین شکایت آمیز
آن مخلص مشتاق و ناشی از فرط محبت و اشتیاق است دیده عذر بدیده سرمه نور و خاطر استهام یافته
حضور گرفت و از عبارات ابنیه متانت دقیقه آن که متعذر بجهت مزاج شریف و دماغ طبع لطیف
بود گاهی نشاط از گلبن خاطر شکفتگی پذیرفت کلام که بشدت تمام فرموده بودند معلوم شد
که غیر آنچه مذکور شد سببی داشته باشد نخواهد بود با آنکه آن عزیز دو سه مرتبه پیش از این کلمات
کرده مکرر بجهت اعلام نجات متوالیه نوشته در آن تقصیر ننموده است امید که همواره بسلامتی
در هر جا فایض باشند   تحفه دعوات خالصات اجابت قرین و هدیه تسلیمات
با تحیات محبت سمات مورث تزئین مسند مجلس والا و محفل معلی بندگان ترقیع
مکان مضیع الشان جلالت الاستنان کثیر الاحسان اقبال همعنان اجلال نشان
عالیحضرت والا رتبت متعالیم مرتبت وافی فطرت ملکی طینت ستوده خصلت
پسندیده خصلت نجابت و رفعت و اقبال پناه مکرمت و معالی دستگاه

[illegible]

محمدت و منقبت انتساب ملاطفت و خلت و صداقت اکتساب حقیقت
و حقایق آگاه عطوفت و رافت آثار محامد و مناقب و مفاخر و مکارم و محاسن
اطوار اشفاق و احسان مدار الطاف و اعطاف شعار رسامی دستگاه رفعت
اقتدار عالیمقدار ذوی العز و الاقتدار عالیجاهی شمائل النجابة و الرفعة
و المکرمة و المجدة و الرفعة و الملاطفة و الصداقة و المعالی میرزای سلمه الله تعالی
عن البلیات و بلغه الی اقصی مدارج الکمالات شرح مراتب شوق و اشتیاق
و حکایت مقاسات فراق نه بمرتبه ایست که شمه از آن بر لوح بیان صورت
گذارش تواند پذیرفت حقا و ثم حقا و کفی به شهیدا که ما توقع الطاف
و طی آن از قبیل طی امور غیر متناهیه دراز نفس همنامی است امیدوار
از الطاف متعاقب لایزالی غناست که آن مستجمع صفات کامل
و حاوی کمالات فاضله را از گزند حوادث دوران و دون و روزگار
زبون محفوظ و محروس داشته شرف مجالست و مؤانست را که
از معظمات اسباب تحصیل فضایل اربعه است مع شرایط الصحة و السلامة
و احسن الوجوه و الهمها و ابرح الحالات و احسنها از پرده خفا بمنصه ظهور
جلوه گر گرداند و همگنان را از این عطیه والا و سعادت عظمی کامیاب گرداناد و
بالنبی و آله الامجاد و بعد از طی بوادی شوق و آرزو منهی میگرداند که رقیمه
فیض تاثیر و تمهود خورشید تنویر الهام نظیر که مرآت حقیقت نما و چهره
گشای صور عقاید است صورت انجمع از عکس بر او میگرداند
و فنون ترقب از اخلاص قدسی میرفد که تا اوان بهجت توامان ادراک

مح

صحبت فیض بخش باعلام حال خیر اشتمال و حالات خیر علامات و اشارات
بلازم البشارات منت نهند که بیمن عاطفت الهی و میامن اقبال بی زوال شهنشاهی
حقیقی در انجام باد محب اخلاصمند و مهجور آرزومند که دیرگاه از اجتناب
شرافت تمسک لوازمان حمیده خصال ستوده مآل فلان پسندیده فعال اقبال
هم عنان اجلال نشان سمو المکان علی الاستشان ولی الاحسان مخدوم
و مطاع محبان و اعیان معاذی مخلصان اختصاص ذی استظهاری زین الملة
و الدین شیخ الاسلام و المسلمین میرزای سلمه الله تعالی عن البلیات و بلغه اقصی
مدارج الکمالات در زاویه خمول منزوی و در حسرت آلام هجران یعقوب آسا
از منتظران ورود قاصدان یوسف لقا و پیوسته از درگاه اله دریافت ملاقات
سامی برکات و استعلام احوال خیر اشتمال را که متمنای ظاهر و باطن است سائل
و متوقع بود که در وقوف از اهتزاز نسیم التفات در خیم محبت نشیم کبوتر
قلوب مخلصان اخلاص بیعت همین از رحمت ولکدکوب شاهین اندوه و کروب
نبرد کاری و ورود میمنت مسعود نامه عطوفت طراز مودت آغاز و طلیعه پروازی
توجهات قوت سلطان اهر ساینده جوان بط از دریای حیرت معاودت غمارات
و زند تار و لولو شاهوار آن بر از تجری خیال شده بود و در حسرت امید بساحل نجات
رسانید از رقیمه عنبر شمیمه که گوهر فشان خامه مشکین شمامه در افشان صحیفه محبت
حبیبه و نگاشته قلم انگرنی نگار رمانی کار و رقم زده کلک عطوفت سلک شده بود
دماغ و جان تازه و مرغ نیم بسمل دل را حیاتی بی اندازه بهره ور حاصل آمده در هنگامی
که خاطر محبت مآثر جویای اعلام کیفیت حال فرخنده مآل بود نامه نامی و مفاد

گرامی گلهای شادمانی در گلشن خاطر شگفت [illegible] حدیقه محبت را بهار دوستی را نضرت
و نظارت بخشید و از مطالعه آن چشم چو دیده که سالها انتظار بود ضیاپذیر
شده از ظلمات گرداب بسر چشمه حیات رسانید نایره شوق انگیز محبت آمیز را
چه بیان [illegible] در وجه زبان بیان باید الفاظ دلپذیرش یخرج منهما اللؤلؤ
والمرجان جواهر حروف مسرت معطوفش کانهن الیاقوت و المرجان و از
بدایع سماتش ان هو الا وحی یوحی ظاهر و از معانی اعجاز آثارش علمه شدید القوی
باهر و از سطور صداقت منظورش مراتب نکته سنجی آشکار سواد بین السطورش
یولج اللیل فی النهار و از بیاض سعادت رباضش یولج النهار فی اللیل [illegible]
خطوط ارقامش سرخط یاقوت و مرجان نارقام [illegible] قلمش [illegible] شمع انجمن اتحاد
اسلوب کتابتش قانون صحیفه داد [illegible] محبت منوطش خال و خط خوبان و دوایر علام
النظاریش حلقه انجمن محبوبان نکات سحر آفرینش دلپذیر کلام مشرب [illegible] منطق
الطیر مضمون بلاغت مشحونش شیرازه مجموعه خلت معنی [illegible] الفت
لفظش چو طراوت [illegible] معنیش چو آب زندگانی هر کلمه از و شکفته باغی از [illegible]
زینت چراغی چون منصور استفسارات مزاج وهاج [illegible] موجب ازدیاد [illegible] محقق
و باعث تسلیه خاطر محب بتحقیق شد امید که دایم این شیوه علیه [illegible]
متظاهر بوده محرک سلسله دوستی و وداد باشند عالیمکانا رفیع [illegible]
کردر باب آمدن محب [illegible] صواب رخصت نواب مستطاب توجهات در هر باب
برفاقت ملازمان سامی القاب [illegible] انداخته آمدن موقوف
رخصت و اظهار آن [illegible] نیت انه تعالی استسعاد سعادت صحبت [illegible]

بخش

بخش نصرت روزی عما قریب روزی گرداد امید که باشد در قبول هم آغوش و با مطلوب
اجابت دوش بر دوش باز شرحی که در باب عدم ارسال مراسلات بخاطر [illegible]
عذر و بهانه بعبارات شوق انگیز ادا [illegible] قلمی شده بود با وجه تکرار مراسلات و سبقت
در بقیه المواد در کتابت ملازمان مستوده صفات فقیر محکوم [illegible] سخن از زبان ما بگوی
بنوشته [illegible] کیفیت حالات [illegible] ارجاع خدمات زیاده چه تصدیع دهد موقوف
[illegible] بتصریف روزی گرداد امید که حق لایزال اسباب توفیقات دارین
بندگان عطوفت نشان محبت توامان صداقت بنیان رضی الذات کثیر البرکات
قدسی صفات مجده النجابی العظام الکرام افخم الاعالی بین الانام [illegible] جمیع الکمالات
[illegible] احسن [illegible] و اظهرها بهیا و مرتب گرداد و مجدد آثار الامجاد و اشتیاق حضور
موفور السرور [illegible] تسطیر افزون و مقتضای القلب یهدی الی القلب مستغنی از شرح
اظهار [illegible] است دریافت ملاقات شریف که متمنای ظاهر و باطن است عما قریب
[illegible] محصل باد جواهر دعاتی [illegible] رب [illegible]
[illegible] صدق آن تحفه مجلس عالی [illegible] محفل متعالی [illegible]
ساخته امید که واهب متعال [illegible] و الجلال نهال عمر و اقبال و دوحه مجد و اجلال را
از [illegible] الکمال مصون و آبیاری سحاب مکرمت در حمایت خویشتن الی
قیام الساعة ساعة القیام در ریاض هستی و چوبار [illegible] و باقی [illegible]
داشته بتوفیقات و تاییدات [illegible] بهره مند گرداد [illegible] اشتیاق
[illegible] خدمت سامی گرامی [illegible] مرتبه ایست که [illegible] بسیاری [illegible]
[illegible] بیان داشته باشد [illegible] کریم [illegible] وقت [illegible]
[illegible] این موهبت عظمی [illegible] دوستان دیرین و دیرین دوستان

مجب رهین از مکمن خفا جلوه نما گردانید همگان را ازین عطیه والا مانوس گردانید

والله رئوف بالعباد حضرت حق سبحانه وعظمت شانه وجه شریف وعنصر لطیف

بندگان والا شان عالیحضرت سامی رتبت متعالی منزلت متعالی منقبت سیادت

ورفعت ورأفت واقبال پناه عطوفت ومکرمت واجلال دستگاه عزت ومودت

وموالات انتباه مخالصت ومرحمت ومؤالفت اکتناه فتوت ومروت آگاه توفیق

همراه نخبة الالقاب المستظهر بعالی القدر والامقداری سمو المکارم کمال السیادة والرفعة

والرأفة والعطوفة والکرامة والعز والدین میرزا معز اسلمه الله تعالی از جمیع علامات

وآفات آخر الزمانی در حفظ وامان خویشتن داشته کامیاب مطالب دارین باشند

بحق ائمه معصومین لله الحمد والمنة که تحقیق حالات این صوب الجنابات وانین توجه

دوستان اخبر وصواب معروف است بتوسط نیت سند توفیق زیارت

آستانه منوره مقرب سدره مرتبه صفه صفویه علیه افضل التحیة والثناء ورحل آمال

والانا عالیحضرت والارتبت رفیع منزلت سامی مرتبت خورشید اشتهار گردون اقتدار

نواب مستطاب ستوده خصال فلک جناب مجمع الالقاب تولیت وایالت وشوکت

واقبال پناه عظمت وحشمت واجلال دستگاه نصفت ومعدلت وشهامت انتباه مناعت

وثبات ومودت اکتناه جلالت ومکرمت واحسان شعار الموفق بتوفیق الملک الغفار

الله خلد ظلال جلاله الخاقانی منظم انتظام منبع الجود والاحسان بوده کامیاب مطالب ومقاصد

دارین باشند حفظ وعزة الله تعالی که از وجه قدوم بهجت لزوم سامی ذات فایض

البرکات کمال ابتهاج روی نمود تفضل کوثر ملاقات باشد بتقریب

این دو کلمه خود را مذکور خاطر عاطر خدام قدسی مقام مردم دیده اهل نظر دیده مردم

دانشور نهال چمن دانش وکمال ونهال چمن مجد وافضال مخدوم المخلصین ملاذ

ومعاذ الداعین بالاستحقاق اشفق ملاذ والاشغل مشغف مکنند اردو که باد مخلصان

دیرینه مجهور داراند و بمفاوضه التفات نامه نامی خاطر فاتر دل تنگ شکستگان سنگ

جدائی را خوشحال سازند کار ما سهلست ولیکن شیوه فراموشی مخلصان وایجاد رشته

وحق صحبت ومودت محبان واخلاص ساده بالکلیه از خاطر شریف محو نمودن خلاف

طریقه مستحققین باخلاق الرضیه است هیهات هیهات من بعد تدارک مافات بعمل نموده

جواب الکتاب که بوجوب رد السلام داشته وآیینه خاطر مبارک را از غبار فراموشی

مخلصان رو خیره زنگ این دلگیری از آیینه خاطر فقرا خواهند زدود بمفتاح قلم

جواهر رقم قفل دلتنگی از مخزن سینه معتقدان خواهند گشود آلهی گلهای آمال آن

یگانه آفاق قدسی اخلاق تربیت بهار وفیوضات ربانی شکفته وسیراب باد

داعی تحقیق از وجه مفاوضه نامی وملاطفه گرامی که رقم زده کلک موالات ومهر مآثر

بحر ایمان عالی شان شریعت نشان عالیحضرت منبع منزلت رفیع رتبت ملاذ العلماء

والمحققین ملاذ الفضلاء والمدققین مطلع الاصدقاء والمحبین معدن الاوداء والمخلصین

سلالة آل الله منبع المتبحرین نتیجة الاماثل والمجتهدین مفخر آل طه ویس مرجع الاسلام والمسلمین

میرزا ابی مد ظله العالی گردیده شرف اطلاع با رسال ارسال داشته بودند ومفاد آن ملاطفه

سامی گرامی دال بر اعتدال مزاج وهاج عافیت امتزاج وصحت ذات قدسی صفات

ملکی ملکات آنمخدوم باستحقاق بود بهجت ضمیر گزیر وجمعیت خاطر اخلاص مآثر روی نمود حق

آنکه حضرت الله تعالی وجه فایض الجود آنمخدوم را از حوادث حدثان وطوارق ملوان در حفظ

وامان خویشتن نگاه داشته همواره سر بر شریعت حضرت سید المرسلین ووساده محبت

جناب حبیب رب العالمین را بوجه شریف آن میرزای ایام آراسته ومزین دارد بمحمد وآله

الامجاد بعد از طی مراتب دعوات واقیات مصادفت آیات که شیوه مخلصان

صمیمی وشیمه محبان حقیقی است مشهود رای بیضا ضیا شریعت اقتضا میکرداند که علمای
که در باب استفسار ورثه فلان در مفاوضه مرسوله فرموده بودند از اصحاب فلان
استعلام شده نمودند که ورثه فلان منحصر است بر فلان و فلان صحیفه الاخلاص بخدمت
عالی مشرف نمود و فلان نیز شرف از استسعاد خدمت سامی خواهد یافت تا براینچه
مقتضای شریعت اقتضا باشد معمول و مرتب فرمایند متوقعست که همواره
ابواب مفاوضات و ملاطفات گشاده داشته بمستلزم ذاکاری و خدماتی که دارند مفوض
داشته باشند محرک سلسله محبت و وداد و مشید قواعد موالات و اتحاد باشند ملکم
ممدود الی یوم الموعود هر چند در ارسال محبت نامجات بخدمت سامی
گرامی عالیحضرت والا رتبت رفیع مرتبت منیع منزلت شریعت و فضیلت پناه
افادت و افاضت دستگاه حقایق و معارف آگاه ابهت و [illegible] و فتوت
انتباه صداقت و خلت و عطوفت اکتناه محبت و مودت اطوار جامع المعقول و
حاوی الاصول و الفروع میرزای مستغنی الالقاب با شیخ الاسلامی ادام الله ایامه
وتملی ایام افادته و افاضته الی یوم الدین مقصر است لیکن در مراتب محبت [illegible]
سبقت دارد از کثرت استماع اوصاف حمیده آرزومند شرف ملاقات و صحبت
کثیر البهجه ایام المسرت بوده و میباشد امید که این تمنا به احسن الوجه میسر
و مرزوق باد پیوسته شرایف اوقات با برکات ساعات
میمنت نشان بافاده حقایق فروع و اصول و افاضه دقایق معقول و منقول [illegible]
حقا که طاقت دوری از صحبت اصحاب نمانده و قوت شکیبائی در فرقت احباب
نیست و همه اندیشه مراجعت بجانب ایشان محظور خاطر ریش است اما دواعی
قضای ربانی گمقدم [illegible] نمیتواند نهاد و عنان اختیار جز بقبضه اقتدار نمیشاید
[illegible]

وازوقایع زمان از قبیل [illegible] و ملابست صوارف دوران حصول مقصود واقع
خود را الحکم الامور مرهونه باوقاتها تسلی میدهد و بوعده سیجعل الله بعد عسر یسرا
امیدوار میباشد دوری از آستان ازمامدان که مطالع است مانع که روزگار
حایل سریر دولت و اقبال و وساده ابهت و اجلال بوجود سامی نامی
تولیت و وزارت و جلالت و اقبال پناه حشمت و شوکت و اجلال دستگاه
نصفت و معدلت انتباه خلت و صداقت شعار مرافقت و موافقت اطوار رفیع
مقدار عالیجاهی مولی المعالی رفیع القدر والشان آراسته و پیراسته بوده بسعادت
ملاقات فایض البرکات که ذخیره خاطر اخلاص مظاهر است بروجه مرغوب میسر
رب العباد و بعد از اهدای ادعیه وافیه مشهود رای خلت اقتضا میدارد که فلان
ذات کریم الصفات مجسمه ملکات عالیحضرت منیع منزلت ایالت و جلالت
و حشمت و اقبال پناه شوکت و عظمت و نصفت و اجلال دستگاه لیاقت و متانت
و ابهت و عوالی انتباه مسرت و امتنان مدار افاخم و اعاظم اطوار سلاله الخواقین
عمده السلاطین خان عظیم القدر و المنزله و الشان رفع الله تعالی مجده المتعالی از جمیع مکاره
مصون و محفوظ و در یافت شرف ملاقات مسرت آیات که همواره مطمح خاطر
محبان است به احسن الحال میسر باد بعد از طی مراتب وداد مشهود رای خورشید
اعتلا میکرداند که فلان عالیحضرت رفیع منزلت سیادت و نجابت پناه
نقابت و هدایت و افاضت دستگاه دقایق و عوارف و معارف آگاه
شریعت و حقانیت و فضیلت انتباه صداقت و خلت و موالات اکتناه سلاله
الاعاظم السادات و النجباء العظام الکرام نقاوه افاخم الفضلاء و المجتهدین الفخام

[illegible] (marginal note, left margin)
و افادت م (marginal note, left margin)

مستغنی الالقاب شیخ الاسلامی رضیا للسیاده والنجابه والافاده والفضیله والتقوی
والدین فلانا بعد از تبلیغ دعوات وافیه و اظهار شوق و آرزومندی دریافت
صحبت کثیر الموهبت انها رای شریعت اقتضا آنکه   بنده قدیم صادق
العقیده اخر که همواره بی شایبه ریا از هواخواهان دولت ابد قرین و معتقدان
خدمت بهجت آیین [illegible] بر تحفه دعای اجابت انتما که شیوه ستوده
دانست [illegible] دست و زبان باشد که رسم شایستگی ایثار محفل فردوس
مشاکل نواب ستوده آداب صاحبی مخدومی تواند نمود ان شاء الله تعالی که کامیاب
مطالب ارجمند شایان گردد [illegible] مخلصان حقیقی و یکجهتان صمیمی را از ظل ظلیل رافت
و عاطفت بهره‌مندی حاصل باد اگرچه بحسب ظاهر در نوشتن عرایض فرایض تقصیرات
[illegible] و سعیدی اخلاص و یکجهتی در پیشگاه خاطر قدسی مظاهر که مرآت چهره گشای
صور عقاید است مخلت زده نخواهد بود امید که من بعد از گوشه خاطر انور محو
نباشد [illegible] الیوم الموعود   تشوق و آرزومندی باستسعاد ملازمت موفور
السرت بندگان فلانه دران مرتبه ایست که شرح شمه از ان در مطاوی این صحایف
مندرج و منطوی تواند ساخت [illegible] سببی که متضمن کیمیای موهبت
آن حضرت تواند بود از ورای حجاب منصه ظهور [illegible] که جای خدام [illegible] محسوب
بوده است موجود شریف صفای و ضیای [illegible] امید که پس ازین سالکان طریق
جدائی نبوده [illegible] التفاتی کمالی این مهجوران انداخته و ریاض امید
اخلاص [illegible] آفت سموم مهاجرت پژمرده شده برشح غمام وصال تازه و شاداب
گردانند بعد از طی تکلفات رسمی و تواضعات متعارف مشهود رای مهر انجلا میگرداند

که نوازش نامه از برای سفارش فلان نموده بودند رسید   شوق صحبت
برادران یگانه نوشتنی است و نه پنهان داشتنی و خلوص محبت رفقا روز افزون است
نه کاستنی بنابر تعطش نیازمندی زیاده نزد خامه و داد [illegible] داشتن نگارشنامه عنبرینه
[illegible] آرزومندی اشتیاق بنگارش صحیفه اخلاص کردن خروش تنگ را
در گلو گرفتن و بلطایف الحیل با شاهد مصابرت هم آغوش جستن از مقوله آب را در دامان
[illegible] و باد در قفس کردن و در کتاب [illegible] از عداد متحابین ست
ساختن از مقوله تحصیل حاصل است و ختم مجموعه اخلاص بذکر خاتمه اختصاص نمودن
مصادرت بر مطلوب حقیقت حال آنکه تکلیف آن نسخه تعلیم شکسته رقم کردن تکلیف
ما لایطاق و [illegible] آنکه از صحیفه ساده دل داشتن خلاف رای
اولوالالباب حضرت مسبب الاسباب که معین قوانین وداد و مشید قواعد اتحاد است
رفع [illegible] صوری و تصفیه کدورت مهاجرت ضروری که بر مرآت مواصلت
و ملاقات از تمادی ایام نشسته در اقرب زمان نموده چهره مطلوب مقصود
با حسن وجوه جلوه گر گشته شرف ملاقات گرامی مطمح خاطر اخلاص مظاهر و مطمح
نظر مخالصت اثر است میسور گرداند [illegible] گلشن همیشه بهار دوستی
از نسیم نسایم یاد آوری شکفته و شاداب نیست و تواند بود که از مرور سموم ایام مهاجرت
و دوری رنگ از رخ گلها و طراوت از سیمای ریاحین آن رفته و در نظر ظاهر بینان کم
[illegible] بقواعد مرصوصه البنیان محبت ازلی الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف
و ما تناکر منها اختلف نبرده اند شاید هرگاه همه وقت آب یاری غنچه التفات
و یاد آوری ساقی بزم اختصاص گردند مزید عنایت   خوش آنکه دل
هم [illegible] در گل شادی و وفور سرور و آزادی بر بستان [illegible]

تماشای وصال گردیده تفرج گلهای رنگارنگ خیال بسوی یکتای ورنگ بر کنار
ملال میزد و دام فراز هبوب کیمیای کلفت و آشوب کرد جان گزای وحشت
ماتم سرای جور وجفا و خارستان بی رونق و نهال خشک آن نهال قلم کرد کشتی
در آغوش عنا دل را بغیر دوستی دمساز و در بر دوش جرمان خار بغیر محنت
هم آغوش گشته چون سروش عالم بالا بنوای دود دلها هوش از کوس حقیقت
هوش میر بود اکنون از برگ ریز خزان محنت و جستجوی برق کدورت سوخته
بال و پریشان حال است آتش عنا و مایه افکار محنت و ملامت ... لباس
دور گردی و روی زردی گرد جبین و آتش غم اندوز و واهیه جانسوز سخن از جا
بجوید زبان آمد یا حرفی از دل خود کامه خود بمیان آمد دریغ از آن مردمک
دیده فطرت که چمن حیات نادیده و میوه باغ زندگانی ناچیده چشم عبرت
بین از نعمت رنگت دنیا پوشیده و در طلب نعیم نعیم لقا کوشیده و حیف
آن عین الاعیان برگزیده فطنت از خشم زندگانی جرعه کشیده و لذت
جام مرام نچشیده دست از خواهش شربت ناگوار عمر مستعار کشیده و ساغر
سرشار خوشگوار ابد نوشید کیست که درین غصه انباز و کدام سنگدل ریاحی
گداز نیست اگر چند شربت لزوم اضطراب و این خلق لازم تبعی تابت
اما باران معدن جوهر فرهنگ و گوهر گنج گران سنگ هوشمندی و هنگ کرچنای امرا
جهان ورازدان روزگار مانند قدر کالای گران بهای ابتلا مبین و در رشته
آزمودن روای جنس عزیز امتحان برهنه و لکن لیقضی الله امراً کان مفعولا
لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حیّ عن بینة اگر چنین سوز گداز در بوته
گداز تاب تاب امتحان چون طلای بیغش پاک و در مقام کرمنزل پاکان درجات

بغبغیر
آوازه

اکنون ما

هوسناکانت و دارا مرتبه الملک باشند برار عقل کامل آن کامل الصفات
و زمینده دانش آن یگانه عالم ادراک خواهد بود از دجیل برل بلد بدل واجر
جزیل و صبر جمیل کرامت کناد   ذات ستوده صفات بندگان
ذیشان معالیحضرت سامی مرتبت رفیع منزلت فرشته خصلت وزارت و رفعت پناه
عزت و مکرمت و معالی و اجلال دستگاه نصفت و معدلت و مجدت انتباه
عالیجاه منبع المکارم منبع المجد والاحسان آصف صفات دستور الوزرائی همواره
از جمیع آفات و بلیات مصون و محروس بوده پیوسته بر مسند های دولت
و مسند عزت متمکن باشند و شرف در یافت ملازمت اقرب میسر باد و لهجه از
تمهید مراسم اخلاصمندی شهود رای قمر ضیای مهر انجلا میگرداند که در ضوقت
عنایات منجابات شاهانه شامل حال ایشان گشته خلاع فاخره مصحوب گرفتن
بنده درگاه که در ضوقت شفقت شده در این ایام وارد خواهد گردید امید که مبارک
و میمون بوده کامروای مطالب دارین باشند چون لازم بوده که بندگان عالی را
از ورود این عطیه عظمی مخبر و مطلع سازد و لهذا برای دو کلمه مصدع اوقات
فرخنده ساعات گردید ایام عزت بر دوام باد قسم اول الطبقة اعلی ملوک و سلاطین
آفتاب عالمتاب دولت قاهره و ماه جهان افروز سلطنت باهره حضرت فلک اقتدار
از مشارق اقبال و مطالع اجلال مشرق و طالع باد   و سهیل جلالت و ایالت
از یمین ابهت و جلالت ساطع و لامع   ظل فر سلطنت همیون و یمین معدلت
روز افزون ظلال بر مفارق اعاظم عالم و اکارم اولاد آدم مخلد و پاینده باد
و آفتاب عظمت و اجلال از افق دولت بزوال بعنایات حضرت
الجلال ابداً تابنده   دوحه روضه کشورگشائی و اغصان بوستان

واقبال

فرمانروای رشحات معدلت عالم آرایی فلان [illegible]
الملکش بحمایت عنایت از طوارق حوادث زمان و [illegible] طوارق دوران
حارس و حامی درجات عالیات دولت همیون و شرف عز سعادت
روزافزون فلان با نوار طوالع و لوامع خلافت و شاهنشاهی و آثار سواطع
مطالع سلطنت و دین پناهی ابدالدهر مزین و منور باد فیوضات لایحه
با نام دولت روزافزون فلان متصل باد و عوارض آفات و طوارق
[illegible] از ساحت صافات درگاه جلال و حافات فخیم اقبالش منقطع
و منفصل شده خلافت پناه و عتبه سپهر اشتباه فلان بتوالی ایادی و عطایای
الهی و ترادف هدایای شاهنشاهی مخصوص باد شده عالی رتبت عتبه
سپهر مرتبت فلان بورود و فور عنایات ربانی آراسته باد قسم دوم از طبقه اولی
آیات عظمت و رایات حشمت و صولتش بر اوراق جرائد [illegible]
لیل و نهار محرر و مکتوب باد [illegible] جلال با نوار لطف ربانی [illegible]
مترشح و برآسته باد کمال عظمت و جلال آن مظهر فیض لایزالی از [illegible]
زوال و نقص عین الکمال مامون و محروس آفتاب کمال از شرق اقبال
طالع باد و ماه جهان و جلالش از افق مجد و معالی ساطع و لامع مراتب
رفعت و مناصب عزت فلان یوماً فیوماً در ترقی و ازدیاد باد ذات ستوده
صفات فلان همواره بتوفیق نشر مبرات از بارگاه حضرت واهب العطایا موفق
اوقات عزیز فلان بحصول مقاصد و مطالب مزین باد جناب فلان پیوسته
بالطاف ابدی و عنایات سرمدی موفق و مؤید باد مطالب [illegible]
[illegible] بتاییدات ربانی و توفیقات واهب الصور والمعانی [illegible]

حضرت جم جاهی خلافت پناهی صاحب قرانی سلیمان مکانی دارای جمشید فر
فریدون خورشید مظهر جهاندار سپهر اقتدار خلاصه سلاطین روزگار شهنشاه مالک
رقاب سپهر قدر خورشید رکاب قطب فلک بختیاری مرکز دایره جهانداری طراز
کسوت سلطنت و دارایی نگین خاتم عظمت و کشورگشائی پادشاه اعظم
زبده سلاطین عرب و عجم مظهر آثار امن و امان فرمانفرمای زمین و زمان آفتاب تابان
فلک جهانبانی ماه درخشش چرخ گیتی ستانی جناب رفیع از غبار حوادث و نوائب محروس
و مطالب دارین مانوس بحرمت ملک القدوس سایه چتر همیون بر مفارق ساکنان
ربع مسکون بفیض عنایت حضرت بیچون ممدود و موفور باد امور شوکت و کامکاری
و مهام دولت و نامداری بموهبت عطایای حضرت پروردگاری برونق مراد و کام
ساخته باد بنده کمترین که حلقه عبودیت در گوش و غاشیه هواداری بندگان حضرت
بر دوش دارد خادم کمینه و چاکر دیرینه داعی بریا و محب کامل الوفا محب صادق
الاخلاص و معتقد کامل الاختصاص مخلص خالص نیت و نیکوخواه صافی طویت
دعاگوی مشتاق که جز وظایف خدمت و پایه پرستاری مخلص [illegible]
که مهر مهر ترا بر نگین جان دارد که آستان ترا قبله گاه خود داند امید که همواره [illegible]
حضرت هم آغوش بوده دوستکام و مقضی المرام باشند [illegible] که آن [illegible] حضرت
ارجمند منزلت طالب رویت خیراندیش دوستی کیش فرخنده رای نیکوخویش پیوسته
پیوسته بحصول امانی سعادت نشانی کامروا باشند بجز عرض سلطنت و منقبت
گردون بهجت الارتبت دریا افاضت مریخ صولت سلیمان جاه سکندر نشان
انجم بخشش مشارق شاهان تخت نشین ملک سلیمان [illegible] جهان و جهان بان
را الموفق بتوفیق ملک الغفار الله خلد ظلال جلال العالی سلطان العثمانی

باشاد دولت و اقبال مقرب حضرة الخاقانیه ظلیله العالی دائما متمتع الوصال و از گوهر
مکاره در کنف حفظ ایزد متعال باشند بعد از تقدیم دعا و مراسم اشتیاق و
آرزومندی مشهود رای فرا غنلا و مکشوف ضمیر منیر مهر انجلا آنکه چون نامه که متوادر کرار
معارف ذات مستطاب مجمع القاب مبادی آداب عالیجاهی اظهار نماید
گلدستهٔ بهارستان یکانگی و التیام و شمامهٔ جامعهٔ روایح حسن آغاز و انجام
مجموعهٔ دوستی و ولا ثمرهٔ شجرهٔ همیشه بهار صدق و صفا الخ نامه الفت عنوان مودت
طرازنامه اعلیحضرت آسمان رفعت قضا قدرت طراز وساده ذات العماده جهانبانی
زینت بخش اریکه والای سلطنت و خاقانی تیغ ظلم زدای عداوت و جهاد
حافظ و ناصر عباد و بلاد صیقل زنگ زدای آئینه حقیقت نمای خلقت چمن آرای
حدایق همیشه بهار ملک و دولت بهار عالم افروز بوستان عدالت هزبر دشمن شکار
غابات نیستان شهامت و بسالت حارس گوهر مخزون اوامر حضرت خالق
حارث بذر مطالب و آمال افراد خلایق باسط بساط عدل و احسان ناشر الویه بر
و امتنان در ساحت بسعادات ارضی و سماوی مشحون و زمانه بفیوضات الهی
مقرون که ابواب بیت المعمور حصول مقاصد و مطالب بمقالید الطاف خالق زمین
و آسمان بر روی اولیای دولت ابد قرین گشوده و زنگار موانع و عوایق با نکبه
مصقله [illegible] گوناگون از مرآت حال شاهد مرام زدوده و در گردان بساط
دوستی را در عجز و انکسار طالع رخصت بار و باده کشان محفل اطاعت از مدام
دوام بندگی باده گسار بود مدبوسا [illegible] زبان دان رموز وداد و ساقی رحیق یکتادلی
و اتحاد زمرة الاماثل فلان زید قدره نثر روایح مصادقت نموده مشام تهنیت را
عنبرآگین و بزم دوستی را ام تزیین گردانید و بگذارش کلمات مودت آمیز

والوال

والوال صداقت اکثر باعث تشیید بنای صداق محکم بنا و رستن اساس دوستی
و ولا گردید چون از روایح ازاهیر گلستان خلت و صنت تخم محبت و مودت
جان استشمام شد که حامل این صحیفه محبت طراز بعد کثرت شیبا فراز طریق صعوبت
آئین فج عمیق بدین است که از خدمت والا و حریم خورشید سیمای آسمان سما
جدا گشته و بسند خاطر دوستی مظاهر آن بود که از کیفیت ذات کامل الصفات
با قرب از منه استخبار کرده شود لهذا اقلا بجهة استعلام آن مطلب اتم بعضی باقی که معید
زیادت احوال و انتقال بکشته باعث وجوه که شامل و مانع او گردد با مر متوقر قائم
نماید و بعضی مطالب از قرار سیاه علیحده بموقف اعلام در می آورد که جواب مقرون بخواهند
و مسود چند قطعه طوطی و مینا جهة [illegible] کار خاطر والا با چند اسب خانه زاد ارسال
حضور کثیر النور گرده تا همواره کوکب سعادت و اقبال از آفتاب عنایت لایزال
مستفیض و مستنیر باد   تا شاهباز زرین آهوی آفتاب هر صباح بقصد شکار
آهوی سپیده از آشیانهٔ مشرق پرواز آید و صیاد کلک خیال قاصر جهة صید قلوب هشیار از زن
سیم و زر بر ان صحن اخضر نثار نماید شاهین مراد بر دست آرزوی صاحبی در اهتزاز
و نشاط باد   مینو چشمم سوی نظاره بستان نرود   تا بی چشم تماشای گلستان نرود
تا کارم بجگر کاوی مژگان افتاد   نوبت خنده ام از لب بگریبان نرود   گلدستهٔ
تحیات که از گلشن اخلاص بجو [illegible] بغم زدگان مشتاق بر درده و نوباوه تسلیمات
که آب از چشمه سار چشم آرزومندان وصال خورده باشد هر صبح و مسا نثار بزم
بهشت آئین آن ثمرهٔ گلستان تمکین فلان و فلان گردانیده امید که دوام از نشاة
جرعه کامرانی سرخوش بوده بهره و [illegible] از سورش زمانه مستلا [illegible] بجد و آل امجاد
علی مر احت [illegible] تا شهود رای بیضا ضیا میگرداند که از نوا [illegible] که [illegible] با نواع لطف

و ... بود رسید و از مضمون بلاغت مکنون اصناف مسرت و ابتهاج حاصل
شد الحق که سواد مشکین مداد سنبلستان حروفش همچو طره لاله رخان
کمند شوق برگردن دل آرزومندان مشتاق افکنده و بیاض کافوری ریاض
زار بین السطورش همچو چاک گریبان سمن عارضان سیمین غبغب دیده دل اهل
بادیه فراق را منور و روشن گردانیده الفاظش همچو بخت ما ... سوختگان
لیله از رونق سواد داده و معانیش صدور امید بر روی ما ... گشاده خامه
معجز بیانش همچو کلک طوطیان شکر ریز و مداد عنبر افشانش همچو جعد عروسان
عنبر ... آب حیوانش از منقار بلاغت میچکد طوطی خوش لهجه ... کلک شکر
خائی تو ... شکر که حضرت مسیحا ... صحرای دل مموم و زیده از صواعق هجران سوخته
و ناخر گشته این لب تشنه جام اشتیاق را بوسیله مکتوب محبت اسلوب آن عزیز
از رشحات سحاب رحمت و تراوش باران مرحمت خویشتن ... بر طبق آیه کریمه
و یحیی الارض بعد موتها حیات تازه ارزانی داشت مخدوما چگونه ... نویسد
از شداید مهاجرت و آلام مفارقت که چه با جان این اخلاص آئین کرده راقم
قدرت اظهار و نه قلم را طاقت رفتار و نه زبان را قوت گفتار من همان به که خموش
نشینم و دم نزنم ورنه از سوز دل آتش بجهان اندازم رجا بجناب حضرت واهب
العطایا و المنت که باحسن وجهی شعله این سوز که بکمال رسیده بزلال وصال منطفی
شود و ماده این درد که بنهایت انجامیده بمداوای اتصال منتفی گردد ان ذلک
علی الله یسیر بعونه ... قدر زیاده مصدع نشد ایام بکام باد مکتوب مخدومی ذو الالطاف
تحیتی چه نویسم ... فتوح شکفته همچو گل و گلبن حدیقه روح ... مجلس شریف
حضرت ... منقبت ... حشمت ... مشتری رفعت خورشید صورت

قمر طلعت شعر طلعت خورشید فر و زهره جبین که بود و ملک منش همگنان ... سپهر
مکرمت مظفر ... تحف و مبالغ ... حدت تشوق مودت و شدت تعطش محبت
شرف زمین بوس عتبه عالیه ... مرتبه رسیده و درجه ... رفته که در معرض تقریر و سلک
تحریر منخرط گردد و بدین سبب در تخفیف تصدیع کوشیده میگوید شعر شرح شوق
چه نویسم که ز حد بیرون شد چه دهم وصف دل خود که ز هجرت خون شد در این حالت
که معتمد ملک متوجه خدمت بود فضولی نموده دو سه کلمه مرقوم گشت لیکن بدین وسیله
طریقه شفقت و شیوه مرحمت بدین بنده کمترین ... گشته از صفحه ضمیر خطیر
... خطور کرده محو و منسی نشود و دیده رمد دیده بتجلی نور صحیفه سرور منور شده
... قلم مشکین رقم مشکین حرف ... و برجوع خدمت ...
چون غرض عبودیت بود متصدی تطویل نگردد و ظل ظلیل ... و حصول مقصود
محفوظ ... و کرم جواب مکتوب مخدومی ذو الالطاف شکفتن غنچه محبت و دمیدن سبزه مودت
... نسیم صبح نوروزی و نکهت گل گلشن فیروزی ... رقعه شریف و ملطفه
لطیف حضرت فلک حشمت ملک خلق خورشید طلعت ... رتبت ...
حسن ... عیسی ... که منبع لطف و کرم ... تبلیغ و ترسیل
فرموده بود ... خوشترین فرصتی و نیکوترین وقتی ... رسید و غنچه دل
تنگ ... چون گل از نسیم بشکفت و دیده ... که چون ... گرد ... کون
بود بلکه چون صفحه سپهر نیلگون روشن و منور گردید شعر زهی نوری که شد دیده روشن
... نه دیده دل گشت روشن و چون ... لطیفه بود
... حضرت عزت تقدیم رسید ... و ترقب بوده و هست که روز بروز
... شیوه بنده پروری و طریقه فیض گستری بظهور رسیده ...

ومطلوب که بسموم وهموم محرومی پژمرده گشته برشحه قلم خجسته رقم سبز وخرم گردد
خبر مصدوع نشود عمر ودولت مخلد بحق محمد وعترته مکتوب محذوف الالقاب دعای چون
نسیم نوروزی عنبر انگیز وثنای چون مشک تتاری عطرآمیز هم عنان رواح
شمال ارسال داشته چنانکه مونس جان مستمند وقوت دل دردمند را یاد شکل
وشمایل وذکر خلق وخصال آنحضرت که هو المسک ما کررته یتضوع لحظه از وظیفه دعاگوی
غفلت نموده ونخواهد نمود مالک یوم الدین گواه است که نظم درس دعای عمر تو تکرار
میکنم تا در شمار چرخ فلک دور ساعتست مکرر امروز مرا که در چنین فصلی از فصول
که فصل او نزد ذوی العقول اظهر من الشمس است ملاقات دوستی صادق ورفیقی
موافق را لحظه در کار که صفت جنات تجری من تحتها الانهار دارد و مترصد است اگر
چنانچه از سر شفقت ومرحمت عنان عزیمت معطوف داشته متعطشان بادیه
از آتش حرمان رهانیده از زلال نظر سازند مزید الطاف خواهد شد نظم چه شود گر زلال
رحمت تو آتش سینه را دهد تسکین از فروغ جمال طلعت تو شادمان کرد این دل
غمگین شاید درین چند روز که تفرج ریاحین وگشت دامن کوه مزیل محنت وماندگی است
در ملازمت آنحضرت کنده که خلاصه زندگانی وتفاوت حیات جاوید همین است
ای وصل تو اصل شادمانی [illegible] حیات جاودانی چون شفقت خدام نهایت ندارد
زیاده تاکید نرفت جواب مکتوب محذوف الالقاب از ورود رشحات زلال خامه سحرآیین
وروایح ریاحین نایره فصاحت آیین حضرت امارت شعاری استظهاری ملاذی
[illegible] انظار دولته وعمت آثار مرحمته مزرع امل ونهال امید انتظار [illegible]
افزود لله الحمد والمنه مجاری امور مقتضی اداء شکر نامحصور است در جمیع احوال نظم
کر فراق است اندر او قسم کز [illegible] مراسم دولتخواهی صوری ومعنوی یکی از هزاران است

توقع آن والتماس چنانست که این طریقه را مسلوک داشته وشرائف التفات
ارزانی داشته از زمره مخلصان امیدوار یاد آورند و [illegible] خاطر عاطر فرو نگذارند
[illegible] امید کاهانه نظم محروم ز خاک آستانت ناکام گر سیل برنگ چو دیده [illegible] امید
واری اگه دولت عنایت حضرت [illegible] شوق [illegible] جمهور را گرفته
از وحشت سرای حرمان رهانیده در سلک خدام آن آستان آورده ومضمون یخرجهم
من الظلمات الی النور ظهور نماید زیاده ازین مصدع نشده ایام بکام باد مکتوب محذوف
الالقاب نظم از شوق روی جانان هر روز خامه من از خون دل نویسد عنوان نامه [illegible]
چه نویسم که دیده رمد دیده دور از آن یار جانچه دیده وچه گویم که دل غم دیده [illegible]
[illegible] بی شرف وصال آن محبوب جاودانی چه کشیده هیچ [illegible] که دام از
دیده در چون جیب کرده [illegible] مهر جمال [illegible] گردد [illegible]
[illegible] که گر بیانم همه دامن افلاک بر باد رود وصال آن حمیده خصال چاک چاک نشود
صبح من در غم وشامم بفغان میگذرد حال شام بحرم بین که چه سان میگذرد [illegible]
اگه احیانا دور ماندگان در طایفه را بنوازش [illegible] بجای یاد نموده باشند
در فراموشی [illegible] نسازند که رقعه [illegible] اگر کنی چه شود بدین قدر دل ما
شاد اگر کنی چه شود اکنون دعای که ورد جان [illegible] خواهم
که صبا [illegible] دیده ودیدار شریف [illegible] شود زیاده [illegible]
[illegible] موجب ملال وکلال خاطر [illegible] بحق محمد وآله
جواب مکتوب محذوف الالقاب رسید نامه [illegible] طرب فزود [illegible] خرمی گشود
مرا نامه چون زلال خضر روح بود ورقعه چون نفس مسیح [illegible] سعد زمان والحمد
او آن چون [illegible] مقصود [illegible] وجود گشود نگویم نامه [illegible]

باغی شب امید را روشن چراغی نموده یا وجه مشک ریزی بیاض صفحهٔ اشک کافور
بزی نموده از لوازم اعزاز طراز افاده انواع شادمانی و خرمی بحصول شعر
دل‌ها از لطف جان بخش جان‌ها از غم امان بخشد امیدوار چنانست که بزودی
سببی که موجب طلوع صبح وصال آن حمیده خصال بوده باشد با حسن الوجوه
مهیا و مقدر گردد و دیده رمد دیده بظهور نور حضور آن خورشید سپهر سروری روشن
و منور گردد مسئول آنکه تا بالله دوام برین عنوان دل مهجور و جان رنجور را شاد
و خرم گردانند و فراموشی جایز ندارند مکتوب بمخدوم الشان رسید قاصد آورد
نامه از دوست که گشت دیده منور ز صورت رقمش چه عذر خواهی قاصد کنم
مگر گویم هزار جان گرامی فدای هر قدمش نفحات نسیم عنایت و رشحات زلال
هدایت که از گلزار قدسش و مرغزار فرای انس وارد گشته بود کالوحی من السماء نزول
فرموده شعر نامه لطف تو کرد از همه ممتاز مرا بیش از پیش ساخت سرافراز مرا آن اخوی
شعار اگرچه دیده ظاهر مراد خاطر بمشاهده جمال جهان آرا و طلعت خورشید سیما
استسعاد نمی‌یابد اما شعر من نه با یک عاشق آرزوی تو هوشمندم با منت نظر تجالی
از چو شمم امیدواری بکرم حضرت باری انه قریب مجیب آنکه عنقریب دیده رمدیده
از آن جمال بکمال اکتحال یابد اکنون توقع از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق آن
طبیب احراق همین سیاق محرومان بزم وصال را مرهم و مکرم فرموده بکلمتی که جاذب
انداعی ساعی تواند بود اشارت عالی ارزانی فرمایند تا حسب المقدور تقدیم رسانیده
شود که سرمایهٔ زندگانی و حاصل عمر جاودانی سیاهند و دولت دستبوس کیمیایی
سعادت علم بزلی است با حسن الوجوه میسر و مقدر گرداناد شعر تا جهان را بقا بود ممکن
قدر جاه تو در ترقی باد بمحمد و آله الامجاد جواب مکتوب بمخدوم الشان میفرستم پیغام سلام

از بنده هم با میدی که اگر آن رسد این رسد مجدداً رفع ضراعات نیاز مندانه عرض
تسلیمات آرزومندانه مصحوب اوقات عالیه فضایل پناه مرتضوی اقتباس ذروه برج ایالی
و اختر برج معالی نظام الملک میکرد و شمه از بیان بران فراق خرج خرج اشتیاق انگیز
این بحرایت که پایان و کناری دارد مراعات ضمیر بی‌عیب که عکس نمای اسرار غیب جلوه
مینمود تا یاد کنی که مخلص کمترین الجلال انتقد که تا از خدمت آنحضرت مشتاق مهجوری
مهجوری التفات بصر و حرمان هجران ونهال امید کار از هجوم هوام زار است یا رب
چه موجب که از آن زمان که فارس حال پرورش گشته منازل عنایت میپیماید حبیب
مگر که مادر بختم نگسسته بود انگشت مکتوب بمخدوم الجیم سلام من برسان ای نسیم صبح زود
بدان دیار که منزلگه حبیب منست بعد از طی مراسم ادعیه و تحیات رحمیه مشهود
ضمیر منیر مهر تنویر آنکه روز شنبه بیست و هفتم شهر محرم الحرام بود که ارقام بلاغت
مسجوات که از سر قدم ساخته بشرف دست بوس استشراف یافته و از زلال تحیات
کرمیان کوثر سلسبیل متضمن است اعتراف که از طور دون فلهون و بخت نارسا
و طالع زبون تاعیب مساعدت نموده از آن از این سعادت محروم شده حفاظ
عزة الله یعلم که در گاه و بیگاه و شام و سحرگاه بسیار بی‌منفعل و حالات [illegible]
از یاد خدام عالی و غافل نبوده و دیده انتظار بر رصد وصول آن حبیب [illegible]
مترصد است اگر خدام آنحضرت آفتاب صفت دو بکر زمین را [illegible] داده درین وقت
عنان عزیمت بباد پای سرعت داده منتظران خاکسار را از آتش زمان رهانیده
از زلال مرحمت سیراب ساخته خاک این دیار را بقدوم شریف گلشن و دیده مخلصان را
بطلعت فرخنده روشن نمایند دور نخواهد بود شعر هزار سال بمانا بدهر خرم و شاد
بهار عمر تو از آفت آباد نهال امانی وطال [illegible] و سال و کنف حفظ حضرت

نهیں مشتال محفوظا، جواب مکتوب محذوف الجیم تنت بهار طبیبان بنار مستند
وجود نازکت آزرده گزند مباد حقا که نامه کدورت بجز و رقعه ملالت از اندک
کمتری که بذات حمیده صفات آنحضرت رسیده و سمت ورود یافته بعد از ادای
مراسم سنت و فرض ارحضرت بدیع السموات والارض سببی که متضمن صحت
ذات شریف و عنصر لطیف بوده باشد مسئلت مینماید امید که بمعرض قبول موصول
گردد بعد از عرض دواعی کلش دعا آنکه اشارت کونه که در باب عزیمت این بنده کمینه
بدانصوب کعبه آمال این شکسته بال و قبله اقبال این پریشان حالت رفته بود
در وقتیست که لحظه ازین اندیشه و خیال غافل نیست اما شور که طالعست مانع که روزگار
حایل و مع ذلک شور مرا از خدمت ایام دور افکنده میدانم که هر عذر نشنا
آرم نخواهی داشت معذورم القصه امید وارست که عنقریب از سر قدم ساخته
و آن را سرمایه سعادتها دانسته خود بدست ملازمان آن آستان رساند زیاده ازین
گستاخی نمینماید حکیم غفران اجرت شعار را از خزانه رحمت خود شفای کرامت
فرماید و کمتر بسلامت مبدل گرداند و کرمه مکتوب محذوف الحا که بعد نامه
نویسم صفت اشتیاق ناید از شوق تو صد ساله حکایت باقی التهاب مشاغل
سوز اشتیاق و اشتعال آتش فراق دو از نهایه تمنا دقات آن سرو چمن
دلجوی و گل گلستان نیکوی متوجه بر دل پر سوز جان غم اندوز این سرگشته ...
مفارقت و لب تشنه بیابان مواصلت استیلا یافته که آزا در قطرات کلک عنبرفام
دانی و این را غیر از عبارات خامه مشکین ارقام مانعی ممکن نیست فلا جرم القاعده
یاد کرد داغ بهجت استشمام بوی وصال این کعبه نما و آهنگ بسوی راه کنار صبا و شمال
نهاده میگوید شور جان میدهم مژده ای نیک شمال گر از تو بدل رساد می بوی وصال

و مع هذا شور ای وصل تو مهر عالم افروز دلم موصل تو هیچ شب سیه روز دلم کر سنک بود دولت
بسوزد بر من کویم تو همه گر از سوز دلم امید کاها اگر چه از نشفقت طریقه مودت اعلی
داشته درین وقت که مزرع خرمی از سموم تموز مهوری زرد و نزار بود و اوراق نهال شادمانی
از آفت رنوی پژمرده خشک سار است آن را از فیض قلم و این را بورقه خامه مشکین رقم شاداب
و خرم گردانند خالی نیست که موجب تزاید اثمار اشجار مودت خواهد بود آفتاب عزو دولت
تابنده و پاینده باد جواب مکتوب محذوف الحا آفتاب عز و اقبال و اختر لطف و کمال که از مطلع خاطر
خطیر و مشرق ضمیر منیر مهر سپهر فضل و افضال سپهر مهر دانش و کمال طالع و ساطع گشته بود در
اوقات و امجد ساعات بر مزرع امل این تیره روزگار هجران دیده ظلمت دیده اندوه دیده شدید
پرتو انداخت خلوتخانه تاریک سینه را روشن و کاشانه دل غمگینه را گلشن ساخت ملتمس و مطموع
آنکه همیشه طریقه ذره پروری و رابطه فیض گستری را مرعی داشته بدین عنوان دردمندان را
سرافراز ساخته بخدمات لایقه اشارت عالی از زانی فرمایند که هر آینه موجب دوام ظلال اخوت
و واسطه زوال آفتاب مودت خواهد بود ظلال اقبال لایزال و آفتاب دولت بی زوال مکتوب
محذوف الحا دعای که سر دفتر اوراد و ثنای که فهرست صحیفه اعتقاد بوده باشد در صباح و مسا
همعنان رواحل شمال و صبا تحفه و هدیه داشته با وجود تفرقه و ملایق روزگار دغدغه و
عوایق زمانه بی اعتبار روز در پس ملای تو میگذرانم تعلیق شب به وظیفه مدح تو میکنم تکرار
درین موسم که از سموم تموز و تاب آفتاب گیتی برزمین سرو بال کلنک به بال میسوزد همه کس
سایه گرد اربساط راحت بسایه بید می آورده اند و حباب وار سایبان فراغت بر کنار آب
زده هر که امروز درین مرحله جلد دارد سایه بید لب آب روانی دارد حقا که رشحات زلال
وصال اطلال کذار انقطاع آن آفتاب اوج عز و جلال نه تن رنجیده را از آن برایه راحت
حاصلست و نه بجان حاصل از این سرمایه فراغتی دارد کر برلب جوی تو کذارم شد در سایه بید

اگر وارم باشد آن آب دو چشم اشکبارم باشد وین تیره سیاه روزگارم باشد
آفتاب دولت بر دوام و ظل رأفت مستدام جواب مکتوب محذوف الدال نیکو رفتی فرزند
ای باد شمال آوردی بدردمندان بوی وصال بیچ که بر تشنه ازان بحر کمال دادی
جامی البالب از آب زلال مثال لطف و کرمت و زلال احسان و عاطفت که از مهب الفضائل
گلزار قدس و سرچشمه مرغزار انس رسید و زوال غموم موجب ازدیاد اوراق اشجار سلوة
و باعث استعلای نهال اقبال و کامرانی گردید حقا که بنوعی آتش شوق التهاب پذیرفت
بصورتی سلسله ذوق در جنبش آمد که از آن شمه بزبان قلم نمیتوان داد و ازین شمه نامه
زبان نمیتوان کشاد و دل کمینه را اراده آن شد که در ساعت روی براه آورده متوجه ملازمت
گردد بواسطه استیلای حدت حرارت تموز درین چند روز آنزاد در توقف افتاد امید واری که هم
حضرت باری آنکه درین زودی شرف دولت مقالات و دولت شرف ملاقات
مشرف گرداند شعر آتش هجر مبرّا ام دیگر ز اندوه و محنت زار و زارم دیگر ... بیکیم
گریام نبیاره خسود جز وصل تو چاره ندارم دیگر آفتاب دولت بی زوال و زلال افضال
لاایالی باد مکتوب محذوف الدال اشتعال تو از تعطش اشتیاق و التهاب شعل آتش فراق بر جسم
ضعیف و تن نحیف بنوعی ماز گشته که سوز نیم روز تموز ازان نشانه و جز نیران جحیم
و آتش ابراهیم ازان فسانه ایست فلاجرم با شایبه روزهای حرقت تشویش گیسان
محنت و غم را بجز نسیم گلزار وصال رافع محال است و شبهای فرقت ... مشتاقان
و الم را بجز از راحت خانه اتصال نافع خیالست حقا که این سوخته بجمره هجران و لب تشنه
بیکران حرمان ملال امال وصال و زلال سرچشمه اتصال را بغایت مرغوب و مطلوب است
کو خامه حالت تحریر و نامه طاقت تحریر شرح شمه از صورت مراسلت و ذکر آن مکتوب ... بیت
شعر زبس شوق قلم بوصال تو ازان بتر است که توان بر ورق صفحه افلاک نوشت

سلام الله و تحیاته اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا جواب مکتوب محذوف الدال قطرات سیل
سرچشمه روح پرور و نفحات زلال عین الحیوة روح گستر که عبارتست از نفحات
خامه سحر آفرین و اشارتست بعبارات نامه فصاحت آیین که لب تشنگان صحرای هجر
و جگر سوختگان هوای فرقت را بخوبترین ساعتی و نیکوترین وقتی بحصول موصول
گشت و الشکر لله ما انعم مجاری امور مستوجب گزارش ثنا و ستایش نامحصورست
اکنون مطلوب جان و خرمن طبیعی گلزار وصال مرغوب خاطر غمگین آینه کلفت جمال
آن فرخنده خصال است مسئول از جنب عنایت حضرت مهیمن متعال بحر خصول
شرف ملازمت و وصول و اسطه مواصلت ممکن نیت شعر یارب ازجمله آرزو بکام
تو باین آرزو مرا برسان مکتوب محذوف الذال طلوع کوکب عید بر تو میمون باد و گرمی
طلعت تو بر جهانیان میمون مکرر اشتغال بدعای حسن قبول صائمان اربعین وفا
داشته باشد بدت بیک شمال ... اوقات کرام
ساعات شب قدر ... تواند بود امید در یافت آن
اوج جلال و عید روزگار اتصال صرف کرده و تضرع و خشوع از حضرت مهیمن متعال
خواهانست خدمت مودت و نیازمندی و شدت شوق و آرزو بجای رسیده شعر
که از دو کون گریزست و از تو نیست گریز حقا که در حضور و غیبت و تفرقه و جمعیت
دعای دوام دولت و قوام رفعت آن یگانه ابرار را در اسحار و سبحه لیل و نهار ساخته
بلکه از فرایض و لوازم دانسته سادس صلوة خمسه شمرده آری از دست چو منی چه بر آید
بجز دعا، برکات لیلة القدر که خیر من الف شهر است بجناب علیا متواصل باد
جواب مکتوب محذوف الذال هر دمی آید بمنقارش یکی در ثمین گفتش این حیث کفشاد در
مکنون است این روان پیش تو از نزد سلیمان آمده جان شیرینست اجزو بجان

آمده شمایل عرایس عنایت نثار شود اگر دو ردیف نفایس اقلام خامه مشک آمیز که
از کلک [illegible] رای مهر و وفا و مرغزار نفحات صدق و صفا دارد فایض گشته بود چون
مرغوب عنبر فشانه لا ریب نازل گشت و دامن خواطر سیاه پوشش هزار شب قدر
در آغوش بخت و از گریبان مفاد لفوتش هزار روز عید بکنجید شعر سطرش خط مهوشان
خورشید جبین حرفش فرح دل شفقت آیین لفظش سبب راحت دلهای حزین
معنیش سلک نظم درهای ثمین در برابر آن هرچه نویسید چون شیره در مقابل آب
باشد و در مقابله آن هرچه گوید چون پرتو مهتاب در برابر آفتاب نماید لاجرم بردعا اختصار
کرده و تصریح [illegible] اطناب داد شعر سخن کوته کنم کان طبع نازک ندارد طاقت چندین
گرانی بار دولت روزافزون همواره از نفحات عنایت آلهی سرسبز و شاداب باد
چمن سعادت ایام همایون از قطرات سحاب فیض فضل نامتناهی نامی و سیراب باد
نهال عمر تو سرسبز باد [illegible] بدین زبان بکشاید مکتوب محذوف الالقاب
که از غایت صدق و صفا [illegible] صبا تواند بود تحف و هدایا داشته
پیش گوید شعر کاشکی چو نامه خود [illegible] وصل گشتی شاهان و صبح [illegible] زحمت تو
بدین غایت اما بدل نهفته تو هیچ لحظه غافل نیست حقا که صبح و شام ملکه الدوام
از جهت عنایت آلهی سببی که مقتضی تقبیل انامل همایون که مفتاح جمیع ابواب فتح
و مصباح جمیع خلق حیات جاوید بوده باشد مسئلت مینماید امید که بشرف اجابت
موصول گشته وجود کامل الجود آنجناب که موجب آسایش جان و جهانیانست از حوادث مصون
و مأمون باد وقوع آن و التماس جنابت که چون خط محیط بنای ولا و قواعد اخلاص
در مقام استحکام معطوف و مصروفست هیچ وجه از وجوه نقص و اختلال علما و اوال آن ممکن
نیست از آنجانب نیز قاعده اتحاد استدام بوده تا هنگام مواصلت دوام این کیفیت

از صفوة دل بدعاء آن حمیده صفات محو و منسی نشود زیاده از این اطناب موجب تصدیع
بیش شد ظلال تعاقب مآب تا آفتاب قیامت مجلّد باد جواب مکتوب محذوف الالقاب
زندگانی و شمایم گلستان شادمانی اغ مفاوضه عنایت سمات که مخاطبه معالی نصاب که از نفحات
اخلاص انبعاث یافته بود چون هوای بوستان و رنگ و مانند وصال دوستان بهجت
افزای ایمن الزمان و اسعد الاوان وصول یافت شعر عنایت نامه بمن داد از جانب وطن
آسوده گشت و تازه شد جان از خطاب او و صبح دل نوای من نظام آن خط و ان
آن قلم وی جان فدای آن لب و آن نطق آن بیان حقا و بعزة الله تعالی که قاعده
عبودیت و ولا بسلسله زمان چنان منوط گشته که تا تاب قیامت شعر بنده معتقد
مخلص او دولتخواهم پیوسته از جهت شایم الطاف ایزدی شمامه که استعداد دولت ملازمت
تواند بود مسئلت نموده و مینماید امید که کوکب نجاح آن مطلوب از مطلع عنایت آلهی
طالع و لامع شود زیاده ازین گستاخی مدخوله نمیداند همه شبهات شادکامی باد و مطلع صبح شادمانی
مکتوب محذوف الالقاب عبودیات مخلصانه و صراحات مشتاقانه مرفوع و معروض داشته
همواره بوظایف دعاگوئی اشتغال نموده و مینماید شرح تشوق و وصف تعطش بدریافت
شرف ملاقات گرامی چون در فرط عاطفت گستری آنحضرت حد و نهایت ندارد شعر
ز درمانی بدیر زحمت درد فراق نه ز نامه گنجد غم اشتیاق تأثیر فراق در غایت کمال
و ادراک وصال در نهایت امانی و آمالست هر طاقت درد دوری نماند نه نجا که تاب صبوری
نماند حقا که بنده همه وقت در مقام اطاعت طریقه طاقت بقدر استطاعت بوده
و کوشیده و بدین سرمایه بر طایفه اقران بر عموم ابنای دوران مباهات و افتخار نموده
و مینماید و علی القاعده بنای مودت ثابت طریقه محبت مستقیم خواهد بود شعر وفا
کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در شریعت ما کافریست رنجیدن شعر شاید که گوتا

بر سر خاکم بنویسند کین بود که با دوست بسر برد وفای حق بیجا نرود و تو بسی کرد فی
حصول سعادت مواصلت و سرمایهٔ شادکامی و خلاصهٔ حیات جاوید میداند با حسن الوجوه
میسر و مقدور گرداناد یارب دعای خسته دلان مستجاب باد بهتر مسدود نمیشود دعای دولت
بنده باد و دهر غلام باد دولت گردکار فرخ بکام **جواب مکتوب محمد شریف آزاد** قاصد رسید
ساحت معطر مشام مرا در ضمن نامه داشت مگر نافهٔ ختن این نامه نیست بلکه بافکهه باغ
جنه شگفته تر دیده در این صحیفه بهجت و سرور و سر گرد حجت و حبور که جناب محبت
شعاری مودت آثاری نظام الملک با نام این کمینه مستهام مرقوم قلم گهربار در نثار
فرموده بودند چون طلعت مشتری فرخنده و چون چهره ماه امید درخشنده و از طیب اوقات
و اشرف ساعات مونس خلوت رهنوردان و مایه سکوت مهجوران شد شعر ملو دهر
دلها بحسن خویش ربوده ام امید بروی شکستگان نگشود حاشا که حسن حیا و کمال وفا
با آنحجاب و لا الحجب قرب و بعد دیار و اختلاف لیل و نهار نقصان پذیرد و داعیه و داد
و جادهٔ اتحاد بسبب استیلای شدت فراق و حدت اشتیاق تفاوت یابد شعر ایمان
ندارم بهوای تو در دلم دایم بجای عقدهٔ ایمان نشسته است امید چنان است که
وحشت و دهشت فرقت به بهجت فرحان وصلت مبدل گردد مترصد و متوقع بوده
و هست که همیشه این طریقه را مسلوک داشته تا هنگام حصول سعادت ملاقات کیفیت
حالات را اعلام میفرموده باشند و رجوع خدمات که از این داعی ساعی تواند بود منت نهند
جنابکه کعبه بود مستقر امن امان حریم خانه سرت قبلهٔ امانی باد **مکتوب محمد شریف الحسینی**
روزی که طریق هجر شد آئینم کی بود خوش گمان خندانم من بعد از آنم که چه رویت بینم
تا عمر بود مفارقت نگزینم حقا که اگر شرح شعلهٔ فراق نمایم خامه را آتش حسرت در زبان
گیرد و اگر بوصف آتش اشتیاق دارم نامه را شعله در میان نهد چه شرح شوق تو خواهم

رقم کنم بدینحال فتنه ز آتش دل شعله در نهاد قلم فتادم هر دم چون نی از غم جدائی ناله و
از محنت تنهائی نعره بر میدارد شعر وه چگویم که ز هجر تو چه حالی دارم بی تو هر روز دوری تو از خود چه
بجای دارم و مع هذا شعر ناله را هر چند میخواهم که پنهان بر کشم دل همین گوید که من تنگ آمدم
فریاد کن همواره زبان حال باین مقال مترنم گشته میگوید شعر تا چند بگوشهٔ محنت بنشینم
وا ز گلشن عیش خار محنت چینم از طالع خویش دارم امید که باز دیده بجمال تو منور بینم
توقع آنکه تا زمان شرف ملاقات همواره ریاض خاطر کالانه و گلبن آمال این محب حالدار را
که از حدوث نوازل روزگار فراق و نزول حوادث ایام اشتیاق بی آب و تاب مانده
و از رشحات عوام الکرام که تبلیغ مکاتبات و پیغام بوده باشد تا ضر کرده اند
و تهییج صورت فراموشی جایز ندارند زیاده از این اطناب شرط ندید مواد کامرانی
پاینده باد ایام متصل باد و السلام **جواب مکتوب محمد شریف الحسینی** چند اگر گردی بوفا یاد مرا شعله
شوق در دل افتاد مرا اکنون که برقعه یاد کردی تو مرا ... بیاد و فریاد مرا
خطاب دلکش جانفزا و کتاب روح پرور دلگشا که از کمال محبت و ثنا مزداد این مهجت
کشیده فراق و هجران دیده ایام اشتیاق فرموده بودند مانند بهشت در کوی
چون باغ ارم بتازگی بخوبترین وجهی و نیکوترین صورتی روی نموده از وصول
آن دیده را نوری و دل را حضوری حاصل گشت لفظش چو حیات جاودانی معنیش
چو آب زندگانی ملاذا امیدگاها چه بود که قدم فرخ تو خانه ما شود و بهشت برین در
جمال طلعت تو شادمان گردد این دل غمگین اگر چنانچه درین ایام قدوم مبارک از نظام
رنجه فرموده تشنگان بادیهٔ فراق را رشحات زلال اتصال که محض آب حیات میداند خرم
و شاداب گرداند موجب مفاخرت و مباهات خواهد شد اگر تو رنجه کنی یک زمان
قدوم شریف بکنج کلبهٔ احزان ما دهی تشریف شود ز چهرهٔ تو روی عیش ما شادمان

زبشت طاقت ما زغم شود تخفیف زواید مصدع نمیشود عمرت دراز باد برین ختم میکنم شعر
برون نمی نهم ز حد اختصار پای مکتوب محذوف الالقاب مکرر از رفع سلامی چون نفحات گلزار قدسی
روح پرور و بوی عرض ثنائی چون نفحات ریاض فردوسی روح گستر مصدع اوقات فتوحات
فرخنده ساعات عالیجناب رفعت پناه فضیلت دستگاه معالی انتباه نظام الدین
روح الله میگردد و همواره به دعاگوئی دوام دولت و قوام رفعت آن طیب الاعراق
و نگاه آفاق قیام و اقدام نموده و مستجابه امید که بهدف اجابت مقرون گردد و توقع چنانست
که پیوسته مخلص دعاگو را منظر عاطفت ملحوظ دارند و به رجوع خدمات محبت جانب
المقدور طریقه خدمتگاری بظهور رسانند زیاده ازین اقدام جرأت ز انبساط انبساط
نسبهند گلزار اقبال و نهال آمال همواره بنسیم بهار فیروزی و فیض غمام بهروزی تازه و تر
باد عمرت دراز باد که از یمن فضل تو ما از تو برخوریم و تو از عمر برخوری جواب مکتوب محذوف
الالقاب ای صبا پیغام یار نازنین آورده جان فدا بادت که پیغام چنین آورده منشور
[illegible] ازین زبان باد نگار رسید [illegible] من زانم که نگارستان چین آورده مجمع الفضائل
پناه محبت اطوار مودت آثار کمال الدین مولانا فلانی چون گلدسته گلزار قدس
دل آویز و چون نمایه مجالس انس طرب انگیز مصحوب فلان تبلیغ و ترسیل فرموده بود
در وقتی که خلاصه ازمنه و نقاوه اوان بود و نور روی آن عزیز منظور گردیده رسید قاصد
آورده از آنجناب گرامی بنام مخلص جانانه خجسته نامه نامی نه نامه درج لطافت که درج بود
در آنجا جواهر هنر و فضل بکثرت تمامی اکنون در وجان [illegible] زاویه هجران و عزلت
محبوسان [illegible] آنکه اگر [illegible] سعادت نمایند و در موافق [illegible]
[illegible] اول فصل بهار که موسم ملاقات گلست [illegible] تو هم بهر روی گلی که هست
طریق محبت آنکه تا اوان سعادت ملاقات پیوسته همین قاعده را رعایت نموده

نام این کمینه مستهام را از صفحه ضمیر محو و منسی نفرمایند زیاده چه نویسد شعر عمرت دراز باد
به السان کز جهان صد بار برگردی و باز آیی جوان گردد مکتوب محذوف الالقاب
از شوق روی جانان هر روز خامه من چه گوید که از اندوه دوری
و شدت محنت مهجوری بر دل ستمدیده و جان محنت کشیده چه میرسد و چه نویسد که از آتش اشتیاق
آتش فراق و حرارت نیران اشتیاق برین بیچاره چه میکشد غم فراق نه چندان بود
که شرح توان کرد چنانچه معلوم فرموده باشند که از مکاتبات که درین ایام غم انجام بهار است
هر ساعت از نوک مژگان خاره ساخته و از نم دیده خونبار دوات مشحون پرداخته و محروم
داشته هرگز آن فراموش کار بهم راحتی که کتابت از کتابتی باشد جراحت دل رنجور را التیام
نداده اند آری آنرا که روزی تلخی فراق بمزاج رسیده باشد ازین انجام شوریده حالان
چه خبر داشته باشد و اگر شبی خود مثال بر آتش جدائی نسوخته از حال روزگار سوختگان
آتش اشتیاق کجا برد آنرا که شبی چون شب من نیست چه داند که هجر تو ام دیده
چه سان میگذراند امیدوار است که بر خلاف ایام گاهی برقعه دل محنت کشیده و جان
فراق زده را راحتی بخشند و بیش ازین فراموشی جایز ندارند دولت ملاقات نما
قرین عمر باد جواب مکتوب محذوف الالقاب شگفته شد گل دولت ببوستان امید
نشست باز سعادت بر آشیان امید شعر رسید نامه یار و حیات جان آورد حیات
جان چه بود عمر جاودان آورد ارسال سعادت نامه فرخنده فال در بوستان دل گلهای
عشرت شگفته و از مطالعه رقعه خجسته مآل در گلستان جان بیزهای راحت دمیده کحل
سواد دیده رمد دیده لقب کرده و زمانی مرهم دل محنت کشیده نام نهاده شعر این نامه
بلکه نور دیده گریان ماست وین نور توهمی بهر دل سوزان ماست ملاذا اینکه تو از آن
اگر در ارسال جواب نامه نامی و ملاطفه گرامی قبل ازین تاخیری واقع شده سبب آن

اظهر من الشمس است چرا که در برابر آن هرچه گویم چون ذره در مقابل آفتاب باشد
و در مقابله آن هرچه نویسد چون پرتو بها در برابر ماهتاب نماید فی الحقیقه شعر هر جا مهر گردد
آشکاره • بهار خوبان بودن چه چاره • توقع آنکه همیشه این طریقه را مسلوک داشته
تغافل را شعار و دثار نمایید ابرام از حد گذشت و اطناب بحد رسید و بنهایت انجامید
مکتوب محذوف الالقاب • ای شرح تو دل از جهان بجنبد • این نامه مگر ز سوز جان بجنبد
هر پیچ که از نامه باز کنی • سوزی که جنبی دل از میان بجنبد • شرح شعله آه چه نویسم
و وصف آتش اشتیاق چگویم که نه از نامه اثر مانده و نه خامه را تن در حقا که از روز
و جفای مهجوری دل را غنچه وار چون پسته خون بسته و از صعوبت ظلمت زهر
فرقت دوری چشم خونبار چون نرگس بیمار از یرقان مفارقت زرد و زار گشته
شعر گر از دل باز گویم بیقرار است • و گر از دیده خونش در کنار است • طفل سرشک را
از سیاهی از دیده مرده سواد روان گشته و در مکتب فراق آیت هجران بیخواند و دیده
را دو دیده را صفحه اشتیاق اشک جریان میفشاند شعر چون صفحه شوق میدهی حال گسستم
دانه هر خلاصی ز رغبت فال گشایم هر که کشایم دلم از یاد وصالت و ز شوق رخت
مرغ بال گشایم امیدواری آنکه زود نهال آمال این سوخته و کشت زار امل این غم
اندوخته به پرتو آفتاب جمال آن حمیده خصال مشرف گشته از رشحات سحاب وصال
سرسبز و شاداب گرداند بمنه و کرمه جواب مکتوب محذوف الالقاب • این نامه چه نامه است
که چون طره خوبان صد حلقه خوبیست بهر پیچ و خم او این تازه رقم از قلم کیست که باد
صد جان گرانمایه فدای قلم او اگر نه نامه عنایت فرجام از رشحات زلال عبارت
آب لطف بر آتش دل زدی خرمن هستی بیک شعله خاکستر شدی و اگر نه رقعه عاطفت
انجام از انوار چراغ معانی کلبه فراق و نایره اشتیاق بمرتبه رسیده و بدرجه انجامید

که خامه را طاقت آن نیست که تقریر کند شعر شرح شوق تو گر کنم تقریر • آتش دل علم برافروزد
وار بگویم سخن ز آتش دل ترسم از سوز دل درون سوزد • فلا جرم در آن باب سخن وسیع
دانسته مصدع نمیشود توقع آنکه همیشه بدین دستور مخلصان از دولت ملازمت دور
و دوستان از شرف صحبت مهجور را بنوازش قلم و گزارش رقم معزز و مکرم میفرموده باشند
که موجب انتفای شعلهای آتش دوری و انعدام شرار نایره مهجوری خواهد بود مکتوب
محذوف الالقاب • همیشه ریاض امانی و آمال نهال زندگانی و اقبال انجمن نهال فصاحت و نهال
چمن بلاغت از رشحات سحاب افضال و فیض غمام اکرام تازه و نضیر و خرم و دلپذیر باد حقا
که از تصویر بهار وصال و گلزار اتصال آن حمیده خصال چون غنچه با دل غمناک و جامه
چاک چون دستان با هزار دستان میگوید شعر یارب کجا شد آنکه با من چون گل
دریده پیراهن • بودی بگلگشت چمن دامان کشان • یا رب چه اکنون که نهال آمال این شکسته
بادا که چون گیاه خزان دیده پژمرده است از رشحات قلم عنبر فام نظارت بخشند
و بجنابات لایقه اشارت فرمایند هر آینه موجب تزاید اوراق اشجار مودت خواهد بود
غنچه محبت سرسبز و جاوید باد جواب مکتوب محذوف الالقاب صحیفه که در او نام برده بود در احسن
رسید و از آن آبرو فزود مرا نامه نامی و رقعه گرامی که اگر بعین بصارت نظر کنی همین مطالعه
نرگس گلشن جان و الف استعارتش سرو باغ روانست بدین سوخته که بداغ دل در سرشته
رسید از سواد دیده را نوری و از بیاض سینه را سروری بحصول انجامید من
رسید پیامی که دل فدای پیامش • هزار جان گرامی فدای نامه و نامش • از دوری و فرقت
اعتدال مزاج بادو بهاری صحن چمن را بگل و ریاحین آغشته ... زینت بخشید
حقا که با جمال آن فرخنده وصال از هر گل در دل خاری میخلد ... بر دل اهل ... بودی
سبزه ابدار از مژده اشکبار نشانه و بنفشه سوگوار از قامت نگونسار نمودار است

لاله بطارزوی تو داغ دل ماست داغ تو لاله باغ دل ماست الملتمس آنکه همیشه
قاعده ذره پرور را مرعی داشته بمکاتبات مشتمل بر سوانح حالات دردمندان را
سرافراز دارند و بخدمات لایقه منت نهند ظلال اقبال لایزال و آفتاب دولت
بر دوام باد مکتوب محذوف الطا یاد آن روزی که در مجلس منزل داشتیم جام می بر دست
جانان در مقابل داشتیم نیاز و افتقار و عجز و انکسار بموقف عرض رسانیده محبوب است
که شمه از مقاله مراسلات که میان یاران نویسند و نکته از رساله مکاتبات که دوستان
بدوستان فرستند در سلک تحریر در رشته تقریر درآورد و حکایتی چرا از حکایات فراموشی
خدمتش در دل گذشت و قصه غیر از غصه انقطاع صحت نقش در خاطر نگذشت و هرگز نامه کم
گشتگان یاد نفرموده تا امروز در نخچه خامه جگر سوختگان آتش اشتیاق بجام
نمیدهند شعر لعل عنبر ز مکتوب تو چون غنچه پر است من دلتنگ بیک حرف زبانت [illegible]
نمیدانم موجب آن تغافل از مقتضیات طریقه محبت دور داشت با تحاشی از [illegible]
بضاعت کاسد و مدد [illegible] شعر کی داشتم این گمان که شادم نکنی کاری چه زمانه بر مرادم نکنی
با آنکه بیادت گذرانم همه عمر عمری گذرانم که تو یادم نکنی [illegible] بر خلاف گذشته
پیوسته این کمینه را بنوشته سرافراز ساخته بخشند باشد که خاطر فاتر غمگین و جان
اندوهگین را بدان تسلی حاصل آید جواب مکتوب محذوف الطا ای یاد تو مونس دل
ناشادم با یاد تو جستم زجهان ناشادم گفتی تو که یاد من نیاری هرگز آری تو [illegible]
کردی از یادم [illegible] قلوب مروح گردید ملطفه شور انگیز و مفاوضه کتابت
آمیز شگون [illegible] صحت و [illegible] موصوف بلاغت بود درسید باز دگر تازه
ساخت جان چرا علم الله و کفی بالله شهیدا که علی الدوام بذکر مناقب شریف و [illegible]
محامد لطیف ملازمان که مر نامه [illegible] کامرانند و تصورات خیالات جاودانه میدهند

محلب البیان و رطب اللسان بوده و هست و یکساعت از تصور ایام وصال
و تفکر روزگار اتصال غافل و خالی نبوده و نیست شعر یاد طوف کوی تو عیش
تمام کاتبت گرچه ذکر العیش نصف العیش باشد فی المثل آری اگر تقصیری در ارسال
عرضه داشت واقع شده و در ترسیل جواب کتابت تعطیل نموده بخدام [illegible]
شعر آفتاب از طارم عزت چو سازد ذره را پایه قدر و شرف عالی تشریف خطاب
در جواب آن خطاب این ذره عقل خود هیچ نشناسد صواب الا تقاعد از جواب اکنون
توقع جان حزین و الملتمس مسکین چنانست که تا حصول سعادت مواصلت این شیوه را
مرعی داشته زلال خامه مشک آمیز و ارسال نامه عنبر بیز نهال آمال این شکسته بال را
خرم و سیراب گردانند و بهیچ وجه فراموشی جایز ندانند مکتوب محذوف العین نوازش
نامه نامی که مخلص متخصص خود را بدان سرافراز و گرامی ساخته بودند در خوشترین آنی بورود
مشرف گشته تسلی خاطر مشتاق و تسکین حرارت اشتیاق او فی چند مبنی از شکایات
ایام دوری و روزگار مهجوری نگاشته خامه نیاز و اخلاص رقم زده قلم افتقار و
اختصاص میگردانند چو لب بستم زینت همچه دولت که چون خامه با او گشایم زبان
کنم نامه را محرم راز خویش نهم راز دل با وی اندر میان حقا که اگر شمه از شرح محبت
فراق بگوش نکته سیار رسد صفت یوم کطی السجل مشاهده شود و اگر ذره از وصف
آتش اشتیاق بر دل خاک باشد صورت اذا زلزلت الارض زلزالها چهره گشاید
فلا جرم اینکه عرض این نگاشته گروهی که توان از سر قدم ساخته بزودی روی
نیاز بخاک آن آستان ساید و سر افتخار بر آسمان رساند شعر سر نیاز من و آستان
منزل دوست که سربلند از آن خاک آستان شده ام جواب مکتوب محذوف العین
صد نامه گر چون نسایم سحری که در روح پروری با شمایم شمال برابری تواند نمود و بصدر

مجلس شریف و محفل منیف آن سرو چمن لطافت و آن گل بستان مودت
که ریاض اقبال و نهال آمالش ابد الدهر ناظر و سایه گستر باد و متحف و مهدی داشته
امید که منظور نظر کیمیا اثر آن فرخنده اختر شود و ملتمس آنست که از شفقت طریقه
محبت را بظهور رسانیده نهال اقبال این سوخته و کشت زار امل این غم اندوخته را
زلال وصال و نسیم گلزار اتصال سرسبز و ناضر سازند و چون گل روی از شوق او ری
و جمال از حجاب مهجوری بنماید که آن آمدنه موجب شکفتن غنچه مراد و سبب دمیدن سبزه
اتحاد خواهد بود شعر بیا بیا که خوش آمد مرا ز آمدنت هزار جان گرامی فدای آمدنت
مکتوب بحذف الفین عرض تشوق و شرح تعطش بدریافت زلال وصال آن مستجمع خصال
نیکو جناب سعادت و محبت شعار مودت آثار شفقت نثار نه بدان مرتبه و دران درجه است
که شمه ای از غبیر آن بزبان قلم و قلم زبان بیان اداهای فراوان بیان توان نمود و اطلاع بر مرام
دران شروع ممنوع داشته شعر از شوق اگر نویسم سوی تو صد رسایل عشر عشیر نبود زانها
کراهت و روا ... امید که از عجب نبود از کمال محبت و فرط مودت آنحضرت که
در زمان معاشرت و اوان عشرت که ملازمان را میسر و حاصل است عنایت و عاطفت را
هرگز بنوازش سلامی و گزارش پیامی سرافراز نمیسازند و فراموشی شعار ساخته خود را
از حال مهجوران رنجور و رنجوران مهجور دور میدارند ظاهرا ساز طالع این سر گشتگان
آن دولت را نا نغمت شعر یاد میدار که را مات نمی آید یاد ای امیدمن و عهد تو سر ازهمه باد
مبلغ ما مضی الملتمس آن و توقع چنانست که تا زمان ملاقات فائض البرکات ابواب
مکاتبات مفتوح داشته برجوع خدمات لائقه منت نهند تا حسب المقدور کمال سعی
بظهور رساند جواب مکتوب بحذف العین نامه لطف تو کرد از همه تمنا تر اپیش ارباب
وفا ساخت سرافراز مرا مطالعه لطیفه و مفاوضه شریفه که خدام عالیمقام ذوی الاحترام

این کمینه مستهام را در محبه اوان و اسعد زمان سرافراز ساخته بودند چون عارض جوانان
فتنه انگیز و چون زلف محبان رشک آمیز بل کفصل الشباب حسنا و صف القاب بیانش
شعر آمد و گلزار جان را تازه کرد ذوق اهل شوق بی اندازه کرد مورد آزا لوازم اعزاز
طراز داده مراسم بندگی بتقدیم میرساند اگر شرح شعله جانسوز فراق نمایم زبان
خامه سوزد و اگر توصیف نایره اشتیاق در آیم شعر شرح شوق تو گر کنم تحریر آتش محمل
علم برافروزد ور بگویم سخن ز سوز دران ترسم از سوز دل درون سوزد القصه
دمی که در دو آنجا ر و شعله لیل و نهار تواند همین است که نه ای دیده فراق دیده
از خاک آن آستانه فردوس نشانه اکتحال پذیرد شعر خوش آنکه وصال تو میسر شده باشد
چشمم بجمال تو منور شده باشد مکتوب بحذف الفا بهجران آنچه شبها بر دل ناشادم آمد
شب هجرانم از روز قیامت یاد می آید چون از روی خسته هجران جز مژه بنجره اتصال
و جستجوی لب تشنگان بیابان حرمان غیر از شربت جرعه وصال محالست لاجرم چشم
خونبار جز در یوزه آن کاری و دل بیمار غیر از اندیشه آن باری ندارد شعر هم بخدا اگر
از خدا تو طلب بکنم روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان چه اشتیاق و آرزوی
تقبیل عتبه علیه چون کمال ذره پروری آنحضرت حد و نهایت ندارد و علی القاعده
انقیاد ملازمان در گوش جان و داغ عبودیت بر ناصیه جنان دارد همواره سر
بر آستانه التجا و قدم اختصاص بر طریقه وداد ثابت و راسخ خواهد بود شعر در ره عشق
تو پا از سر کنم تا جان بود گر رهد سر هیچ نم پای در میدان بود توقع آنکه تا ایام
سعادت مواصلت بدستور سابق گاهی این سرگشته بادیه محبت را بنوازش قلمی
گزارش رقمی سرفراز و مکرم گردانند و برجوع خدمات یاد آورند باده مقصود منتشود
شعر الهی تا جهان را نخل هستی بارور باد نهال عمر از آب بقا سیراب تر باد

جواب مکتوب محذوف الالقاب این منم کز تو سلامی بمن آورد رسول تازه‌تر کرد هوس
دل و امید وصول نامه آورد رسول تو و من از شادی که بر نامه‌ات همی بوسم و گه
پای رسولی طراز کسوت دلنوازی و زیور خلعت مباهات بنده نوازی بیغ عشق و
حیات ابد و مثال سعادت سرمد که از کمال اخلاص و محض اختصاص مصحوب
و مرقوم شده بود شعر بسان وحی که از آسمان شود نازل در احسن زمان بگوش
هوش مخلصان رسید و موجب بهجت و خوشی گردید شعر ای خطاب ترا بجان بخشی
اثر نطق عیسی مریم حقا که پیوسته مراسم دولتخواهی صوری و معنوی بر قرار بلکه یکی
در هزار است شعر در بوته هجران چو زر گر بگذاری دیگر نشود بر محک عشق عیارم
اکنون تضییع مکاتبات و ترسیل مراسلات روز بروز و لحظه بلحظه مترصد و مترقب
بوده و هست یقین که از گوشه خاطر عاطر محو و منسی نخواهد فرمود **مکتوب محذوف الالقاب**
دعای که برد فر اوراد و ثنای که فهرست سفینه اتحاد بوده باشد از کمال اخلاص
و فرط اختصاص انبعاث یافته همعنان رواحل صبا و شمال ابلاغ و ارسال داشته
تحفه مجلس شریف و محفل منیف آن عالیحضرت میگرداند بدین وسیله مجدداً
وار فرایند خاطر خطیر خورشید تأثیر علام زمان داده از جمله خسیان نیاز شد نهال
امانت از حوادث ماه و سال محفوظ باد شعر تا جهان باد در جهان باشی وز حوادث
در امان باشی **جواب مکتوب محذوف الالقاب** زان فاضل زمانه خطابی بمن رسید کردی
دلم بآرزوی خویشتن رسید ایضاً کمالات طیبات متصل بلمعات بل هوایات
بینات که نامزد مخلص ساخته بوده کالوحی من السماء نزول فرمود شکر این مکرمت
عظمی و عطیت کبری بکدام زبان توان گزارد الحمد لله علی شیوع الآلاء و شیوع النعماء
مخفی نماند که درین ایام پیوسته در اندیشه و خیال آن بود که تصدیع خادم داده
این

این ذره کرانمایه بیشتر را از خزینه فضل افضال علامه زمان طلب نماید که دارا و اسعد زمان
و امجد اوان چون شاهد مطلوب بروجه مرغوب چهره هوداری کند شعر جام جهان
نمای است ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود انجا چه حاجت است ملتمس آنکه پیوسته
همین شیوه را منظور داشته لب تشنگان بادیه حرمان را برشحات سحاب اکرام سیراب
و خرم گردانیده برجوع خدمات منت نهند زیاده چه نویسد عمرت دراز باد که درد
دعای تو هر صبح و شام رابطه اهل عالمست **مکتوب محذوف الالقاب** نسیم صبح برو
بوی دوستان بمن آر بیا و جان بمن برسان بجواب آن بمن آر شرایف مدعیات
صادقانه و لطایف تحیات آرزومندانه تحف و هدیه و مبلغ و موادی و داشته
پیوسته آرزومند ملاقات شریف و مقالات لطیفه آنجناب بوده و میباشد
نیل المطلوب بروجه مرغوب متعذر و تحصیل با محذر و ما علا ذا شرح شدت فراق و وصف
حدت اشتیاق حد و نهایت ندارد و دران باب شروع ممنوع دانسته تا اوان
حصول سعادت ملاقات اعلام حالات وقایع سوانح مهمات را مترصد و مترقب بوده
و هست زیاده چه نویسد نهال امانی و آمال آن خجسته خصال را از رشحات زلال
فیض فضل ایزد متعال ناضر و سیراب و سرسبز و شاداب بالحق محمد و آله الامجاد
جواب مکتوب محذوف الالقاب باز زلطف بخت نامه یاری رسید مرغ خزان دیده را باد
بهاری وزید بعد از حصول رشحات خامه سحر آفرین و وصول عبارات نامه فصاحت
آیین آن رفیق موافق و آن دوست صادق نهال آمال محبت و اثمار اشجار مودت
در تزاید افزود دل ما از لطف جان بخشید جان ما از غم امان بخشید و ز بوی
زلف آن فاتحه مودت و اتحاد بمشام جان رسید و از نکهت آن نافحه مودت
بر دل این سوخته هجر و هجران وزید شعر تشریف دلنواز تو تا بمن رسید صد راحتم

ازان بدل مشتاق رسیده ملاواجون بواسطه بعضی مانعات از شرف ملاقات
در بمدت محروم مانده ورد القاعده دوام دولت وقوام رفعت ملاذ مارا ورد
اسحار وسبحهٔ لیل ونهار ساخته سبب حصول مواصلت ووسطه وصول مجالست را
ازحضرت عزت مسئلت نموده ومیاید بی دغدغه چون ازشایبه ریا مصروفست بعز
اجابت مقرون خواهد شد زیاده مصدع نمیشود عمرت دراز باد بدین ختم شد سخن
نبرون نمی نهم زحد اختصار ربای مکتوب محذوف اللام نه درمان پذیر است درد فراق
نه درنامه گنجد غم اشتیاق چه نویسم که دیدهٔ غم دیده دور از تو چه دیده وجگرم
که بجان محنت کشیده بی توجه رسیده شب در فکر آنم که چه بخواب بنشینم وروز
در اندیشه آنکه شب چه درخواب بینم شعر صبح من درغم وشامم بفغان میگذرد چه بتو شامم
سحرم بین که چه سان میگذرد اکنون که دعای ورد جان وذکر زبان این کمینه
مستهام تواند بود همین است که بساط حرمان زدهٔ در نور دیده شود وپرده
حجاب ازمیانه مرتفع گشته دیده رمد دیده بدیدار شریف که ماورای همه آرزوهاست
مشرف گردد شعر یارب این آرزوی ما چه بود امیدوار میباشد که همواره ریاض امانی
وحدایق زندگانی این محب .... را که ازحوادث روزگار وفراق ودست برد ایام
اشتیاق بی آب وتاب مانده برشحات روح پرور خامه سحرآفرین وعبارات روح
گستر نامهٔ فصاحت آیین ناضر وسیراب ساخته باشند وبهیچ وجه فراموشی جایز
ندارند جواب مکتوب محذوف اللام صبا امروز بوی از یار یار می آید که بوی مشکبار خوشتر
از بهار می آید آمد آورد قاصد وازنزد آن یارم پیام شاد شد جان حزین خاطر
زغم آسوده گشت الحق صحیفهٔ بهجت وسرور وتذکرهٔ محبت وصبور محتوی بر انواع
کامرانی ومنظور بر اسباب شادمانی که نامزد این کمینه مهجور مذکور مسطور فرموده بودند

شعر چون نسیم صبح که بوی تازه کرد بوستان در بهترین ازمنه وخوشترین ایام
بورود آن مشرف گردیده شعر خط شریف ترا برد ودیده جا کردم هزار گونه دعا
گفتم وثنا کردم امیدوار میباشد که همواره این قاعده را مرعی داشته ریاض وداد
دوستان صادق را برشحه خامه عنبر بار تازه وسیراب ساخته باشند که هر آینه
موجب تزاید اثمار وانجاز مودت خواهد بود چون غرض نیاز بود زیاده مصدع نمیشود
هر که گشته مطیع رایت افراخته باد زیر رایت مکتوب محذوف المیم دیده تا رمد دیده
خیال تو در دولت تو غایبست از تو ولی روح وراحت همانا که شرح افتقار در یافت
سعادت اتصال وادراک دولت وصال چون وفور عاطفت آن نخجسته خصال حد ونهایت
ندارد در جا واثق ووثوق صادقست که عنقریب دیده هجران دیده حسب الاراده از پرتو
آفتاب عارض آن سرور سینه روشنی پذیرفته غنچه وصال در گلستان اتصال شکفته وخار
خذلان در دل حاسدان شکسته گرد دبحق الحق وآلا توقع علا القاعده شیوه ذره پروری
وطریقه بنده نوازی را برقرار بلکه درهزار داشته جانب این سرگشته بادیهٔ هجران از سبب
استیلای نسیان ازگوشه خاطر فرو نگذارند زیاده چه نویسد شعر نهال جاه تو سرسبز باد
چندانکه درابر خوشه پروین زبار بکشاید جواب مکتوب محذوف المیم جلاء البصار اصحاب
دانش وبینش وکحل الجواهر عیون اعیان آفرینش الحق کتاب شریف وخطاب لطیف عالیجاه رفعت
پناه فضیلت دستگاه شفقت شعاری حقایق دثاری جلال الدین فلانا که چون هوای بوستان
دلگشا بل چون وصال دوستان طرب افزا در اسعد ساعات واطیب اوقات بسعادت
نزول دوی تازه وشوق بی اندازه بظهور رساند زلطفش گشت تازه گلشن جان
زخطش دیده دل روشنی یافت حقا وبعزة الله تعالی که همواره حسبی که واسطه دریافت
وصال ورابطه ادراک اتصال تواند بود ازحضرت عزت بدعاهای سحرخیز اجابت انگیز

خواهان وجویان بوده وهست شاید درجهٔ قبول پذیرفته حسب الاراده شاهد آرزو
رو کشاید چون غرض اخلاص بود زیاده تصدیع شرط ادب ندید مکتوب محذوف النون
ریاض اقبال وحدیقهٔ آمال همیشه از رشحات سحاب فیض فضل ایزد متعال خرم وسرسبز
وشاداب بوده باشد بحق الحق وآله مخلص متخصص وظایف دعوات طیبات وادای
تحیات زاکیات از محض اخلاص اختصاص متحف ومبلغ ومؤدی داشته پیوسته بسعی
کرو واسطه حصول سعادت ملازمت بوده باشد مترصد ومترقب بوده وهست چگونه
کر از غم دوری والم مهجوری دل غمدیده و دیده رمد دیده چه دیده حقا که شرح شدت
آتش فراق بوصف حرف نطقش باشتیاق از حد وحصر متجاوز ومتصاعد است
شعر وه چگویم که زهجرت چه ملالی دارم یا ز دوری تو از خود چو ملالی دارم ومع هذا
شعر یکسو فراق یار و بیکسو فراق چرخ آیا بجای چرخ کشم یا بجای یار امیدوار که
مبادا نشد که تیرهٔ وحشت و دهشت فرقت بکحل مسرت مواصلت مبدل گردد
مادا که اگر اتفاق دوستی که مشتمل بر اعلام حالات ذات حمیده صفات خدام (?)
خجسته رقم گشته کالشمس فی الوجد والبدر فی الظلام از افق (?) وتشوق برکت
چهره ورود کشاید مزید سایر الطاف خواهد بود والدعا سبیل اولی بل اتم واکمل جواب
مکتوب محذوف النون صبح طرب از مشرق امید بر آمد ارباب وغبار شب سودا بر آمد
ملاطفهٔ مرغوب ومفاوضهٔ مطلوب خدام عالیمقام ذوی الاحترام مهر سپهر محبت وگوهر
بحر مودت مشتمل بر شقایق وحقایق آمال ومحتوی بر (?) گلزار (?) در اسعد
ساعات وامجد اوقات بکمال الفضل الشباب ووصل الاحباب بر داد حجاب از چهره ورود
کشود شعر رسید موجب بهجت وفرحی کرد ذیل سرمایهٔ افتخار روبر (?) افراشته بهار گشت
آورد صبا از طرف دوست پیامی صد شکر خدا را که رسیدم بکلامی شعر پیغام تو از قید

غمم داد رهائی بس خوش خبر آورد از دوست سوی دوست پیامی امیدواری که …
شیوهٔ ذره پروری وطریقهٔ فیض گستری شعار ودثار خدام … منش گرلی …
موجب دوام ظلال اخوت وواسطه عدم زوال آفتاب محبت خواهد بود آفتا…
دولت مستدام وظل رافت بر دوام باد بحق محمد وآله الامجاد مکتوب محذوف الواو
میکنم از جان روان دیار سلام زیک سلام که هر دم هزار بار سلام همیشه صد …
از قطرات سلسال ترشحات … انهار اشجار شجار سعادت بل …
… اشجار محبت باد ملتمس از عمیم الطاف آنکه هنگام دریافت ملاقات …
احیانا این ذرهٔ حقیر را بر حاشیهٔ ضمیر منیر گذرانیده باعلام سامی سرافراز …
چه اگر چه از زمرهٔ مخلصان از جملهٔ منسیان نباشد شعر تا جهان باد در جهان باشی
واز بد خلق در امان باشی جواب مکتوب محذوف الواو ای قاصد فرخنده پی پیغام یاری …
دل آرام فرح بخش جانفزا آوردی میدهی مع هذا شعر مرحبا طایر فرخ رخ فرخنده
خبر مقدمم چه خبر یار کجا راه کدام مکاتبه فاتح العبارات که خاصیت اکسیر
بلکه برکت انفاس ابن مریم داشت بلا از غایت بل بر دستهٔ (?)
فی الدحیه فی احسن الازمنه طالع گشته سبب تحریک سلسله (?) من …
القلب من کتاب منیر … عزیز گردید مع هذا شعر من که باشم که بر آن خاطر
عاطر گذرم لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم الحمد لله محاکی حال شعر از انجاب
بامن کینه رسید گل مراد من از گلشن امید دمید طلق اگرچه همیشه این طریقه مرعی …
تا هنگام … نامهٔ گرامی احیانا این مخلص قدیمی را بمثل این ملاطفت گرامی سرافراز …
باشند زیاده اطناب شرط ادب نه ظلال اقبال لایزال باد مکتوب محذوف الف ای صبا
بر خیز و کوی … بستان ما برس جان ما … حال جان ما ای برس …

منبعث از کمال نیازمندی و منشعب از غایت آرزومندی حرفی ع ضمیر منیر و خاطر
خورشید تاثیر میکرد و انهی الدوام سبب دمیدن صبح سعادت وصال طلوع آفتاب
دولت اتصال را از حضرت عزت مسئلت مینماید شاید شرف استجابت یابد ملاذا
مخدوما با وجود سوابق ارادت و اخلاص و لواحق خصوصیت و اختصاص درین اوقات
اتفاق مفارقت قدیم را در سلک صدر نشینان مسند نسیان منخرط ساختن نمیداند
سبب چیست و باعث کیست شعر انچنین بودن از ارباب کرم لایق نیست مخفی نماند
اگر احیانا برشحات اقلام عنبر فام و نفحات پیام لازم الاحترام لب تشنگان وادی
فراق و جگر سوختگان بر منزل اشتیاق را یاد آورند دور نیست ظلکم ممدود الی یوم الموعود
جواب مکتوب مخدوم الیه نکرار فردوس آمد که ناسر منزل منتو البلی انچه کتاب روح گستر و خطاب
روح پرور از انجناب گرامی چون شمایم گلشن قدسی و نسایم چمن فردوسی در ایمن ساعات
و اکرم اوقات با صورت خوب و منتخب پس حروف شرف ورود یافت قلوب مخلصان
مذایق صدور متخصصان را چون ریاحین ریاض جنان نظارت بخشید شعر مکتوب دلنواز
نامه رسید صدر لحتم از ان بدل المحن رسید محبت شعارا چون در آیین محبت
حاصل عمر عزیز جانان باد بر سر من کر فراموش کنم مودت آثارا چون قواعد اخلاص این
قدیم الاختصاص بدانجناب بحیثیت رسوخ و سبقت تمام دارد با وجود تباعد دیار
و انقلاب احوال روزگار قابل تغییر و اختلال نیست شعر کی یکند از خلل اندرین الاساس
بوسط الجبال اذا انشقت السماء چون غرض بیان بود بردعا اختصار نمود ظلال عاطفت
و مرحمت مخلد باد مکتوب مخدوم الیه مجدد ابواب عرض دعوات محبت آثار و ... ترقیات
مودت آثار مصدع اوقات مطار زمان گشته لحظه از ذکر ذات مخبت صفات فارغ و غافل
نبوده و نخواهد بود و حقا که خامه شکسته اللسان را زبان از شرح معارفت و وصف خدمت

[illegible]

مهاجرت عاجز و قاصر است مخدوما علا و آنچه از هر باب دشمنان نسبت مخلصان بکار برده
عرض نموده بودند محمد بسعادت معلوم دارند که محض خلاف و نفاق بوده حقا که بنده را همه
وقت در ملازمت آن آستان قدم بر جاده اخلاص ثابت و نهال اختصاص را انتها
طالب راسخ بوده و خواهد بود من نه آنم که بجور از تو بر گردم حاشا بنده معتقد مخلص دولتخواهم
توقع آن و التماس جنابت که تا هنگام دولت مواصلت برجوع خدمات اشارت
فرموده و در ماندگان هجر و محزونان رنجور را بر اوج نشاط سرافراز سازند حضرت
در از بار و جهات بکام باد اقبال و دولت و شرف مستدام باد جواب مکتوب مخدوم الیه
مکتوب دلنواز تو آرام جان ماست خط خوش تو راحت روح روان ماست رشحات
اقلام سعادت ارقام که آثار فصاحت کامل از مطلع الفاظش طالع و انوار بلاغت شامل
از مقاطع کلماتش لامع بود عین تر و تازه همچون گل نو شکفته در امجد اوقات و اکرم ساعات
بنزول اجلال مجاوران عتبه مخالصت و ملازمان آستانه مصادقت را موجب بشارت
انس روح داد سبب تضاعف اثمار اتحاد گشت نمود چهره دما را کل مراد شکفت حقا
که همه وقت ضابطه محبت و رابطه مودت نسبت بجناب ام بمقام استحکام معطوف و مصروف
بوده است و هرگز نقص و اختلال قانون و قواعد احوال آن ممکن نبوده و نخواهد بود ملاذا
بنده نوازا هرگز سخن ارباب غرض گوش نکردم و از جانب احباب فراموش نکردم چون
غرض اخلاص من بود بر دعا اختصار نمود ظلال دولت و اقبال و جاه و عز و شرف بعین ان
حضرت ابد مخلد باد اگرچه این سفر موجب فواید بسیار است اما جمعی دوستان که دیده
بخدیده و دل محبت کشیده ایشان از پرتو جمال روشن و از دولت وصال گلشن آنست
در آتش فراق در سوز شوق اشتیاق میسوزد و میگوید کو سینه برده صفا خواهی رفت
با کعبه روان ره خدا خواهی رفت کعبه سر کوی تو است ای یار عزیز تو کعبه گذاشته

کجا بخواهد رفت اما چون همت در هوای این نیت پرواز آمده و مرغان قفس
عراق و طوطیان حجرهٔ اشتیاق چه یارای آنکه در دفع این نیت بال گشایند و آغاز
عرض حال نمایند خواهی دل بخند بوصل شادان میکن خواهی زغم هجر پریشان میکن
ما را چه زبان آن که بپند تو دهیم هر چیز که خاطرت کشد آن میکن مرادات و منویات
و مقصودات احوای مجمل بار بالغه و آر الامجار الفاظ مترادفه حمد و ثنا سپاس و ستایش
تابان و درخشان، روشن و هویدا، وزیر و مشیر، معاونت و مظاهرت، فضل و مرتبت
ارشاد و هدایت، رفق و مدارا، خواطر و ضمایر، غایت و کنه، مغایرت و تمرد، درود
و سلام، پرستش و تحیت، اتباع و اشیاع، شکوه و مهابت، اوهام و افهام، مباح
و باطل، الهال و اهمال، تساهل و تغافل، تحمل و مهل، ایجاز و اختصار، انعطاف و معدلت
تقریر و ایضاح، انعام و احسان، حمایت و رعایت، ظفر و نصرت، لوا و رایت
اسم و صیت، استمرار و اطراد، طاعت و عبودیت، آفاق و اقطار، شایع و مبسوط
خوض و شروع، فرح و بسط، آسوده و مرفه، امن و فراغت، متابعت و مشایعت
توالد و تناسل، خیرات و حسنات، فضایل و مناقب، عدل و رافت، مودت و خلت
محاسن و مفاخر، عز و شرف، مخایل و دلایل، فر و بها، زیب و زینت، امانی
و آمال، تعهد و تمهد، تکلف و تنوق، اهتزاز و استبشار، سکون و استقامت
هواخواهی و اخلاص، تامل و تفکر، حکمت و موعظت، حذاقت و مهارت، انشاآت
و رسوم، امت و ملت، میل و شعف، تخلف و تقاعد، ارکان و عمد، استوار
و محکم، اطراف و حواشی، تمتع و برخورداری، ایضاح و تفهیم، فواید و منافع، مفاخرت
و مباهات، عدل و رحمت، اخلاق مرضی و عادات محمود، رسوم طاعت و آداب
عبودیت، حسن صورت و لطف سیرت، نیکوصورت و مقبول شکل، موشح

مطلب
الفاظ مترادفه که جهت زینت کلام میآورند

زوال

زوال و شرف انتقال، تایید آسمانی و سعادت جاودانی، نور عقل و دانش خرد
غوامض اسرار و بواطن اخبار، دفع خصم و قمع دشمن، ملاحت لهجه و حلاوت گفتار، لمحه
نور و رخشت حضور، جراحت دل و خدشهٔ ضمیر، قضای آسمانی و تشبیب یزدانی، سعادات
ابدی و عنایات ازلی، کعبهٔ دل و قبلهٔ جان، خبث ضمیر و مکر طبیع، معرض تضییع و حیز اهمال
قایم پیشه و موافق کسب، کفایت مهمات و تمشیت اشغال، وجه مدارک و طریق
اثر تغیر و نشان غم، غره مبارک و غرهٔ همایون، حقارت قدر و خست منزل
موافق عواطف و مؤالف عوارف، موضع اصطلاح و محل اصطناع، تقلب احوال و تحیر
حوادث، نفاق و شقاق، عصیان دولت و کفران نعمت، تسخیر و تدمیر، قبضهٔ اقتدار
و ربقهٔ اختیار، ورطهٔ بلا و غوطهٔ فنا، زاد و آن بیابان و پرورده آن ریگستان
انواع انعام و اصناف اکرام، نفور و تنگنش، رفع این تهمت و دفع این مظنه
نصاب کامل و حظ وافر، در غایت دقت و نهایت حذاقت، خواری و احتقار
ذلت و هوان، جرح و تفسیل، تسلب و تقلب، حراست و محافظت، منهدم
و مندرس، طایر اندیشه در مجال طیران، و سایر کار از امکان سیران، اسیر
و غارت، کوی ناهموار و عقبهای دشوار، الجا و غنیمت، قبضهٔ اقتدار و ربقهٔ انقیاد
عظایم قبایح و کرایم صنایع، رسوم رزم آزمایی و قانون نبرد آرایی، از بحر قطره
و از آفتاب ذره، استادگان درگاه و ملازمان بارگاه، اعتباری جمیع و انتباهی شامخ
محفوظ و ملحوظ، مستوحش و متوهم، کفایت کاردانی و کیاست دوراندیشی، وقت فرصت
و زمان مجال، بشارات عظیم و فوزی جسیم، الحاح و اقتراح، بانی علا و مجد جلیل
طلیعت همراهی و کرامت همسفری، محسود اقران و مغبوط عظما، انتظام و انتظام
قهر و قسر، وبال دنیا و نکال آخرت، مقابل و مماثل، بدستور اول و قاعدهٔ مقرر

استرداد امانت و باز سپردن ودیعت واضح و مبرهن لایح و هویدا بهیچ وجه نهی منتفع و ممتنع **خطبهٔ قبالهٔ سلاطین** الحمد لله السلطان العادل المالک الکریم الذی احل البیع والشری لاهل الاسلام وحرم الغصب والربوا علی الخواص والعوام والصلوة والسلام علی اشرف الانام محمد وآله الطاهرین الفخام وعترته المعصومین الکرام وبعد

الحمد لله السلطان العادل الذی رفع لواء السلطنة النبویة لمحمد الذی محمد سید الاولین والآخرین والصلوة والسلام علی نظام الدین احمد وآله الطاهرین وعترته المعصومین الی یوم الدین وبعد افتتاح سخن آن به که کنند اهل ادراک ثنای مالک الملک خدای متعال پادشاهی که به سراپردهٔ قدرتش نرسد از ازل تا ابد وصمت و نقصان زوال حمد و سپاس سعادت اساس و شکر و ستایش بقیاس حضرت پادشاهی را سزاست که نسل انسان را شرف کرامت ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات مشرف ساخت و ارباب دین و دولت و اصحاب ملک و ملت را بکمال فضیلت وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا برگزید و در هر دو سرا بلند و ارجمند گردانید و صلوات نامیات و تحف تحیات سامیات نثار بارگاه معلای خواجه کائنات و خلاصهٔ موجودات ناظم مجموعهٔ دیوان جلالت صاحب فوقهٔ ایوان رسالت شاه مسند اصطفی ابوالقاسم محمد مصطفی و آل کبیر النوال کثیر الفضال او صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین اما بعد ماحصل ارقام این مکتوب آنست و فایدهٔ حصول محصولات این مکتوب مرغوب خلافت که بعد از صدور و رود حکم جهان مطاع آفتاب ارتفاع این دعاگوی قدیم باخلاص و اختصاص در باب ... و ... موضع فلان قرار تقویم امنا بعد فروختم بوکالت فلان نواب کامیاب عالی رکاب اشرف اقدس ارفع عدل اعلی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی کافة العالمین

بر وجه عدالت و صیانت بجانب سعادت فلان و او نیز بخرید از این دعاگوی دوام دولت قاهره ابد مقرون همگی و تمامی ... موصوفه که عبارتست از فلان موضع که مستجمع است از تحدید و توصیف لغایة الشهرة ونهایة المعرفة واتحاد الاسم محل الوقوع با توابع و لواحق شرعیه سیما مر و مدخل و مضافات و منسوبات و ملحقات و ده که و مزرعه باغات و انهار و جداول و قنوات و مجاری و اراضی و شرب و ... و سایر المنضمات المقدر بحصة الشایعة بثمن مبلغ فلان مبایعه صحیحه شرعیه مشتمله بایجاب و قبول بر تمکین جمیع متممات و مصححات عقد جمیع مسطور والسوم تمامی مبیع مسطور بموجب مبایعه مزبوره حق و ملک مشتری مزبور است وضمان الدرک ... من علیه شرعا محمد خروج المبیع مستحقا للغیر من بایع مشتری و کان ذلک فی شهر فلان **توبه نامه** الحمد لله الذی امر عباده بالتوبة فی فصل الخطاب و جعلها وسیلة لوصول المؤمنین الا جزیل الثواب والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد الذی تفاخر لعبودیته و آله امناء الملک الوهاب و شفعاء یوم الحساب و بعد چون بحکم کلام متعال حضرت جل جلاله آیه ان تتوبوا الی کفر الهم فیض صلاح دو فوز خیر و فلاح منوط و موقوف بر امتثال احکام و رجوع از ارتکاب سیئات و مناهی است و چون ید قدرت حضرت کریم غفار خواهد که ابواب دولت داری بر روی بندهٔ نیازمند از بنده کنه کار پریشان روزگار که بواسطه هوای نفسانی دست و دامن مناهی زده و باش بگل عصیان و نافرمانی فرو رفته باشد نماید که هاتف قدسی بعوارف لا تیأسوا من روح الله بعبدی فرح فزای آیهٔ کریمه یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا قرع سمع او نماید و بگوش هوش او رساند که چند باشی ز معاصی هرکش توبه هم بهر دیت بخش لا انک و ارتیاب او را افتتاح از ابواب لازم و انعطاف عنان عزیمت بصوب صواب ثواب واجب و متحتم است

شابرین در تاریخ فلان توفیق الهی و تایید نامتناهی رفیق حال فلان بن فلان
شد و اورا از خواب غفلت بیدار و از مستی جهالت هشیار ساخته خبیرا و آگاه گردانید
و بمضمون آیت هدایت مشحون قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا موفق گشته دست اعتصام بعروة
الوثقی کلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له زد و خود را از گرداب عصیان
بساحل نجات استغفر الله و اتوب الیه رسانید و نادم و پشیمان گشت
و از روی خضوع و خشوع از جمیع مناهی و امور نامشروعه توبه کرد و بصفای طویت
بدان جازم گشت که بقیة العمر گرد دواعی ذمیمه سیما دزدی و قتل مسلمانان
بناحق و شرب خمر بلکه جمیع مست کننده ها نگردد و در عقود سنیه ماضیه کوشیده لوازم
غفران الهی مطالبت نماید و برطبق توبه قسم بذات الله تعالی و صفاته العلیا یاد نموده
امید که حضرت عزت اورا در آن نیت ثابت قدم و راسخ دم گرداننده توبه
تا بپایان کرامت فرماید آمین والختم بالصلوة علی محمد و آله الطاهرین و کان ذلک
فی شهر فلان **خطبه قباله فضلا در علم عقائد** الحمد لله الغنی الذی شرف الانسان بالمعقولات
والمنقولات و خصهم بالتصورات والتصدیقات و جعل الشرعیات حجة قاطعة
فی المعاملات والمعاقدات و اوضح لهم مکنونات المکتوبات بالآیات والبینات
والصلوة الزاکیات والتحیات النامیات علی محمد المصطفی سید السادات
وخیر البریات و آله و اولاده المعصومین ما دامت السموات العالیات و بعد مضمون
مفهوم این کتاب شرعی و مکنون این خطاب دینی منجز و مشعر است بذکر و بیان
آنکه در زمان میمون و اوان همایون و سعادت مقرون بفروخت فلان ابن فلان
مراد از تحریر کلام آنست که بولایت ابوت قرة العین خود نتیجة الصواب

فلان و بفروخت والدش رقوف نصاب فلان بجانب فلان و او نیز بخرید از و
تمامی فلان حصه را بایع بیع شرعیه بثمن مبلغ فلان مبایعه صحیحه شرعیه مستجمعه جمیع ما یتوقف
علیه صحة المبایعة من الایجاب والقبول والتسلیم والقبض والاقباض فی الثمن والمثمن
و حصول الرؤیة المعتبرة و تفرق الابدان من موطن العقد بالتراضی والنفاذ و بحیث لازم
البیع و سقط الخیار و معترف شد ولی بایع که بیع مزبور صحیح و شرعیست و حالیا بالغبطة
والمصلحة والمعرفة لابنه الصغیر بیع مذکور شود و اگر بعد ذلک بخلاف مسطور دعوی نماید باطل
خواهد شد **تمسک مضاربه** مبلغ سه هزار دینار تبریزی از مال فلان بفلان رسید
که در مدت معین خرید و فروخت نماید و آنچه حضرت حق سبحانه و تعالی کرامت فرماید
بعد از وضع المال الاصل منهما بالمناصفه قسمت شود **خطبه قباله نکاح** حمد بی حد و سپاس بی عد
سزاوار ذاتی است که از کمال مرحمت منهاجیت قلوب عباد الفت [illegible] نهاد و انواع
امتزاج و ازدواج بید قدرت و وحدانیت بر روی جمیع موجودات گشاده و سلام
و صلوات نامحدود و درود و تحیات نامعدود رسولی را لایق است که مجمع کاینات و کافه
موجودات را بعالم عرفان و طریق مستقیم ایقان هدایت نمود و آل بیمثال او که خلاصه
موجودات و شافع روز عرصات اند اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء الراضین
المرضیین بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک والسلام علیهم و علی ارواحهم و
اجسادهم و رحمة الله و برکاته **ایضا خطبه قباله نکاح** الحمد لله الذی شرع النکاح لبقاء نوع
البشر و تکثیر اشخاصه و حرم السفاح لحفظ الانسان و دفع الضرر و تمیز اولاده والصلوة
والسلام علی مبین منهاج الحق محمد کان علی ملة ابراهیم حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین
و آله المعصومین عن الزلل والخطاء المتیمن فی انسابهم الذبیح الله اسمعیل و هداة الامم الی الیوم

الدین وبعد فقد اتفق فی احسن الساعات ووقع فی اشرف الاوقات مناکحه شرعیه
ومعاقده دینیه بین وکیل المنصوب شرعا من قبل علیاحضرت العفیفة المحترمة المکرمة
البالغة الباکرة الرشیده زبدة المخدرات الطاهرات قدوة المکرمات الزاکیات السامیة
فلانه بنت الحضرة العلیه ذی المکرمة والاقبال فلان وبین الوکیل الشرعی من جانب
خلف اعاظم الوزرا ونخل افاخم السعدا ذی العز والسعادة والدین والدولة والدنیا
والعز والتمکین میرزا اسمعیل والوکیل المحضرت ابوه الرفیع المکان والده
عظیم الشان ملاذ اعاظم الوزرا فی العجم ملجا افاخم الاهالی بین الامم دستور قوانین
الحساب مضامین ارقامه الشریفه وزبور معاقد الاحتساب لرفع الجور والاعتساف
فحاوی منشآته المنیفه آصف الزمان بالمرتبه والاستحقاق مرجع الاکابر الاوان لوفور
المکرمة [illegible] ق رفیعا فی درجات الوزارة والعز والاجلال امیر ابراهیم علی صداق
معین من الابریشم الاصفر والابیض اللاهجی مقداره الف مثقال و نصفه تقوم
مائه تومان تبریزی من الاشرفی الجاری فی زمان العقد المبارک ما یتعین دینار تبریزی
وبمقدار الاشرفی الجاری فی زمان ربع المثقال المتعارف من الصرافین فی الیراق
وخمسة آلاف من الاشرفیات المزبور مساوی المبیع المزبور المعین الرافع لجهالة المهر
المسفور مناکحه شرعیه مشتمله علی الایجاب والقبول الجاری فی الخطاب بلا فصل وهو
فصل الخطاب الخالی من الشرور والقصور عند اولی الالباب و اتفق الله المبارک
فی لیلة الجمعه رابع شهر فلان **قبالة اعترافات** الحمد لولیه والصلوة علی نبیه محمد وآله
الطاهرین وبعد غرض از تحریر این حروف شرعیه وباعث بر تسطیر این سطور ملیه
آنکه اعتراف صحیح شرعی مسبوق برجوع عما یجوز الرجوع مقرون برضا ورغبت تمام بلا شائبه

اکراه

اکراه واجبار صادر شد از مسماة فلانه بنت فلانه بعد حصول معرفتها بوجه تعقید
شرعا آنکه جمیع آنچه بدو منسوب باشند و نسبت کنند وحسب ظاهر از صنوف اموال
وفنون املاک او بعد نماید وآنچه بعد از فوت زوج او بارث شرعی علی ما فرض
الله بدو رسیده از عقارات از خانه وباغچه وغیر ذلک واز منقولات از نقد
وامتعه واجناس وفرش واوانی وظروف ومالیه وغیره وهر آنچه بر آن اسم
ملکیت ومالیت اطلاق کنند حتی الاثواب الملبوسه وغیرها حق وصداق وملک طلق
فرزند اصلی او فلان وفلانست وحقیقت از حقوق او و ملکیت از املاک او ومن بعد
مقره مزبوره را در آنها بوجه من الوجوه حقی ونصیبی ونزاعی نیست واین اعتراف
صادر شده از مستند آنچه نیست که مستند است بمصالحه صحیحه شرعیه بصیغه عربیه
که میانه وکیل مقره ومقر له جاری و واقع گشته در عوض مبلغ معلوم معین مقبوض
وکان ذلک فی غره شهر فلان **صورت وکالتنامه** وکیل نایب مناب شرعی خود گردانید
رفعت پناه فلان ولد فلان غلام خاصه شریفه تا بین رفعت ومعالی پناه فلان
رفعت وعزت پناه فلان را در باب گذرانیدن تنخواه مواجب سنواة او که از محل
بد نموجب باز گشت شده وآنچه لازمه وکالتست قیام واقدام بآن وایصال
ماخوذ بسوی موکل خود توکیلا صحیحا شرعیا تحریرا فی شهر فلان من شهور سنه فلان
مقصد اصلی از ترکیب این وثیقه شرعیه آنست مقصد اصلی از تحریر این
خطاب آنست مقصود از تحریر این کتاب آنست غرض از عرض این مقال آنست
آزادنامه الحمد لله الملک المعبود والمالک لرقاب کل الموجود وهو الذی اعتق بنوال
رحمته العباد والمذنبین من ماردات الوقود ونجی الخلایق الی دار الخلود والصلوة والسلام
علی نبیه سید المرسلین محمد المبعوث الیوم الموعود اما بعد سبب تحریر این محرر صحیح

و باعث بر ترقیم این آزادنامهٔ شرعی آنست که حاضر شد در عالی مجلس شرع شریف
حضرت فلان قربةً الی الله وطلباً لمرضاته یوم لا ینفع مالٌ ولا بنونَ الّا مَن اتی
الله بقلبٍ سلیم وامتثالاً لقوله صلی الله علیه وآله من اعتق رقبةً مومنةً اعتق
الله تعالی بکل عضوٍ منها عضواً من النار حرّ و آزاد نمود بصیغهٔ صحیحهٔ معتبرهٔ شرعیه از مال
خود یکنفر غلام یا کنیز فلان نام سفید فام ملقّب بالماس کرجی الاصل میش چشم پیوسته
ابرو بیست ساله تقریباً اکنون فلان مذکور حرّ و آزاد است کسایر الاحرار هر جا
که خواهد رود و کسی را جهت مملوکیت برو دعوی نیست و حضرت فلان معتق مزبور
و جمیع فرزندان او ذکوراً و اناثاً حرّ و آزادند کسایر الاحرار منهم ما لهم وعلیهم
ما علیهم **قبالجات مبایعه** سپاس بی قیاس حضرت مالک الملکی را که عرصهٔ مزرعهٔ غبرا
و حدیقهٔ معمورهٔ خضرا قطعه‌ایست از مزارع کثیر المنافع او مجاری کرات شعار ذی
منجره که بر روی فلک اخضر کشیده و جوی از چشمه سار کثیر الانهار اکرام او وجلوات
نامیات بر رسولی که وثیقهٔ ملکیت انسان را بتوقیع من احسن ارضاً فهی له مسجّل
گردانید و عمارت کشت زار فاخرهٔ الدنیا مزرعة الآخرة را بزلال سلسال شرع
معمور و مکمّل ساخت والصلوة والسلام علیه وآله وعترته اجمعین **نامه بیکی از علما**
از نسیم عنبر شمیم این گلستان نگارستان که بلبل هزار داستان شریعت غرا
در آن نغمات حقیقت سمات می سراید و از شمیم عنبر نسیم این بستان بهارستان
نشان که از خامهٔ عنبر شمامهٔ خادمان منیع المکان رفیع الشان ملت بیضا
سجده کشای عرایس افکار ابکار و پرده نمای مخدرات افکار دو کار ندا صورت
تصورات طریقت آیات زاید را بچه این مقال شرعی المآل و فاتحهٔ این حال
دینی المنوال بمشام قایل و مستمع میرسد که قیام شرعی واقدام مرعی نمود وکیل

شفاهی

شفاهی علیا جناب عصمت مآب عفت آیات صفوة المخدرات المسماة فلانه
بنت حضرت رفعت و معالی پناه فلان وبالفروخت بعزت مآب فلان واو نیز خرید
از وی بعقد صحیح شرعی همگی دو دانگ مشاع از کل مزرعهٔ موسومه ببهرام آباد مستغنی
از ذکر حد و وصف با جمیع توابع ولواحق و مجاری و اراضی و قنوات و آبار و غیر ذلک
و شرب و مشارب بمبلغ یکصد تومان تبریزی مبایعهٔ صحیحهٔ شرعیه ممیه و معاقدهٔ ملیه
ذمیه مرعیه مشتمله جمله ما یتوقف علیه صحة المبایعة الایجاب والقبول والتسلیم والتسلم
والقبض والاقباض فی الثمن والمثمن وتفرق الابدان من موطن العقد وحصول
رؤیة المرة وجمیع المتممات والمصححات و معترف شد موکلهٔ مزبوره بصحت مبایعه
مسطوره و آنکه عالمه بالغبن الفاحش والافحش وان کانت مشتملةً علی المراتب
العالیه معین ثمن مزبوره نموده والیوم تمامی مبیع حق و ملک مشتری مزبور است
و او راست تصرف مالکانه در آن بهر طریق که خواهد و اراده نماید کتصرف الملاک
فی املاکهم و بعد ذلک بخلاف المسطور دعوی نماید باطل خواهد بود و عقد مبایعهٔ مسطوره
مسبوق است بعقد اجارهٔ شرعیه جاریه بینهما وارده بر مبیع مسطوره مدت نود
سال هلالی بمبلغ معین معلوم مقبوض در مجلس و ضمان الدرک علی من علیه شرعاً
عیناً و منفعةً عند خروج المبیع المتاجر مستحقاً لما نالاز ما جاز ما شرعیا وکان ذلک
فی شهر فلان سنه   تحفه دعای که از استماع آن ساکنان ملاء اعلی
مدهوش و نثر ثنای که از زمزمهٔ آن مستشیان اوج سما در جوش و خروش آیند
نثار مجلس سامی و محفل گرامی عالیحضرت متعالی منزلت خلاصهٔ دودمان فلان مکرما
جواب مکتوب هما همایون فال یعنی نامهٔ مشکین خط عنبرین خال که از طرف آن
نیکو خصال پسندیده فعال مهد عصمت و اجلال سمت تحریر یافته بود در اسعد

ساعات و اشرف اوقات بمطالعه آن فایز گردید چون منشور رسالت قدوات
شریفه و مبنی بر صحت مزاج لطیفه که کلال و ملالی دوری و مفارقت را از آئینه
ضمیر محو نموده نهایت مسرت و ابتهاج رخ نمود الهی وجه فایض الجود آن
بلقیس مکان مریم نشان ستاره زمان از نگاره دوران در حفظ حفظ
ملک منان بوده از جویبار فیوضات نامتناهی فیاض ازل سرسبز و ریان باد
برب العباد یکی از چه خجسته صحیفه که رایحه مفاوضه سامیه نامیه از جانب علیا
حضرت مریم سیرت خدیجه مرتبت آسیه رتبت بلقیس منزلت فاطمه رافت
و فرشته خصلت برگزیده اطوار والده معظمه بمشام جان رسید حقا و بقوه الله
که جان روان از امر تازه و فرحی بی اندازه بخشید امید که همواره
علیا حضرت برگزیده خصلت فاطمه صورت مریم سیرت آسیه رتبت بلقیس منزلت
نیکو فطرت عصمت و عفت پناه طهارت و خدارت دستگاه خدیجة الزمانی
فاطمة الدورانی دعوات بلاغات ابلاغ و ارسال داشته بدین و الملهی از حوادث
زمان بوجود شریف اش مسرور باد ذات قدسیه صفات علیا جناب ستوده
آداب رفیعه منزلت سامیه رتبت حوا سیرت حور سریرت خورشید رفعت ملایکه
طینت کروبی عصمت فرشته خصلت عصمت و عفت پناه خدارت و طهارت دستگاه
بلقیس عهد و الزمان از جمیع عوارضات دوران در مهد عصمت ملک منان
مستور و محفوظ بوده نیل ملاقات شریفه علی احسن الوجوه روزی گرداد بعد از طی — مضمون
و اداء الدعا منهی رای عزت پیرا میدارد که مسوده کتابت منشی نیروان مادام که شماخی — مطلب
قلل سموات با انوار خورشید تابان و اضواء عساکر اختران از آن سو تکی وارد
ساعات حضور عظیم الحبور با انوار فتوحات غیبی و فیوضات الهی مستغنی

دارد

و مستنیر باد بعد از طی مراتب دعا و نشر مراسم ولا مشهود رای مهر ضیای مودت
اقتضا میکرد اند که محبت نامه نامی و رقعه گرامی که درین وقت بوساطت رفعت
پناه محمود آقا سمت ارسال یافته بود در احسن اوقات شرف وصول پذیرفته مسرت
بخش خاطر مشتاق شد و چون مضامین دوستی آمیزش جامع محتوی بر سلامت ذات
قدسی صفات ملک ملکات بود نهایت انبساط و سرور روی نمود امید که همیشه بسلامت
بوده دوستکام باشند و اشعار دوستی آداب اگر در انجمن در خصوص مراعات جانب
عزیزی شده بود چه گنجایش دارد و یقین بخوبی که بر دوست ظاهر است آنچه از ایادی
قاصره بر آید تقصیر نخواهد نمود و در باب کتابها که توجه مبذول و اوقات شریف — مطلب در باب تحصیل کتب
تحصیل آن مصروف داشته اند هر گاه بسهولت و آسانی دست بهم دهد باعث
تصدیع دوستان و تحمیل محبت نکرده خوب و مرغوب والا از آن تضییع وقت
آنکو زینت و طریقه انیقه محبت و وداد مقتضی آنست که تا زمان دریافت
ملاقات علی التواتر باخبار ساره سلامت ذات با برکات و اعلام هرگونه مهمات
مسرور سازند باقی عمرتان از هر جهت افزون باد

نامه دیگر در مبایعه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی احل البیع والشری و حرم الغصب و الربوا و الصلوة و السلام علی خاتم الانبیاء محمد و عترته الائمة الاولیاء
و بعد باعث بر ترقیم این ارقام شریعت فرجام خجسته نظام ذکر و بیان این مرام است که
علیا جناب طهارت مآب عصمت و عفت و نظافت پناه زهادت و صفوت دستگاه
المخدره المستوره المسماة فلانه بنت المرحوم فلان غفر له طائعة راغبة مختارة و نجت بالمبایعة
لازمة شرعیه بجناب ستوده آداب حمیده صفات نجابت و رفعت و معالی پناه عزت و دولت

وکالت دستگاه مشیخة الاعیان والاماثل طایف بیت الله الحرام زایر مدینه علیه السلام
حاجی فلان وکیل خریدار مشتری موی الیه او بعقدی معتبر در شرع انور کلا او طرفین
همگی و تمامی عرصه و اعیان کل یک باب دستگاه کامل از مجموع یک دربایع [illegible] و مشتهر
مشهور بفلان واقع در فلان موضع [illegible] الحدید و توصیف لغایة المشهوره مع عمارات
متصله بآن و سایر ملحقات شرعیه و ممر و مدخل و مشرب تابعه و غیر ذلک مما
یتعلق بها شرعا من القدیم الی الآن بعد از الحجة الثانیة المزبوره بمبلغ [illegible] تومان
هزار دینار تبریزی فضی جاری در معاملات مبایعه صحیحه شرعیه شامله تمام شرایط
وارکان خالیه از مفاسد و بطلان مسبوقه بعقد اجاره شرعیه جاریه بین الطرفین
وارده بر مال تقبل الاجاره از مبیع مزبور در مدت نه سال تمام بمبلغ [illegible] هزار دینار [illegible]
مواجره صحیحه شرعیه و ضمان الدرک الشرعی علیها عند خروج المبیع المزبور کلا او بعضا مستحقا
او شفعه مستحقا للغیر ضمانا لازما شرعیا بعد ذلک مصالحه شرعیه نمود بایعه مذکوره با مشتری
مشار الیه از هر حقی و بهره و نصیبی و استحقاقی و دعوی که او را [illegible] در تمامی مبیع [illegible]
بهر جهت از جهات شرعیه و بهر علت از علل اسلامیه سیما لعلت غبن فاحش و افحش
و مراتبه عالیه آن بمبلغ سه هزار دینار تبریزی موصوف که با انضمام ثمن و مال الاجاره
مجموع مبلغ [illegible] تبریزی فضه است بالتمام والکمال بتصرف جناب مشتری مشار الیه
واصل و عاید گردیده بایعه مزبوره شده [illegible] شرعی نموده و صیغ شرعیه بعربیه و فارسیه
جریان یافت والیوم حسب المسطور قطع تعلق و ازاله حقوق بایعه مزبوره از تمامی مبیع مزبور
شده و بحقیقت مشتری مشار الیه مستقر گردیده اوراست تصرفات مالکانه در آن
کتصرف الملاک فی املاکهم و بوجوه لازمه شرعیه [illegible] لازم [illegible] بایعه که اگر کاشف
فساد مراتب مزبوره بظهور رسد از عهده مثل نقود مزبوره و اجرت المثل ایام

تصرف

مکاتیب سلطنتی

تصرف مشتری و آنچه او صرف اعیان مبیع نموده بیرون آید و صیغه گفته شد
و اگر من بعد [illegible] دعوی نماید باطل و عاطل است و حرر ذلک فی تاریخ شهر [illegible] فلان

کتابت نواب گیتی پناه سلیم

تا شاهدان ازهار ریاض چمن زار ابداع در نشو و نما باشند نهال
دولت و اقبال آن دوحه حدیقه عظمت و اجلال از منهال سلسال عنایت واهب متعال سرسبز
و ریان باد مراتب روابط اتحاد مقتضی آنست که طی تکلفات رسمی نموده هر دم آیینه
خورشید در آیینه ضمیر انور آن برادر با جان برابر جلوه داده خاموشی زبان حال و ناطقه
[illegible] شاید زبان نامه نیاز نویسیم که مگر خورسند شود دل که با و در [illegible] لهذا چون
مسموع شد که بنا بر سفارش این محب تقصیرات سلاطین عظام دکن بعفو مقرون
ساخته مورد توجه و التفات فرموده الحال ایشان که در اینجانب بوده مرخص
گردانیده رفعت پناه اخلاص شعار قاسم بیگ سپهسالار مازندران که از [illegible]
قدیم الخدمت این دودمان است فرستادیم که بوسیله این صحیفه محبت طراز سعادت ملازمت
مستسعد گردانیده حقایق حالات اینجانب بعرض مقدس رساند و بعد از آن رخصت
یافته روانه دکن شود تا سلاطین مذکور را از باده [illegible] رضاجویی و اخلاص [illegible]
و خدمات آن نهال چمن آرای دولت و اقبال تحریص و ترغیب نماید هر چو آنست
که پیوسته شیوه مرضیه عنایت و التفات نسبت بسلاطین مذکور منظور دارند که [illegible] بهار
مستعار اهل نظر اولوا الابصار خصوصا پادشاهان ذوی الاقتدار اعتبار نیست
که بعد از اطاعت [illegible] در مقام رفاهیت نباشند هر چند طبع سلیم آن برادر [illegible]
که بصفات مستحسنه آراسته است رفاه حال عباد الله را مرغوب است و در این مواد
محتاج بسفارش نیست غایتش از فرط محبت هر چه از مقوله خواهش بخاطر رسد [illegible]
مذکور [illegible] ترقیم میسازد ترصد آنکه بعد از تقبیل بساط گردون مناط ارجمند
[illegible]

مشار الیه مبذول فرمایند که زهره روانهٔ آفتاب گردد و پیوسته اختر مطلب

اجلال از افق اقبال طالع باد

اسباب حصول

مرادات [illegible] علی اسرع الحال [illegible] باید [illegible]

بیمن اقبال [illegible] مقرون بحصول [illegible]

الٰهی تا خامهٔ نقاش [illegible]

نوبهار [illegible] نقش ونگار [illegible]

رخسار لاله رخان نگارش نقاش [illegible]

[illegible]

روزگار نقش هستی آن را [illegible]

[illegible] زندگانی جاوید [illegible]

[illegible]

همواره [illegible]

[illegible]

[illegible]

مضمون نامه‌ای که صحیفه دانش و کمال الفت [illegible] رفته بود

گرامی آن نور حدیقه [illegible] نخل ارومند [illegible] بحر [illegible] افزوده از

ناصیه [illegible] افضال و الفت و عنایت [illegible] بهجت [illegible] حاصل آمده

ضیای ناصره [illegible] که از منشکاه الفت [illegible] افکنده [illegible]

کتابت [illegible] اوقات [illegible] مشمول توفیقات [illegible]

در [illegible] ساعات [illegible] آن نامه معروف [illegible] امید [illegible] بخشند

آن صحیفه [illegible] و حضور [illegible] حصول [illegible] تمنای [illegible]

[illegible] منظور نظر [illegible] رفیعه [illegible] از جمیع [illegible]

[illegible] صفات [illegible] خلقت [illegible] والقص

[illegible] طینت [illegible] ملفوظ [illegible] نامه گرامی [illegible] لطف

[illegible] الکریم [illegible] و محفوظ [illegible] الانواع

در [illegible] العظیم [illegible] و [illegible] اعتدال المزاج [illegible] اوقات

[illegible] التفات [illegible] و [illegible]

و [illegible] تحقیق [illegible] خواطر [illegible] لطف و شفقت [illegible]

و ابتهاج [illegible] خلوص [illegible] و ضمایر [illegible] لطف [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] و حضارت [illegible] حقیق [illegible] خواطر [illegible]

[illegible] و [illegible] برکات [illegible]

امید که [illegible] حضور [illegible] تحقیق [illegible]

و ابتهاج [illegible] مخلصان [illegible]

[illegible] دلنواز [illegible] ارزانی [illegible]

[illegible] و شرف [illegible]

ملطف نامه [illegible] لطف [illegible] رواج [illegible]

[illegible] که از [illegible] شفقت [illegible] صفات

[illegible] مسکن [illegible] امید [illegible]

[illegible] جان [illegible] توفیق [illegible]

[illegible] اوقات [illegible] طول [illegible] مقصد [illegible]

[illegible] امید که

[illegible] لازم [illegible]

[illegible] در حفظ و [illegible]

[illegible] الاعزاز [illegible] الایام [illegible]

[illegible] مکروه و ملال [illegible] مقصود محفوظ و [illegible]

بسعادت و اقبال ابدی [illegible]

[illegible] القرآن و [illegible]

[illegible] نزد [illegible] بعدازاین [illegible]

[illegible] خورشید [illegible]

[illegible] ذات [illegible]

[illegible] الحقائق [illegible]

[illegible] مطالعه [illegible]

ممنوع و دانسته [illegible] الحساب [illegible] مفتاح [illegible]

[illegible] لازم [illegible]

[illegible]

گزارش [illegible] مطلب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والحمد لله رب العالمین … فصل [illegible]

[illegible]

تجرد این فرقه الخصائص [illegible]

بوسیله ارجاع [illegible] بالکمالات [illegible]

ومفاوضات [illegible] صداقت توام میکرد [illegible]

بحکم الامم [illegible] نظام [illegible]

بکاینات [illegible]

ارجمند [illegible] حضرت [illegible]

دوز [illegible] والاحترام

۱۰۲

[illegible]

قباله مبایعه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی احل البیع والشری وحرم الغصب والربوا والصلوة والسلام علی اشرف المرسلین محمد وعترته المعصومین واصحابه المنتجبین

وبعد سبب تحریر این کلمات شرعیة الآیات وصحیحة الدلالات آنکه حاضر شد عالیحضرت سامی رتبت رفیع منزلت عزت و عوالی دستگاه سلالة النجباء عز الاوحدی فلان وکیل شرعی عالیحضرت سامی رتبت رفیع منزلت ستوده خصلت معالی منقبت مستغنی الالقاب والاوصاف والد ماجد شریف خلف الصدق مرحمت و غفران پناه فلان ثانیاً واز روی رشد و صلاح و رغبت تام بلا شائبه اکراه و اجبار و وکالة ثابته والد ماجد معظم الیه شرعیه بعقد صحیح شرعی لازم معمول علیه اسلامیه عالیحضرت ... ستوده خصلت حمیده فطرت نجابت ... و رفعت پناه متانت و عوالی دستگاه سلالة النجباء الکرام مستغنی الالقاب والاوصاف فلان خلف مرحمت و غفران پناه فلان و ایشان نیز فرزند

[illegible]

... مرقومه وارث سایر حقوق و دعاوی که عالیحضرت بایع مزبور ... ولقدر ... ارباب ... مسعود ... و فهمیده و عقود مزبوره ... صادر شده و ... مطلق عنه ... که مساوی ... مبلغ موصوف ... دفعةً واحده بالتمام ... و ... رسم القبالة و طریق العادة از ید عالیحضرت مشتری مزبور قبض و اخذ ... بالتمام بوجه شرعی ... ازکل و بعض مبیع مزبور ... بطریق ملکیت استحقاق ... عالیحضرت ... تصرفات مالکانه مستحقانه در کل و بعض آن کیف شاء واراد کتصرف الملاک فی املاکهم و ذوی الحقوق فی حقوقهم پس اگر بعد ذلک احدی بخلاف مسطور گفتگو نماید باطل و عاطل و از درجه اعتبار ساقط ... در حاله ... مندرج ... و بمقتضای جریان عقود مزبوره و اخذ نقود موصوفه و بموجب شرط ضمن العقد اللازم موکد

۱۵۴

در بوالهوس دلی ... [illegible]

[illegible]

از نفاق فلک و گردش اختر ریز
هدف ناوک ... [illegible] ریز

دم ... [illegible] از دهر ... [illegible]
از نقش ... [illegible] ریز

هم ... [illegible] میان ... [illegible] گشت
داغ دارا ز الم فرقت ... [illegible]

داغ محرومی ... [illegible]
... [illegible] ریز

[illegible]

۱۲۷

همه ... [illegible] احمد ... [illegible]
... [illegible] یوم ... [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]

... [illegible] دکان ... [illegible]
در ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

خوارزم و خراسان [illegible]

در تحت تصرف بندگان ماست و بسیط [illegible]

[illegible]

اطراف [illegible] و منقاد و فرمان روای [illegible]

آفاق اوامر و نواهی ما را گردن نهاده اند و گردن کشان جهان را به

آستان ما طاعت بر استاده اند زد [illegible] سپاه منت جهان را ز

فرق کلاه من است ملوک جهان صف زده بر درم بسیط زمین تنگ بر لشکرم روی

زمین حکم رانی کجاست که از جان ز منقاد فرمان ماست غرض از تمهید این مقدمات

[illegible]

[illegible]

جمع احباب ... رویت

درویت ... و ولدان ... ماکه تاریخ الوداع ... حاصل

ودر ... بنیکار ... رجوع ... الصوت والیقین ... ارکان

... الشمس ... والرجال ... ایمان ... خواجه ...

... خدمات ... بیان ...

انجا ... این طایفه ... الطبقه ... و علم ...

... که ... عقد ... و خیال آن راه

... معطوف ... نیابت و لالت ...

... اندازه ملک خراسانات ...

... آن رفت و آمد از جانبین است ...

... ارباب غرض خواه داران حدود ... واقع ...

... بانیان کرده اند و حکم فرستند که کار کنان ایشان ...

[illegible]

[illegible]

... با لورات داریده مکتوب که در محل وصول به عرض عتبه علیه ... درگاه عالی ...

... عظمت ...

... علی خان ... الی ...

... ابن ابن ... عبدالمؤمن خان در جواب ...

... جلال الدین محمد اکبر پادشاه ... عبدالمؤمن ...

... سلطنت ...

[illegible]

... از ... سلطان ... الدوله ...

... ارسال ...

... خدا ...

... رسول خدا ...

... ان ...

... و ... مجلس ...

... جلال الدین محمد اکبر پادشاه ...

... رسول ... تواب ... شاه اعتماد الدوله العلیه العالیه ...

... فرهاد خان قرایانلو ... از ممالک ... فرستادیم ...

... قاهره ... جون ... و سلطان و ... امرا ...

و سلاطین ... و سرداران ممالک ...

عرض ... شاه عالم پناه آوردند بعضی که سر از اطاعت و فرمانبرداری تافته بودند سرهای ایشان ...

... بیاد فنا دادیم و جمعی دیگر را ...

...

[illegible]

رسیده مقارن [illegible]

بعلت [illegible] از طرف [illegible]

[illegible]

اما [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر قتل فرموده بودند [illegible]

[illegible]

سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

کشته بود و همراهی ... [illegible]

افاده اند و مدتی او و ما و لایت ایشان ... [illegible]

روزگار را ... تخت سلطنت ... [illegible]

سلطنت و اجلال ... [illegible]

مسافت ... [illegible] ... ایشان لایق آنست ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

لطف ... سلطان ... [illegible]

نواب ... [illegible]

که ... اشرف ... [illegible]

از حوالی مشهد مقدس ... [illegible]

باستعجال تمام متوجه شدیم ... [illegible]

نصرت آیات ... ایشان رسید ... [illegible]

دستخطی که ... فرستاده ... ایشان روز یکشنبه ... [illegible]

الحرام سنة ... [illegible]

[illegible]

بنصرت و ظفر از رب خالق داور رشته لوای جهانگشای پادشاه فریدون فر مهر بار سکندر در جاه
آثار کسری و قیصر حاجب سریر افسر دارا حشمت نوشیروان خورشید منظر طراز کسوت فرمانروایی نگین خاتم
کشورکشایی آفتاب سپهر فلک جلالت شاه درخشان سپهر خلافت اعلا نحلی عالم آرا خسرو بلند قلعه کشایی
نخبه طالع همیون بخت فرازنده تخت پادشاه اعظم زبده سلاطین عرب و عجم قضا توان قدر قدرت
ستاره حشر مهر وقار زمان بر شه فلک تمکین ناصب رایات الفتح والظفر والتمکین علی مسند العدل والاحسان
جلال الدین شاه عباس لازالت رایات دولته مرفوعة الی قبة السماء و آیات شوکته مکتوبة علی صفحات
الافلاک در اهتزاز آمده مکتوب شوق آلود نجح که در خولا نوشته بودند رسیده و مضامین آن معلوم شد و از خاطر
عاطر مخفی نماند که مراجعت عساکر منصوره ما به جانب ولایت جام بنابر مصلحت واقع شد و در کتابت خود اکثر برادران
نوشته اند که مضمون این حدیث اشتر سیر فتح بجانب ما خواهد شد از مضمون حدیث شد است اکنون باید دولت
آن برادر آنست که در مشهد مقدس و آن نواحی بسیار توقف کنند چرا که بزرگان آن برادر در جام فتح ملک شده اند
و مزار شیخ جام و شاه قاسم انوار و بعض اعزه که در این دیار آسوده اند مقبولان زیارت گاه و این بخشی
محض دولت خود دانند که در این اصلاح غرضی نیست و خصوصیتی که با اهل معلوم خاطر شریف خواهد بود که اینجا
واقع بر سببی اغراض کلان آمده است بنابر این مضامین در بعضی تواریخ بنظر آمده بتحقیق و یقین دانند که
کار و بار تخواهان رسیده است و حق علیم و علام است که در سخنان اصلا که با عنایت امید است که زیادتی حقیقت معلوم
شود و بعد از یکدیگر مشرف شویم و خواهیم شد بر خاطر آن برادر پوشیده نماند که در مشهد مقدس چند کس که اکنون
بنابر مصلحت است نیاز برای جنگ و جدال آماده اند و در میان خراسان و ماوراء النهر سندی اند اکنون از آن ...
تعلق بکار زیان دار الحکومه و اگر بدین سخنان تصدیق نکنند سپاه تمام ما زخورده در حضور خود طلب نموده حقیقت
ذهنی را به تحقیق نمانند کم براستی یا دروغ دیگر آن دو نفر را اگر رخصت دهند علیحین ثواب خواهد بود کام سلطنت
مستدام باد [illegible]
رسید قاصد درج مشکناب آورد چه جان درج که درج از خوشاب آورد نامه همایون فالی که چون طایر فرخنده
بال از جانب عالیجناب سلطنت پناه شوکت و عظمت دستگاه حشمت و ابهت انتباه فریدون رایت سکندر ظهور ابهت
بهرام هیبت گردون شوکت نقاوه دودمان سلاطین خلاصه خاندان خواقین وارث سریر جمشید جلال مسند
کیخسرو تخت کیومرث کاخ نظام السلطنة والجلالة والشوکة والعظمة وال بهجة والعز والاقتدار ... مؤید بالمؤید ...
لازالت میامن ایام سلطنته و جلالته و شوکته الی الحشر والمیزان بر رسالت عزت و اقبال و عز و حرمت
و اجلال همیون ما وارد و نازل گشته روز دوشنبه چهاردهم شهر ذی الحجة الحرام در سلطان میدان ارجمند
زمان والی جی اوال ... آن مسرور گردیده چنین مضمون صداقت مشحون محبت مشحون آن منشور کمال

۶۲

الالفت و الاتحاد و مشعر بر تحریک سلسله مصادقت و ودادبود انواع مسرت و سرور روی نمود و استماع وصف الفوز که به کمالات
شود تم رفیق اهتمامی شتا بر تحقیق حقایق الفت و نزاع جانبین و عدل با مباحثه طرفین بالفت و خصوصیت مبدل گشته خلایق و عباد
بر کمت مرفوع الحال و فارغ البال گردیده و در باب انار شمامه بالهام ملهم غیب و انبای منشیان عالم بر جز قوم فرموده الحمد لله که بلی معنی
ضمیر شریف ایشان پرتو ظهور افکنده واجب است که منعم حقیقی را بیجهت [illegible]
بسمع شریف رسیده خواهد بود و نسبت این دودمان خلافت مکان که خاندان طیبین و طاهرین را همگنان ظاهر و باهر است و از من
کرامت حضرت خالق ذو الجلال و توسل بروح مقدس حضرت سرور فخر سبحان سید الکونین والثقلین رایت اقتدار ظفر
... سلطنتیس و لکن رسول الله و خاتم النبیین و اعداد و بواطن قدسی مواطن حضرات عالیات سید و حرمت ایمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین هر کس از سلاطین روی زمین با این خاندان ولایت نشان در مقام عداوت و خلاف آمده بیندگی و فرو
و ادبار رفیق ... گاه و غبار عجز و انکسار بر روی ایشان ... شده و کسی که با خوافین فلک تمکین التجا برین درگاه فلک ...
آورده با سعادت و همراهی عنوان این آستان رفیع مکان ارجاک ید دولت بر اعلی معارج اعتلا و اسنی مراتب عز و علا ...
... مسموع سمع شریف آن سلطنت پناه شده باشد که اعلیحضرت شاه مرحوم بابر پادشاه و اولاد امجاد سلطان ... میرزا با القاب
... شیروان ... همیون و سلطنت مغفرت پناه همیون پادشاه و سلاطین اوزبکیه نواب علیین آشیان شاه بابا ... ابوالقاسم
... و الرضوان ملتجی گشته از توجه و امداد ایشان بمقصد و مقصود و مدعا و مطلوب خود رسیده اند نواب ... ما ...
قدیمه سنت سنیه آبا و عظام کرام رضوان ... مؤاده مذکور شریح فرموده ام که هر کس از سلاطین و خواقین با عزت ... ما
ازین محبت یکتا نکته است آنکه خاطر فیض ما از جمیع خواص ... وقت ظاهر خود متوجه حصول مطلوب ... آمد ...
... المقصود و ... انجام ... ایشان ... بهر و ... شکر ... آورده ... هست والا ... معروف کرده ...
... الی ... زمان ... دوستی و دشمنی را ... هر کدام که اراده ... باشد ... که
در باب ... جام بجهت بعضی مصلحتها و ... توجه رایات نصرت آیات بولایت ... و زیارت مزار کثیر الانوار
قدوة ... الکمل احمد جامی و امیر قاسم انوار و ... نواب ... پناه شاه بابا ... در ولایت جام فتح
... معلوم است که از روی دوستی و محبت مقرون گشته محض صدق و صواب ... سلطنت ... شوکت ...
... توقف ... استماع توجه رایات ظفر شعار ... دیگر توجه نمی فرمودند نواب ... ما ...
... و ... بلا توقف ... متوجه می شدیم اما چون ... بیقین کامل حاصل شده بود که آن زبده خاندان
... توقف ... بوده ... مقصود ما مقابله ... نمانده و اصل مدعا و مقصود ملاقات و مقابله ایشان ...
... رسید ... که توجه رایات ظفر قرین با اردوی کیهان پوی ... بجانب ما حصل ... الواقع ...
... دانستند ... تشریف ... آورد ... خدا ... خواسته باشد ... ظهور جلوه نماید و اگر
... محبت و صلاح آمد ... که دو روز قبل ازین در کتابتی که مکتوب ... شده
... از مملکت خراسان ... تمامی خراسان را ... اولیای دولت ...
... که ... ایشان اساس محبت و الفت ... خواهیم کرد ... خلق ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اول ما خلق الله القلم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

اسلاف ابن سعید ... [illegible]

الشهید حسام الدین ... [illegible]

[illegible]

قسم دوم

[illegible]

قسم اول

[illegible]

[illegible]

انما مثلنا بما فعل السفهاء منا ... الوهاب

بقوله ذکر اضداد ... صادر گردد هم ... مقصدی ... موافق ... [illegible]

چه نقصان و کوتی ... [illegible] ... اتصال ... [illegible]

واژه ... [illegible] ... الذی ... [illegible]

و مری ... [illegible] ... ان ... [illegible]

اثبات ... [illegible] ... آن حکم منفصل ... [illegible]

قیمت الذی کفر ... [illegible]

و تبعه افعال ... [illegible]

رای ... [illegible]

کرامات ... [illegible] ... مقصود ... [illegible]

آن ... [illegible] ... اثار حسن ... [illegible]

عیسی ... [illegible] ... الغیث ... [illegible]

تمیز ... هو الذی ینزل ... [illegible]

یمن ... [illegible]

... [illegible]

و معرفت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... آن ... [illegible]

... [illegible] ... ملک ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... فهو علی کل شیء قدیر ... [illegible]

... [illegible] ... من تفرق ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

این قولت ... [illegible]

... [illegible] ... رب العالمین ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... الذی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

فقال [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible] الفهم [illegible]

[illegible]

العلم [illegible]

دراز امید بود که مطلق ... غریب

... محمود ... و زمان ... که ... الشباب ... ۲۲ ...

العز ظلم ۲۰ ... و توان ... الجنون ...

... ۲۱ ... ۲۳ ...

حاصل البطل ... ۲۴ ...

... صدق ... الرزق ... الرزق ...

... ۲۶ ...

... ۲۷ ...

... ۲۹ ...

... ۳۰ ...

[illegible]

[illegible]

عذاب فقر و مرارت [illegible]

غصص اشتغال و [illegible] که اغتنم خمساً قبل خمس [illegible] قبل شغلك [illegible]

موت مغتنم [illegible] قبل [illegible] قبل [illegible]

قبل [illegible] و حیاتك قبل موتك ٥٣ [illegible]

و حیات [illegible] علوم عالم [illegible] ٥٥ [illegible]

فنا که [illegible] اغتنام [illegible] ٥٦ [illegible]

و حضض [illegible] رسول صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

قوم [illegible] ٥٧ [illegible] ان النصر مع الصبر و ان الفرج مع الكرب [illegible]

[illegible] ٥٩ [illegible] ٦٠ [illegible]

[illegible] ٦٢ [illegible]

[illegible] ٦٣ [illegible]

[illegible] ٦٤ [illegible]

[illegible] ٦٥ [illegible]

[illegible] ٦٦ [illegible]

[illegible]

الا و ان ازل [illegible]

[illegible] ٦٨ [illegible]

[illegible] ٦٩ [illegible] ٧٠ [illegible]

شعبه [illegible] ٧١ [illegible]

[illegible] ٧٢ [illegible] الناس [illegible]

[illegible] ٧٤ [illegible]

الذي [illegible] ٧٥ [illegible]

[illegible] ٧٦ [illegible] ٧٧ [illegible] ٧٨ [illegible]

[illegible] ٨٠ [illegible] ٨١ [illegible] ٨٢ [illegible]

[illegible] ٨٣ [illegible] ٨٤ [illegible] ٨٥ [illegible]

[illegible]

اخوانت کر آن ۸۶
حسن العهد من الایمان اخلاق اتصال کامل من
ان است دیو حسن ملکارم اخلاق که ان ملکارم الاخلاق من
روضه قدس و خطره انس [illegible] کرد و او را در روضه مقال جمال الله ضحی
۸۹ [illegible] که ان الناس [illegible] موسوم [illegible] که ان اللّه
ازیل اعمال الجنة ۸۷ [illegible] مقال ۸۸ [illegible] اصدقا و [illegible] که ان العمل
کر ان الفضائح [illegible] که رای الحاج مقاصد [illegible] والاعمال [illegible]
[illegible] که [illegible] مراتب عمل [illegible] حسنات ارادت [illegible]
بعد [illegible] خاص [illegible] که اعمال مفصول عبارت [illegible]
بود کار [illegible] ۹۰ جواب [illegible] و [illegible] علم [illegible] [illegible] از [illegible]
خلقهم لحقوق الخلق الناس ۹۲ نصاعت [illegible] قبل ۹۳ حسد [illegible] فتح [illegible] ان [illegible] حل الناس [illegible]
الکتاب حقا ۹۱ [illegible] العمل [illegible] المطیب [illegible] کلمه [illegible] که ان [illegible]
العمل مع العلم [illegible] الحسنات [illegible] [illegible] سعادت
کند کر ان الحسد [illegible] حسنات [illegible] بدی [illegible] ان عمل [illegible] الکو [illegible] باید
تقصاع [illegible] ان [illegible] کرده [illegible] صورت [illegible] معاطر [illegible]
کلی داند [illegible] ان [illegible] ۹۴ اخلاص [illegible] حال صورت [illegible] المعالی [illegible] و [illegible]
الاخوان الفهم والفرح ۹۵ والحمل القدر [illegible] المعالی [illegible] نافذ و عقل [illegible]
العقل لیدل [illegible] الفقر ۹۶ [illegible] بحسب الحال [illegible] [illegible] شبهات نظر [illegible]
[illegible] که ان اللّه [illegible] خیر اجتناب [illegible] والشبهات [illegible] البصر [illegible] الاعمال
[illegible] و از اعمال [illegible] اعمال [illegible] امواج [illegible] شهوات [illegible] [illegible]
۹۹ [illegible] ۹۷ [illegible] [illegible] امانی [illegible] که [illegible] تا [illegible] العزعر
[illegible] آفت [illegible] الشبهات ۹۸ تا مرد [illegible] که ان اللّه [illegible] علت [illegible]
والعقل الکامل عند نزول الشبهات مقبول تواند بود که ان اعمال [illegible] اطهار [illegible]
مبرور و توبه [illegible] غفار لستار [illegible] عند اللّه [illegible]
ان اللّه

[illegible] علم الفضل [illegible]
والفعال [illegible] زوال [illegible] [illegible] مکاره
السوال ۱۰۰ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
قضا صبر [illegible] اخوان [illegible] ۱۰۲ [illegible] [illegible] [illegible] ۱۰۳ [illegible]
نعمت که ان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
خط قلم [illegible] ۱۰۱ [illegible] [illegible] المنتبه [illegible] [illegible]
[illegible] النفوه [illegible] ۱۰۴ [illegible] [illegible]
[illegible] ۱۰۶ ۱۰۷ [illegible] الصغیر [illegible]
[illegible] واقتصاد [illegible] الخبر کالمعاشه ۱۰۵ [illegible] [illegible]
مطلوب [illegible] [illegible] الفاسق غیبة [illegible] والکبیر [illegible] اصلح [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و دو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] والصلوة [illegible] [illegible]
البیان [illegible] [illegible] القسم [illegible] [illegible]
عبارت [illegible] النفس [illegible] [illegible]
العرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

وا زاجر که طبع کنی

سیرش بابشی استغفر [illegible] قاتت سیره انفع بز [illegible] العرض

قات نظیره واضح الامن شتت [illegible] علیه السلم [illegible] الی [illegible] اعدا [illegible] ماوقی العقود

و [illegible] من اجل [illegible] الی العول [illegible] که ضرالصالب [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] ماکان یحب [illegible] موت [illegible] [illegible] القراء [illegible]

نظم آورده است [illegible] کل امر [illegible] [illegible] الامر [illegible] احادی [illegible]

[illegible] که نفس [illegible] الرای الدین [illegible]

[illegible] مطیه عفو [illegible] که بی [illegible] ازدواج تاج [illegible] کلام کلام [illegible] آفرید کار [illegible]

[illegible] ابیم [illegible] باتخ است [illegible] المحل الثانی [illegible] الکلام [illegible] من خلق و ورق [illegible]

من المقر لا [illegible] و خوش [illegible] اول [illegible] الکلام [illegible] عند

روش به از فواید تیغ [illegible] الشجاع [illegible] توفیق [illegible] من و [illegible] قدرت

الامداد [illegible] الرای قبیل [illegible] طریق [illegible] تسمیع [illegible] انتقام [illegible] و اصلا

که آفرید و روزی داد و [illegible] القطع [illegible] الی [illegible] لت و ا

[illegible] اذا اردت ان [illegible] اشتغال [illegible] قبل [illegible] موجب [illegible] دنیا

القصاء [illegible] در جلد اول احتمال [illegible] الاحتمال [illegible] القدرة [illegible] معمور [illegible] عدل

[illegible] شود که علیک [illegible] السداد [illegible] علیک [illegible]

الی [illegible] و النظر سقوط [illegible] که [illegible] علیه [illegible] کرد که بطلب [illegible] خوات [illegible]

[illegible] و اوراد [illegible] الدنیا دار و دواء الراح [illegible] گفته اند من فعل [illegible] الطاعات [illegible]

ضرر [illegible] حصب الاثمان [illegible] الهموم الدنیا [illegible] العبارت لطف [illegible] آنکه [illegible] خواه با اکبر و کبر [illegible]

[illegible] که من عمل [illegible] و [illegible] اطول [illegible] که آنکه [illegible] ۵۴

[illegible] شغل [illegible] ساعة [illegible] قلیل [illegible] انتفاع [illegible] الحکمة [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] انش [illegible] منسوب [illegible] قصه [illegible]

[illegible] زوال الحال [illegible] می افتد [illegible] شرب

[illegible] انتفاع [illegible] ارض قبل ان [illegible]

ایمنی [illegible]

[illegible] آمده

[illegible] در [illegible] بمجود

[illegible] و طالع [illegible]

[illegible] و [illegible] و صفت [illegible]

اوامر و نواهی [illegible] من و [illegible]

خلق نور است [illegible] جهان [illegible] از [illegible] در جهان [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] روی [illegible]

[illegible] بلند [illegible] جهان [illegible]

که بر [illegible] افلاک [illegible]

[illegible] فلک [illegible]

جهان [illegible] آن [illegible] فلک [illegible]

[illegible] فلک [illegible] عاشق [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] باد [illegible]

[illegible] دشمن [illegible] روز نامه [illegible]

[illegible] آسمان [illegible] کیهان

تو با سال و ماه [illegible] جاه [illegible] روز

[illegible] آسمان [illegible] زوال [illegible]

[illegible] زمین [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] زمین و آسمان [illegible]

[illegible] گرده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عرض و موقف

جلال ما بیرسان ... الایات جلال

... قاعده ... که ... تخمیس ...

جلال ... دوام دو ... الطائف ... صور ... اهم در تخمیع ... جلال ... توفیق ...

وخت ... اشغال ... [illegible] ... اندخت ... خالی از تشکیل ... اهم در تخمیع ... آفتاب ...

دولت درگاه ... عالم ... خالی ... از آوری ... تا طلوع صبح ...

کرده از ... صورت ... اخلاص ... زبان ... تاییدات الهی ... رزق ... امم

از شوق ضمیر ... آن ... جلال از ... تا ... فلک ... جلالت ... عدل تو

... انتساب ... سلطنت ... جلالت ... تا ابد ... جد تو

... و ... تابنده ... خرم ... احسن ... خدا ... تابنده ... ارادات

و عرصه عالم ... شد کنون ... السرور ... اهم در تخمیع ... کلید ... از ...

معمورا ... عالم ... جد تو ... خراسان ... کلید ... آسمان ...

در رونق اسلام و سعیت ... سلطان ... خورشید ... ماه ... اعدا ...

آسمان ... فال ... منور ... خورشید ... سیاه ... اعدات ...

بر جانب ... لوایت ... اطراف منصور ... المأوی در ... از سر سبز

لهات ... تا ... شود ... المأوی ...

هم در تخمیع ... نگهبان ... تا ... ابد اهم در تخمیع ... باد و دوام ...

باد و ... خواهات زر ... آن ... تا ... باد و دوام ...

آسمان ... حشمت ... زمین ... دولت و تخت و بخت ...

نگاه ... اهم ... آفتاب ... طلوع ... اسپ

برخوردار ... تخمیع ... سال ... اهم مطالب ... تخمیع ...

... مستدام ... مطلع ... صبح ... گلزار ...

کل ... روز ... گلزار ... لطف ... کار

باد

در ... خلق ...

گل ... تخمیع ... ثبات ... از در ... اهم در تخمیع ...

ز ... آفتاب ... ولهم در تخمیع تا ... جهان ...

گلزارت ... که ... تا ... الهی ... که ... تا ... ابد ...

تا ... اسباب سلطنت ... الوزارت ... حسنه ...

دل ... عقل ... ز ... فلک ... تا ... غزو ...

ز ... آسمان ... ستاره ... تخمیع ... مهر ... آسمان ...

جهان ... مطیع و ملک تابع و ... شاهان ... تا ... الطیبه

چو شاخ ... دولت ... الله ... جلد ... قیام ... الایات ...

گلزار دولت ... ماه ... المأوی ... آسمان ...

گردش زمانه ... مدار ... اخلاص ... ستاره ... مدار

تا ... ساقی ... زمین ... مطیع ... نخش

خورد و ... تخمیع ... اخلاص ... ثوابت ... اسم ...

الطاهرین

بستان ... گردش ... گرفته ... تخمیع ... ازل

بستان ... آیات ... سور ... اطناب ... تو

زمانی ولد ... آسمان ...

... آسمان ... ارتیاح

همواره ... و زمین ... تخمیع ... از آسمان ... نابر

از ... میزان حمل ... تخمیع ... افضال ... ایوان

... شمس و ... مهر ... شود ... سلطان ...

از ... زمین شود ...

۱۳۲۱

نقش تو از [illegible] حجابت [illegible] در باب
کرده باد [illegible] رسید [illegible] که هر روز [illegible] و اختر تو
[illegible] کمال اسمعیل [illegible] آمد [illegible] صدر قرآن [illegible]
بلکه هر ساعت تو ای [illegible] جلال [illegible]
باد که چون [illegible] جاه تو [illegible] حرام [illegible] خرم [illegible]
[illegible] جان [illegible] عالم [illegible] مصطفی [illegible] جهان
[illegible] فلک [illegible] قوت [illegible] کاین [illegible]
بنیاد ملک [illegible] سلیمان [illegible] و له [illegible] پادشاه [illegible]
رتبت ملک [illegible] بهشت و از [illegible] نظم [illegible]
کاسه [illegible] افلاک [illegible] رستم [illegible] شاه
[illegible] تقدیر [illegible] عمر تو [illegible] دولت [illegible] آفتاب
ملک تو همچو [illegible] فردوس [illegible] خصم تو [illegible] دولت [illegible] عالم
با تو فلک دل [illegible] خصم تو [illegible] رسیدی [illegible] خانم [illegible]
[illegible] تو الحمد [illegible] چون تو [illegible] کاسه [illegible] الله [illegible]
تیغ تو از [illegible] سلیمان [illegible] چون [illegible]
[illegible] رتبت ملک [illegible] کاسه [illegible] مراد تو [illegible] سایه [illegible]
خرم نشین همیشه و [illegible] کمال اسمعیل [illegible] دعای [illegible]
[illegible] تا صبح قد خمیده [illegible] خصم تو چون [illegible] ایوان فلک [illegible]
بادی خندان [illegible] آفتاب [illegible] فلک [illegible]
تو پاینده [illegible] مستجاب [illegible] خورشید [illegible] پروانه [illegible] شمع [illegible]
خورشید [illegible] سپهر [illegible]
آن شمع فلک

[illegible] جان [illegible]
[illegible] از [illegible] روزن [illegible]
[illegible] رفیع [illegible] زوال [illegible]
[illegible] جلیله [illegible] دار [illegible]
[illegible] الدین عبد الرزاق [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] عبد الواسع جبلی [illegible] خنده [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] دولت [illegible] ماه [illegible]
[illegible] ملک [illegible] خصم [illegible] فلک [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] خطبه [illegible]

وله ایضاً

الهی تا بنشسته خاقان چو آب
ماه و خدنگ بلا ارکان جواب
ماه از ابرش

سرای تاریخ [illegible] خاقان عقید زمانه خواهد ارزانش
وله ایضاً سلمان

سرای تاریخ جاه [illegible] خاب ترا از خورشید حاجب شده روز عیدت

هم تا جهان پر مهر حاجب بر ارباب طرب حجت خوان کرم جهان شد
وله ایضاً

تا جهان در سال عید را زمان کعبه برادری بهمند گشته و قربان شده
امروز در حلم قضا

فرخ و بدخواه اسیر و هر زمان بادو دریای بهمند قدر صحه ملکی که رحمت
نفس با داد

عرب عالم پرست تیغ قضا تا به روی بحر کشتی بر رفته ملکت فزون ملکی را نور با

بادشمشیر تو را در قبضه جلمش القدر هر زمان از عرصه و روز مه و سال بنیاد
عالم دل

جاه تو ضم فتحی دیگر
وله ایضاً
هفته تا که دور روز و هفته و مه سعادت دو جهان و شهور سنین

باد سال و هفته و ماه قدوم فرخ عیدت مبارک و میمون
همیشه تا مترادف شود شهور ملوک و ملک و

وله ایضاً
همیشه تا تولد شود دگر دور اناث
نیم
همیشه ادی کانشت و فرودین
وله ایضاً
تا ز زریع

هزار سال جلال لقای عمر تو از شهور آن همه حافظ و نصیر و معین
نقد هم دولت

ملک داعی و مطیع درین خدای عز و جل
زمانه زیر درویان
بارگاه است ایوان خان

مقصد آب سپید مدیح معمار کیتی زیب این بنای خاندان
وله ایضاً
تا فلک را

جهت آن محصول آب گلشن است و در خیمه‌های اختر آسمان آفتاب احمدی
خیمه جاه تو را

چار گرد روزش فلک خادمی چون آفتاب آید بر سم ار ضوان
وام داد

خیمه فیروزه رنگ مستول شام گرد و قیر گون و بام گرد دسبز فام
هم در تعریف

گسترده مهر بنید مستول بار مستحکم طناب عمر او تا دوام
لاوم

غنان شوق کلام از مرام با ختتام دعائی بر پایه مستدام انتظام جهان و دوام

آمین و امان کافه فرقه اسلام از خواص و عوام معطوف مداد دولت

الناس و استدعا بر درگاه کبریا و بارگاه حاجت روا

همیشه تا ز ایام بت
ارتقاء دل

الدعوات آورده دوام دولت اله
انته لا تحجبه

و حال و طالت دعا را افزون و عقلا و ارتقاء

مقرون و عهد سلطنت روز تقدیم این است
از الفوائد

مصرون و عهد عالی بر همیشه
نظم
بار رب این خسرو فلک تمکین تا جهانرا ارکان

خسرو فلک قدر ساری جای شریعت جای تو وجود و هستی به حاصل
زمین و امان ایام دانسته

لا بر دو رعایای او که ز زیر انبساط قرار صبا عهد شش ایام پیوسته
ز جهان این کائنات

معدلت آیین که ز راه ز بر زور قرار رفت تحت
و ز ارج این زبان ایوانی
هم در تعریف

مدار بادو یا بنده با بر و ز قرار خلق سایه و جبر او
تفت عدالت و عدل افزون
و جاه و

بارگاهش از راه بر تر باد ایام ظل رحمت او همه بر کنار سپه بنیان مقر عزت را
هم در تعریف

سایه‌نشین همه را جا ظل سلطنت مصر جهانبانی دلگشا سکندر نیک بخت

ایوان عرش ظهیر سلیمان وار پایه سلطنت و خاقان خاقان دولت زیر پایه جاه

در تمکین کاه بارگاه سلیمان جاه تاج و تخت عالم را از رواج است و صلابت جهانبانی

آن تا بنشسته ان ار تخت تاج است
سلطنت و اعدای او همیشه
هم در تعریف

نشانه قیصر تبارک تاج ظل اللهی کشته را ز امر برگزیده و آله الامجاد

و رسد ایام او فرمان دولت از حوادث دوران رفعت تعالی

دولت شاه تعالی در زمین مدت دوام

[illegible]

الجواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

مرحبا ای عندلیب خوش نوا
فارغ از غم کوی رقیبه ما سوا

ای هوا دار تو نار موسی [illegible]
زد بهر شدم از آن آتشکده

مرحبا ای هدهد شهر سبا
مرحبا ای پیک صاحب [illegible]

مرحبا ای طوطی شکرشکن
[illegible]

بازگو از نجد و دلدار [illegible]
تا در و دیوار را [illegible]

[illegible]

شه [illegible]
سر [illegible]

جان عجب [illegible] گفتار او
دل [illegible] دیدار او

آتش [illegible]
آتش [illegible]

قصه [illegible]
خانه [illegible]

از در [illegible]
[illegible]

[illegible]

واسقنی تلک المدام السلسبید
[illegible] تهدی الاجر السعید

[illegible]
دع کاسا [illegible]

ضاق [illegible]
[illegible]

ثم [illegible]
ان [illegible] علم الکتوم

علم [illegible]
نه از آن کیفیتی [illegible]

[illegible]

ز نعره علم عشق از دل [illegible]
[illegible]

لوح دل از [illegible]
از [illegible]

[illegible]

دل [illegible]
چه [illegible]

سرور عالم [illegible]
[illegible]

نا کسی شد یگانه از بند [illegible]
هم چشم یار سینه بارید [illegible]

هر کرا توفیق حق آمد دلیل
عزلتی بگزید و رست از قال و قیل

عزت اندر عزلت آمد ای فلان
تو چه جویی ز اختلاط این و آن

بانگ زن ازدهای عزلت [illegible]
جسته گردی چنین گدایان [illegible]

گر زدی [illegible]
رو بنهان شو چون پری [illegible]

[illegible]

علت آنکه مقصد اهل هوس
لیک گر بهر و علم آید کس

عزلت عین علم آن دلست
ورنه بی‌راه زهد بی‌علت است

زهد و علم ار بجمع بود بهم
که توان زد در ره عزلت قدم

زهد تن از همه پرداختن
خمد را در راه دل باختن

علم نه کز آنکه بهر تجارت است
زنگ گمراهی ز دل بزدایست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ناف زرین خود به شش جرام
کوزه [illegible] زبر راه عشق کام

[illegible]

عابری دو که با لب سنان بر مقیم
در این غار ز جور اصحاب الرقیم

رو در عشق کن و رنگ دگر
پنجه جهد بکن از اسباب بگیر

هسته بر گوش که واقف این آسیم
حرف الرزاق بجز رب الکریم

روی دل ... [illegible]
کنج عزلت ... [illegible]

[illegible]

آنچه خود را بر سر او تاخت
وز ره کینش حصار ارخت

اگر از قرب خدا بر نکند
اگر از راه هوس حاجت کند

نان و حلوا ...
کافت جان ...

[illegible]

خواجوی کرمانی

اگر بچه بوم سوی باغ خان / زویرانه آمد سوی گلستان

بصد ناز دالده میان گلش / جو آمد بر و بال بسیار اکند

ز [illegible] بر برو بال بلبلش / بویرانه خود همان جا کند

[illegible]

[illegible] بی بیم عشق است [illegible]

کیفیت احوال غم [illegible] بیشتر [illegible]

گفت یار [illegible] است یار [illegible]

کیفیت احوال او [illegible] دل [illegible]

[illegible]

مرا بگذار نامم از عزیزان تا به کی آید

[illegible] آخر [illegible] جوان تا به کی آید

[illegible] روز [illegible] وطن آیدم

[illegible] داغ جدائی عزیزان تا به کی آید

[illegible] آیدم

چنین [illegible] یار [illegible] تا به کی آید

بیاران صبح وصل [illegible]

[illegible] تا به کی آید

[illegible] اصل [illegible]

زجور چرخ گردون [illegible]

شدم دور از وطن [illegible] تا به کی آید

چنین است [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

حیف است از توارهٔ [illegible]

[illegible] معظم [illegible]

جرعه از نیم خوران [illegible]

[illegible]

دل زغم خط دجان [illegible]

[illegible]

بر یکا عابد [illegible]

[illegible]

[illegible]

منصب [illegible]

که ره [illegible]

[illegible]

ای خواجه انگور ... حسن حکومت
لیس دل در ذکر حق لا [illegible]

روشن [illegible]
گر وارث [illegible]

چند بار [illegible] بر فروغ
بار [illegible] در [illegible] از [illegible] فروغ

واران [illegible]
حمد [illegible]

صحبت [illegible]
[illegible]

[illegible]
ای عباد [illegible] نهار تو [illegible]

نان و حلوا [illegible]
[illegible]

[illegible]
در [illegible]

روح [illegible] ای فقیر
از کلام شاه مردان یاد گیر

چشم [illegible]
طاعت از بهر طمع [illegible]

خلص الارواح [illegible] الهموم
[illegible] الغموم

کا [illegible] ویرانه [illegible]
دل گرفت از [illegible]

نه [illegible] نه [illegible]
نه [illegible] نه [illegible]

و [illegible] المشهور
للحکیم المولوی المعنوی

عالمی خواهم ازین عالم برر
تا بکام دل کنم خاک بسر

واطو عن ذکر لام العراق
ان ذکر [illegible] لا [illegible]

[illegible] العرب
[illegible]

٣٢٠

قد ذكر بعض مراحل تلك المسافات

بعض الطرق الى

الاقصر شيرين مايه فرسخ و ثلاثون فرسخا [illegible] السلطانيه الى النجف [illegible]

همدان اليه مايه واربع عشره فرسخا [illegible] الى المكه سبع وعشرون مرحله ومن مكه الى المدينه

واربعون فرسخا [illegible] المشهد [illegible] الى المكه مايه وسبعون فرسخا ومن المدينه الى النجف مايه فرسخ واربع وستون فرسخا

وثلاثون فرسخا ومن الثعلبيه [illegible] البصره [illegible] الثعلبيه الى واسط [illegible]

وخمسون فرسخا ومنها الى واسط اربعون فرسخا [illegible] اثنان وعشرون فرسخا [illegible] بغداد الى الكوفه

ثلاثون فرسخا ومنها الى الموصل تسع وسبعون فرسخا [illegible] البصره الى الجزيره [illegible]

الى القادسيه [illegible] فرسخا ومنها الى [illegible] اربعه وثلاثون فرسخا [illegible] الى جزيره [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو العباس [illegible] سفاح [illegible]

[illegible] ابو جعفر منصور [illegible]

[illegible] هارون الرشید [illegible] معتصم [illegible] متوکل [illegible] منتصر [illegible] مستعین [illegible] معتز [illegible] مهتدی [illegible] معتمد [illegible] معتضد [illegible] مکتفی [illegible] مقتدر [illegible] قاهر [illegible] راضی [illegible] متقی [illegible] مستکفی [illegible] مطیع [illegible] طایع [illegible] قادر [illegible] قایم [illegible]

[illegible]

قدر رفت همراه برده بودند که [illegible]

بمکه رسید واهالی آنجا که تا آن وقت برف [illegible]

برای العین دیدند و از آن نیز محظوظ گردید

سبزیها و تره‌ها در ظرفها کاشته هر روزه تر و تازه بر

او حاضر بود القصه جمیع خرج آن راه را هم آورده بود

بار هزار مثقال طلا خرج شد

در جمیع کتب [illegible]

بصحت پیوسته که معتصم هشتم است از عباس و هشتم حاکم است از الطبقة

هشت ماه و هشت روز حکومت کرد و چهل و هشت سال عمر داشت و هشت لشکر داشت و

هزار دینار میراث گذاشت و هشت هزار غلام از او ماند و هشت فتح بزرگ نمود و هشت ملک بزرگ را تسخیر کرد و

هشتاد هزار اسب از او باز ماند و در ماه [illegible] که از شهور سنه ثمانین ومائة متولد شد و هشت

بنا برین عرب او را خلیفه مثمن گفتندی

[illegible]

گر با و مرا دوست و گر با دو مخالف   از جوشش طرب ... [illegible] ... شنید

صاحب دل هر کس که ... [illegible] ... شرط است که با مردم دنیا ننشیند

[illegible]

این کهن افسانه هیچ با یاد نداشت
لب فرو بستیم و عالم را بخواب انگاشتیم

همت خفاش شمع شب ها روز ...
ظلمت شب را چراغ آفتاب انگاشتیم

ز آتش حسرت قصور ... دیده ... خنک
تازه گلهای وفا را ... به گلاب انگاشتیم

مولانا حسن

از تیغ [illegible] کشته شده [illegible] نیک بلند بود
[illegible]

[illegible]

[illegible]

در کوی گل [illegible]
مستی که [illegible]

[illegible]

[illegible] گردان شود او
[illegible] سلیمان شود او
ناتوان از ضعف [illegible]
از [illegible] طلب جان شود او
[illegible]
[illegible]
گنج قارون [illegible]
[illegible]
گر ترا کام دل [illegible]
دست [illegible] تو [illegible]
آنچه با آینه [illegible]
دست اگر [illegible]
چه گل گر [illegible] گلستان [illegible]

یا رب ز فراغ غم تو [illegible] گردان
[illegible] گردان
[illegible] منت مخلوق [illegible] گردان
باد سحر با تو همی گویم راز
[illegible] عرض نیاز
[illegible] بندگان [illegible] شده نواز
[illegible] گناه دارم شب و روز
[illegible] شب و روز
[illegible] امید
[illegible] رحمت تو دارم شب و روز
[illegible]

صائب

نظر ز زلف و خط آن لب [illegible]

شکسته قلم صنع از تماشای [illegible]

[illegible]

خضر اخلاص [illegible] خورده است

تا دل [illegible] خورده است

[illegible]

زنده جاوید [illegible] آب حیوان [illegible]

[illegible]

واعظ

[illegible]

[illegible]

مطلع شعرا

نخوشت زلف پریشان توست
مطلع خورشید گریبان توست

خضر که بر لب آب لقات
تشنه لب چشمه حیوان توست

خوش شمع حوا رقابت تمام
جلوه از سرو خرامان توست

مردم از ین رنگ که بی صبا
[illegible] زلف پریشان توست

از پی دل بردن تاراج دین
زلف کمربسته جنبان توست

هر که [illegible] زلف [illegible] کوت
[illegible] چوگان توست

[illegible] خورشید [illegible]
[illegible] چوگان توست

جان [illegible] خضر از [illegible]
چشم [illegible] عکس [illegible]

افزون نقش [illegible] چشم [illegible]
فال توام [illegible] چشم [illegible]

خار [illegible] کلی [illegible]
[illegible] از دل [illegible]

[illegible] بکشی [illegible]
[illegible]

هر [illegible] خار [illegible]
[illegible] سلامت [illegible]

[illegible] خاک کرده
[illegible] زلف [illegible]

[illegible] کوه [illegible] و الحال
[illegible] حیت [illegible]

زانکه آنقدر دانه که هنگام خرامیدن
زلف [illegible] نتوان دید نقش [illegible]

آرام [illegible] روی خاک
راحت [illegible] نمیشد

از سنگ آسیا [illegible] آرمید که
[illegible] ز گردش دنیا نمیشد

[illegible] نصیب دل ما نمیشد
[illegible] آئینه پیدا نمیشد

[illegible]

[illegible]

در ... بغداد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سبب [illegible] نماند [illegible]

[illegible] زاد را ... مرده [illegible]

[illegible] غم ... [illegible]

[illegible] ز دولت [illegible]

[illegible] مرده

[illegible]

و آن زمان [illegible] جلال [illegible]

[illegible]

[illegible]

و در بغداد مثل آن [illegible] باید کرد و در [illegible]

باقی حوایج [illegible] مقتدی و [illegible]

[illegible] و آخر الامر میان [illegible] مقتدی [illegible]

و در زمان مقتدی در بغداد [illegible] پنجاه [illegible] منصور [illegible] یقطین [illegible]

مقتدر [illegible] نوزده سال [illegible]

منقولست از علی بن یقطین که منصور [illegible]

یقطین [illegible]

سخن که کرده ... و از اینجا

زمین ... راحتی شد ... رشید بود و این ... سکوت مرا

[illegible]

در باب فراق

... از لعل لبت ...

کاف ... روز فراق ...

... دل ... هجر تو ...

دور از تو ...

... شکست

صد جان ... از فراق تو در ... دل

از ... وصال تو ...

... روز وصل ...

[illegible]

بلکه ... کشید نقد بریش
بلکه در وقت ... ز ... بانیغ
که در فراق ... ته کلاه من
دربان ... الا البصر ...

زان عذار که ... زلفش ... جام
چراغ ... دل ... بود
... چراغ ... صبح ... بود
چون شمع ... لعل ...

زان عذار که ... نقش صنع ...
... نقش بدیع
گر ... از غم ... زود ... است
از آن زمان که ... ز ... ایجاب رقیب

زان عذار ... قفس ... او
... منصور ...
... دل
کار ... خاطر ... زرد ... است

[illegible]

[illegible]

دوات [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] سیاس
[illegible] احوال [illegible] چون صورت [illegible] احوال [illegible] تحفه
[illegible] و اقبال [illegible] دولت [illegible] اضافت [illegible] دارد
[illegible] و [illegible] اسباب دولت [illegible]
[illegible] از [illegible] اقدام [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] اقبال و [illegible]
[illegible] موصوف [illegible]
[illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] دولت و [illegible] آن [illegible]
[illegible] درباره [illegible] این [illegible]
[illegible] بجهة قدرت [illegible] توان کرد [illegible]
[illegible] فوت [illegible] ادای آن [illegible] توان [illegible]
از [illegible] احوال بنده [illegible]
[illegible] این وقت [illegible]
[illegible] روایات [illegible] الذین فی [illegible]
[illegible] درباره دوستان صادق [illegible]
[illegible]

[illegible] نخبه [illegible]
[illegible] اسعد و [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] که [illegible] اسم [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] افلاک [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] عدل [illegible]
الحمد لله [illegible]
[illegible] این [illegible]

[illegible]

[illegible] سپاس

شکر کریمی [illegible]

شکر اسد که [illegible] ظهور [illegible]

الحمد لله که [illegible]

فضل [illegible]

الحمد لله الشکور [illegible]

چمن ریاض [illegible]

و آن شکر [illegible]

کلشن عظمی [illegible]

الطاف بیکران و اعطاف [illegible]

برسم شکر گذاری این همه نعم قیام توان نمود

سپاس داری چندین لطف و کرم اقدام توان کرد

ادای شکر گذاری نمیتوانم کرد [illegible]

گرامت [illegible]

و مودت [illegible]

کرا ازان [illegible]

و تقبه العمر [illegible]

و اکر توفیق [illegible]

شکر انعام نو به نو [illegible]

ذکر آلاء و نعم توانم بجای آوردن

ما لا کلام [illegible]

[illegible]

حضرت [illegible]

[illegible] حیوان کرا عظم [illegible]

آن [illegible]

حضرت [illegible]

[illegible]

شمیم ریاض [illegible]

القاب انی [illegible] افضال [illegible]

باحسن الاحوال [illegible] صدور [illegible]

کل [illegible] وصال [illegible]

[illegible]

حضرت [illegible]

[illegible] افلاک [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

حضرت [illegible] مخلد و مؤبد باد

فوائد [illegible]

مساعد [illegible]

فتوحات [illegible] موکد و مشید باد

طالع میمون تو مسعود باد

خاتمت کار تو محمود باد

خداوند عالم پناه تو باد

فلک [illegible] نیکخواه تو باد

[illegible]

لوامع [illegible]

و [illegible]

[illegible] ظاهر و واضح باد [illegible]

[illegible]

[illegible] قوانین [illegible] اصلاح احوال جمهور [illegible]

العطیات [illegible]

[illegible]

[illegible]

حوادث دوران [illegible]

[illegible]

از خجسته ... عید
سالی و ... اوار امید
... که ... شاه
زند عود ... بحب
... عدو خواه

کی افتاد کار البند دعا
که بر سایه خود نازد روا

... او را
شوق جامه ... باشد ... فهم
... زو ...
زبس حسرت ... دو ... از جهد ...
قلمها بسینه الف ... شکستند

... و ... ان ... تو ... خوش
... نخفت ...
چراغ ... ماشین ... عا
کر ... ظلمت ... شد ... منجلی
امای که ... باده مهر او
تحیر ... از ... ره زو ...

بمو ... حسن ره سلطان انس و جان افتاد
زسحر دیگر چرخ ... ارکان افتاد
بکاروان بلا کاروان ... بود

... سرا و ... ان چاه ... مطراق
صحبت ... دنیا ... از ... فراق
... نیا ... شهر ... الحکم ... راسی
ندرش ... ازخرخانه ... راسی
شمع ... زند ازخرخانه زنبور ...

... پسران ... جهان ... سر ...
سمت ... جمله آفاق ...
اول معاویه پسر ... بود
وز بعد او یزید جفا کار ...

انکه معاویه بد و مروان و بعد از او
عبد الملک ولید و سلیمن و پس عمر
وانکه یزید و باز هشام سقف پس ولید
وز بعد او یزید و ابراهیم برادر
مروان بن محمد ... لقب حمار
بود آخرین ... جز این چار ده ...

بسم الله الرحمن الرحيم [illegible]

الحمد لله الذي احل النكاح [illegible] البركات [illegible] الارواح

[illegible]

[illegible] المولود [illegible] افضل المعادن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مقاصد الطرفين [illegible]

[illegible] الرحمن الرحيم [illegible]

[illegible] والاولاد [illegible] الكلام [illegible] التحية والثناء [illegible]

الرحمن الذي [illegible] عطية [illegible] المؤمنين وافضل صلواته واكمل تسليماته [illegible] اجمعين

[illegible] واكمل [illegible] الطيبات الى يوم الدين وآله المعصومين

الحمد لله ... [illegible]

... وزر ... [illegible]

النبوة والرسالة وآتی الی الخلق ... للقرآن و ...

وزین روضة النبوة ... [illegible]

... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی

خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وکان ربک قدیرا

... [illegible] ...

الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا اما بعد ...

... [illegible] ...

وصلی الله علیه وآله

[illegible]

صفوی کاشی [illegible]

رحم [illegible] شکست دل ما فایده ایست
[illegible] سه بیا [illegible] کوزه سیر [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

شمار [illegible] ز انگشت طوفان [illegible] — زخمهای سینه [illegible] به پیکان بسته ایم — چاره [illegible] کل کل شود [illegible]

ما تا [illegible] بار آورد — در حصار [illegible] غم نخواهد راه یافت — کار هر کار [illegible] کم [illegible]

[illegible]

[illegible] خاطر [illegible] نه دل شادی — [illegible] جدا زین عالم ایجاد [illegible]
[illegible] ز [illegible] یا کن — [illegible] که [illegible]
[illegible] شمع [illegible] — بر [illegible] پروانه بگیرد [illegible]
شانه [illegible] زلف تو [illegible] کام مردم [illegible] — گرد گرداب [illegible] این باغ [illegible]
[illegible] نقد سخن [illegible] — این [illegible] که میراث [illegible]
[illegible] — [illegible] که این تنگ [illegible]
[illegible]

[illegible]

با کاهلی نگردد آن گر سخن پیدا شود
بسته با نغز چه بنا گر کند رسوا شود

[illegible]

[illegible]

گردم نظر بر سراسر طره‌ها [illegible]

طغرا

[illegible] خنده‌ها [illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

مسیح کاشی

شهر را از درد ... نقش ... عشق ...

[illegible] دیده احوال ...

صاحب [illegible] ... نفرزند چلف

[illegible] بندد ... عقبا

ابو [illegible]

از ... [illegible] ... سنگ ...

... [illegible] ... رو بیت ... عقبا

[illegible] ... بوده ... بلف

بنشین بصفهان ... شود ... بلف

[illegible] ... آب ... [illegible]

از [illegible] ... غیر ... خوزرزار

نقاش ازل ... [illegible] ... مداد

[illegible] ... بگلک ... نقش بگیرد

از طرف ... [illegible] ... خوش

[illegible]

قوسی

حسن ... موجود ... ان

با ... موجود ... ان

[illegible] موجود شود

موجود ... [illegible] ... جهان

[illegible] ... کلشن ... جنت

صحبت ... [illegible] ... جنت

تا ... غلط ... ره ... نرم

صحبت ... [illegible] ... جنت

[illegible]

[illegible] ... الوعا ...

[illegible] ... مشغول ... الناظرین

[illegible] ... الله ... والبنین

[illegible] ... لعنه الله ... علیها

و ... الجمر ... و ... اجمعین

و ... الغارین ... والناس اجمعین

لعنه الله والملائکه والناس اجمعین

[illegible] ... سعادت ... [illegible]

[illegible] ... نوای ...

ثانی

[illegible] ... مران

[illegible] ... برابر ...

تیغ ... صحرا ...

[illegible] ... از ما ...

[illegible] ... سخن ... ران

[illegible] ... لف

[illegible] ... محبت ...

[illegible] ... زدنیا

[illegible] ... نشنید

[illegible] ... انتقام ...

نقش ... [illegible] ... ران

[illegible]

جگر از غم تو خورد و دل ز غم [illegible]

[illegible]

چو بندگان که [illegible]

[illegible]

زلف و کوکب [illegible]

[illegible]

سعیدا

روز وصل [illegible]

[illegible]

لاله [illegible]

[illegible]

من که [illegible]

[illegible]

خنجر و ابرو [illegible]

[illegible]

صائب

هر که خاموش شد از [illegible]

خنده کبک و دلیل ره صیاد شود

[illegible]

دشمن آتش [illegible] بگو که خاک [illegible] آب [illegible] باز آمد بجو

[illegible]

کاتم

جدا از ... خواهم ... دل دارستیم

نمیبایدند در عالم ... [illegible]

[illegible]

همچکه راه جدایی در میان شان داشتن   والسندار القتم آن ابروی پیوسته را

[illegible]

ازان تیغ که آتش گشت جوهر شکافش را   ابو دم دلنشین زخمی که بیوسیم دهانش را

[illegible]

بیش از خواهش ... بکار ...   سر بلندی باید ت دیوار کوتاهی کریم

[illegible]

ات این بار اگت بار عالم میبرند   بار بر عالم مگذار دفتر ارشادی کریم

[illegible]

میخانه ... بانگشت مه عید بهم   ابروی تو زدی ... بجا نشست

ایوان بیرونی
ایوان مجده کنده است سنگ
و قفص زیرین آن کنبد [illegible] مسطور است که [illegible] ابیات [illegible] نصر کرده
و فصل زیرین منقش [illegible] آن [illegible] اشکال [illegible] مسکون
سقف زیرین [illegible] ادریس علیه السلام ساخته و در [illegible] آن [illegible] نگاشته [illegible] چون [illegible]
آن عمارات را ادریس علیه السلام [illegible] صور و الوان [illegible] صفحها [illegible] از ازال [illegible] استخراج [illegible] آن عمارات [illegible] طوفان
حیوانات را از [illegible] و [illegible] طوفان [illegible] آتش و طوفان [illegible] و بعد از آن
از بیم طوفان فر [illegible] آن نقوش و اشکال [illegible] طوفان [illegible] طوفان آتش و طوفان [illegible] خصوصا [illegible] فی
از کتم عدم بوجود [illegible] عمارات فراعنه و ملوک [illegible] طوفان [illegible] الطاف
و بعضی گفته که از عمارات [illegible] طوفان [illegible] که از آن طوفان [illegible] آن [illegible] مانان النبی [illegible] ده
و در نسخه نظر رسیده که آن عمارت [illegible] بنا و الهی [illegible] سال [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] آن کنبد [illegible] کلمات است که [illegible] در مدت [illegible] سال [illegible] ده هزار
بنا [illegible] معلوم [illegible] آن کوکب [illegible] آن عمارات [illegible] گفته
[illegible] منکر [illegible] الطاف [illegible] کنبد است [illegible] زیرا که [illegible] گفته که [illegible]
السلطان [illegible] آن [illegible] کنبد [illegible] آن [illegible]
[illegible] القلوب [illegible] مصر [illegible] سنگهای [illegible]
بنید چند [illegible] مواضع [illegible] از [illegible] مصر [illegible] کنبدی [illegible] صدی [illegible] جهار
[illegible] فراعنه [illegible] طول آن [illegible] طول و عرض [illegible] صدی [illegible] آن
[illegible] کنبدی ساخته که طول آن [illegible] کنبدی [illegible] طول [illegible] عرض [illegible]
[illegible] کنبد ساخته [illegible] کنبد است [illegible] در طول [illegible] سنگهای
[illegible] کنبدی [illegible] آن کنبد [illegible] و [illegible] ده ام
صد [illegible] جهار صد [illegible] [illegible] کمان
[illegible]

[illegible]

... در اندرون ایوان ... [illegible] ...

... و بعضی ... [illegible] ...

[illegible]

و دیگر خلقی ان

در بیان و طول عمر ان ... حکایت ... شنیدم

ابوالعباس ... سلمه شنیدم ... گفت ... و در ... آن جانور ...

که ... بن ... جانور ... گفت ... آن ... بود ...

فارقیم ... صندوق ... جانور ... از ... اعراب ...

یکی ... چون ... شکل ... آن ... بیان ... عجیب ...

... و ... آمده ... بود ...

[illegible]

احمد ... بن ... [illegible]

... چنانکه ... [illegible]

در اوایل تاریخ ... بدان که اسکندر
فیلقوس ... الکلی ... مجلس ... اوبران ...
مرد بود و از آن ... خداوندی ... خلقت ... فلان
کسی ... اراده ... بشنید ... بگوید و ... آورده
نفرمود ... اول ... حکایت ... ارادی ... نمان
بدانکه ... اول ... آن ... از آن ... اسکندر
خوب ... آن ... حکایت ... و اراده ... از آن ... حکایت ...
تملک ... اسکندر ... اصلاح ... بود ...
چون ... اسکندر ... و ... سال ... مشغول ... طاعت ...
جلد آن ... کرد ... آن مرد و آن خوانده بود ... صبح ...
بنی ... آن ابت ... آن مرد و آن خوانده بود و ...

در دیگر ادعیه آفات زراعات و باغات است وارد است که این کلمات را
بنویس و در چهار گوشه مزرعه یا باغ یا خانه دفن کنند از آفات سالم باشند و کلمات
این است بسم الله الرحمن الرحیم هو هو مرسی مسحی
ملحی کفت نعب کل کون هس هس هس هس کنبسی
برهانه عقدت افواه الحشرات والهوام
من حواصل هذه الارض بحق انه من سلیمان
وانه بسم الله الرحمن الرحیم وارد است که بجهت سلامتی
زراعات و باغات از آفات بنویسد در چهار قطعه کاغذ این دعا را
و در میان آن بگذارند و در چهار گوشه زراعت و باغ دفن نمایند دائماً ایمن باشند
ایها الدواب والهوام والحیوانات اخرجوا من
هذه الارض والزروع الی الخراب کما خرج ابن متّی
من بطن الحوت وان لم تخرجوا ارسل علیکم شواظ
من نار ونحاس فلا تنتصران الم تر الی الذین خرجوا من دیا
رهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا
فما نوا اخرج منها فانک رجیم فخرج منها خائفا
یتوب

یترقب سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام
الی المسجد الاقصا کانهم یوم یرون نها لم یلبثوا الا عشیة
او ضحیها فاخرجناهم من جنات وعیون وزروع ومقام
کریم ونعمة کانوا فاکهین فما بکت علیهم السماء والارض
وما کانوا منظرین اخرج منها مذؤما مدحورا
فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون
دفع ملخ این دعا را بخوانند و بر زراعت بدمد
اللهم اهلک الجراد واقتل کبارها وامت صغارها وافسد
بیضها وسد افواهها عن مزارع المسلمین ومعائشهم انک
سمیع الدعاء ایضا این آیه را بر خاک الامکان بخوان و در خاک را در آن زراعت
بپاشد ان یاجوج وماجوج مفسدون فی الارض
فهل نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا وبینهم سدا
بجهت دفع همه جانوران از زراعت و بستان این کلمات را بنویس
و در آنجا بگذار بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی واتونی مسلمین
اخرجوا الدید ان من امکنتکم فلا منزل لکم فان ابیتم
فاذنوا بحرب من الله ورسوله اخرجوا اخرجوا باذن الله

الذی یخرج الحی من المیت من الحی ویحی الارض بعد
موتها وکذالک تخرجون ههههههه وارد است
که در نزد پاشیدن تخم یک قبضه از آن بدست راست بر دارد و رو بقبله نموده
سه مرتبه بگوید ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون وسه مرتبه بگوید
بل الله الزارع لا انا پس بگوید اللهم اجعله حبا
متراکبا وارزقنا فیه السلامة پس شاید که آن زراعت
سالم و پر نفع خواهد بود و در نسخه این دعا مذکور است اللهم صل علی
محمد وال محمد واجعله حبا مبارکا وارزقنا فیه
السلامة والعافیة والسرور والغبطة والتمام واجعله
حبا متراکبا ولا تحرمنی ما ابتغی ولا تفتنی بما منعتنی
بحق محمد واله الطیبین وارد است که در زراعت بگو
یا جبرئیل و یا حسن بن نوح علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم
در تر و آب دادن زراعت بگو یا رازق کل شیء یا خالق کل حی
در وقت درو بگو یا قادر یا مقتدر و در وقت پاک کردن بگو یا حی
یا شکور وارد است که هر کس در نزد کاشتن درخت باشند

دانه بگوید سبحان الوارث همه انبارها سبز خواهد شد بجهت سلامتی
از ملخ و مور و آفات دیگر طریق که مذکور است در دو در کوزه نوی ... و در چهار
حد زمین زراعت یا باغ دفن کن انشاء الله محفوظ ماند

الله ———— الله

بسم الله الرحمن الرحیم بحق لا اله الا الله محمد رسول الله علی
ولی الله عقدت بلاء البرد وآفته من مزرعة فلان بن
فلان من اربعة حدوده فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم
انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون
الم تر ان الله یزجی سحابا ثم یؤلف بینه ثم یجعله
رکاما فتری الودق یخرج من خلاله وینزل من
السماء من جبال فیها من برد فیصیب به من یشاء
ویصرفه عن من یشاء یکاد سنا برقه یذهب بالا
بصار سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین
والحمد لله رب العالمین سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین
نوح نوح نوح اللهم ادفع بلاء البرد عن هذه المواضع بحق محمد وآله وبحق
جمیع المرسلین والملائکة المقربین برحمتک یا ارحم الراحمین

در بیان روز نوروز و فضیلت و اعمال آن روز است بدانکه علماء را در تعیین روز نوروز
اقوال مختلف است بعضی نوروز را روز دهم ایار ماه دانسته اند که اول جوزا است و برخی نهم شباط را
نوروز گفته اند که هم حوت باشد و مشهور آنست که نهم آذار ماه و اول فروردین ماه جلالی اول نوروز است
که تحویل شمس به برج حمل در آن وقت است و در این اعصار این نوروز معمول است و باید در این روز بجا
آورد اعمال و ادعیه را که در احادیث منقول است از معلی بن خنیس به سند معتبر مرویست که حضرت
صادق ع فرمود ای معلی روز نوروز روزیست که خدا در روز الست از ارواح بندگان عهد و میثاق
بگیرد که با خدا و بهردی پیغمبران و امامان ایمان آورند و اول روزیست که آفتاب طلوع کرد و بادهای آبستن
کننده درختان وزید و گلها و شکوفه ها آفریده شدند و کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت و در این روز خدا
زنده گردانید جمعی را که از طاعون گریختند و همه یک دفعه مردند و بعد از آنکه استخوانهای ایشان پوسیده
شده بود پیغمبری بر ایشان گذشت و از خدا سؤال کرد که ایشان را زنده گرداند پس به پیغمبر خطاب در رسید
که بر استخوانهای ایشان آب بپاشد که زنده شدند و بدین جهت در این روز غسل و آب بر خود پاشیدن سنت گردید
و گفته اند که آن پیغمبر حزقیل بود و آن مردگان سی هزار کس بودند و سی هزار در حوادث و سؤال
حضرت امیر ع ما جاهلین خبر داده است و فرمود ای معلی روز مبعث رسول الله ص است و اهم جبرئیل
در نوروز بود و جبرئیل در این روز بحضرت وحی بر حضرت رسول نازل گردید و در این روز حضرت ابراهیم
بتهای نمرود را شکست حضرت امیر ع در این روز پای خود بر کتف حضرت رسول گذاشت
و بتهای خانه کعبه را شکست و در غدیر که حضرت رسول ص برای حضرت امیر ع بیعت گرفت
در این روز واقع گردید و در این روز حضرت امیر ع با پیغمبر ص بوادی جنیان رفت و از ایشان
بیعت گرفت و بعد از کشته شدن عثمان خلافت امیر مؤمنان در این روز مستقر گردید و جنگ
نهروان در این روز اتفاق افتاد و ذو الثدیه که سرکرده خارجیان نهروان بود بدست آنحضرت

بجهنم واصل گردید و قائم آل محمد ع در این روز خروج خواهد نمود و شیعیان در این روز جنگ
خواهند فرمود و در این روز قائم ع بر دجال ظفر خواهد یافت و این روز روز فرج است و ما انتظار
فرج کشیم در روز نوروز و روز نوروز عید است و شیعیان است و اول سال عجم است و عجمان
حرمت او را شناخته اند و شما عربان حرمت او را ضایع نموده اید بحق قسم بکعبه که تعظیم عجمان
این روز را نسبت بکسی برای امر قدیمی که بیان او را نمودم پس آنحضرت فرمود که در روز نوروز غسل بکن
و پاکیزه ترین جامه های خود را بپوش و بهترین بوهای خوش را استعمال کن و در آن روز روزه بگیر و بعد از فراغ
از نماز ظهر و عصر و نافله های آن چهار رکعت نماز بکن به دو سلام و در رکعت اول حمد و ده مرتبه انا انزلناه را
بخوان و در رکعت دوم حمد و ده مرتبه قل یا ایها الکافرون را بخوان و در رکعت سیم بعد از حمد ده مرتبه
قل هو الله احد و در رکعت چهارم بعد از حمد ده مرتبه قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را
بخوان و بعد از فراغ از نماز سجده شکر بجا آورد و در سجده این دعا را بخوان که چون چنین کنی گناهان پنجاه ساله
تو آمرزیده شود دعا اینست

اللهم صل على محمد و آل محمد الاوصياء المرضيين و على
جميع انبيائك و رسلك بافضل صلواتك و بارك
عليهم بافضل بركاتك و صل على ارواحهم و ا
جسادهم اللهم بارك على محمد و آل محمد و بارك
لنا في يومنا هذا الذي فضلته و كرمته و
شرفته و عظمت خطره اللهم بارك لي

فيما انعمت به علي حتى لا اشكر احداً غيرك ووسع
علي في رزقي يا ذا الجلال والاكرام اللهم ما غاب
عني فلا يغيبن عني عونك وحفظك وما فقدت
من شيء فلا تفقدني عونك عليه حتى لا اتكلف
ما لا احتاج اليه يا ذا الجلال والاكرام و سید ابن طا
معتبر است ابن دعا را در این روز بخواند هر چند که نماز نکند فرموده ای مفتی
بسیار در این روز بگو یا ذا الجلال والاکرام و گفته اند در نزد تحویل
این دعا را بسیار بخوانند یا محول الحول والاحوال حول حالنا
الی احسن الحال و بعضی گفته اند سیصد و شصت مرتبه بعدد ایام سال بخوانند و در روایت دیگر
چنین مذکور است یا مقلب القلوب والابصار یا مدبر اللیل
والنهار یا محول الحول والاحوال حول حالنا الی
احسن الحال و بعضی گفته اند که این دعا را هم در روز نوروز بعدد ایام سال
بخوانند اللهم هذه سنة جديدة وانت ملك قديم
اسئلك خيرها وخير ما فيها واعوذ بك من شرها
وشر ما فيها واستكفيك مؤنتها وشغلها يا ذا الجلال
والاكرام و دعای دیگر بعدد ایام سال در نزد تحویل شمس به برج حمل
وارد است یا مفتح الابواب و یا مسبب الاسباب

ويا مقلب القلوب والابصار ويا مدبر الليل والنهار
ويا محول الحول والاحوال حول حالنا الى احسن
الحال يا عزيز يا غني يا غياث المستغيثين يا دليل
المتحيرين يا راحم المساكين توكلت عليك يا رب
وفوضت امري اليك يا رب ولا حول ولا قوة الا
بالله العلي العظيم و دعای دیگر سی و هفت مرتبه وارد است بسم الله الرحمن الرحيم
يا كريم اللهم بارك لنا هذه السنة وبلغنا من اول
هذه السنة الى آخرها سالمين واحفظنا من شر الظالمين
بحق حفظناها من كل شيطان رجيم وبحق سلام قولاً
من رب رحيم وبحق فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين
وبحق محمد صلى الله عليه وآله والائمة المعصومين الهادين
المهديين يا محول الحول والاحوال حول حالنا الى احسن
الحال يا مقلب القلوب والابصار ويا مدبر الليل والنهار
يا محول الحول والاحوال حول حالنا الى احسن الحال يا
عزيز يا غفور يا غياث المستغيثين يا مغيث يا غياث
يا غوثاه يا غوثاه يا غوثاه و سه مرتبه بگوید وافوض امري

الی الله ان الله بصیر بالعباد وسه مرتبه بگوید یا رحمن وسه مرتبه بگوید یا رحیم
برحمتک یا ارحم الراحمین وایضا مرویست که هر کس این دعا را هفت مرتبه در اول
سال بخواند خدا دو ملک را موکل او کرداند که تا آخر سال او را محافظت کنند بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم انت الابدی القدیم والحی الکریم الحنان المنان هذه
سنة جدیدة وانت ملک قدیم اسئلک فیها العصمة من الشیطان
والنجاة من النیران والعون علی هذه النفس الامارة بالسوء والاشتغال
بما یقربنی الیک یا ذا الجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین وایضا
این دعا صد مرتبه وارد است اللهم هذه سنة جدیدة وانت ملک قدیم
اسئلک حبک وحب من یحبک وحب کل عمل یقربنی یا ذا الجلال
والاکرام وایضا وارد است که در وقت نصف شب نوشته آیة الکرسی را بخواند و بعد سوره
سوره ملک را بخواند و مرویست در روز نوروز پیش از طلوع هر که این آیات را بگلاب و مشک و
زعفران در ظرف چینی بنویسد و بشوید و بیاشامد تا نوروز دیگر محفوظ از همه بلیات باشد و آیات این است
سلام قولا من رب رحیم سلام علی نوح فی العالمین سلام علی ابراهیم سلام
علی موسی وهرون سلام علی آل یس سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین
و در بعضی از نسخ بدل سلام علیکم طبتم تا آخر سلام علیکم بما صبرتم فعقبی الدار مذکور است پس بهتر آن است
که این کلمات را دو مرتبه بنویسد تا بهر دو روایت عمل کرده باشد وایضا وارد است که هر که این کلمات
نزد تحویل بمشک و زعفران و گلاب بنویسد و با خود دارد محفوظ باشد از همه آفات تا نوروز دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم ~~[illegible]~~ وایضا وارد است اگر کسی در وقت
تحویل حمد و یک مرتبه سوره یس را بی آنکه بخواند و یک انار سرخ یکشنبه تمام بخورد تا نوروز آینده سالم ماند
وایضا این دعا را در وقت طلوع آفتاب روز نوروز باید خواند اللهم انی اعوذ بنور
قدسک وعظمة طهارتک وبرکة جلالک من کل آفة وعاهة
ومن طوارق اللیل والنهار والجن والانس الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن
یا رحیم اللهم انت غیاثی فبک اغوث وانت عیاذی فبک اعوذ
وانت ملاذی فبک الوذ یا من ذلت له الجبابرة وخضعت له اعناق
الفراعنة اعوذ بجلال وجهک من خزیک ومن سترک ومن نسیان
ذکرک وتقصیر من شکرک انا فی حرزک لیلی ونهاری ونومی وقراری
وظعنی واسفاری ذکرک شعاری وثنائک دثاری لا اله غیرک
وطنی ووجها اجرنی من خزیک ومن سوء عقابک وقنی من سیئات
عذابک وادخلنی فی حفظک وعنایتک وعد علی بخیر منک برحمتک
یا ارحم الراحمین وصلی الله علی محمد واله اجمعین وایضا منقول است که هر کس
در اول صبح روز نوروز چهارده مرتبه بگوید یا وهاب و بیست و دو مرتبه بگوید یا ودود تا نوروز
دیگر حاجتهای او روا گردد وایضا مرویست که در روز نوروز آب باران را چهل مرتبه باید بخوان
و آن آب را بر اهل خانه بپاشید و در چهار گوشه های خانه بپاشند خدا آنها را از همه بلایا او خفظ

محافظت خواهد بود بسم الله الرحمن الرحیم الله الله ربی ربی الله الواحد القهار
ربی الله یحیی و یمیت حسبنا ربنا ربی ربی ربی ربی ربی ربی اللهم
احفظنا من القحط والطاعون والغرق والحرق والموت وسوء القضاء
وشماتة الاعداء وشر کل ما سبق ربنا اکشف عنا العذاب انا موقنون
برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر خلقه ومظهر لطفه واله اجمعین
الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا والهم وارد است که هر کس این دعا را
در روز نوروز بنویسد و در میان آب بیندازد هر کس از آن آب بخورد خدا
او را از قحط و طاعون و وبا و شماتت اعدا و مرگ مفاجات و همه آفات و بلیات در حفظ
و حمایت خداوند نگاه دارد و جمیع بدیها و المها و غمها و همها را از او زایل گرداند و درهای
خیر و برکت و دولت را بر روی او گشاید و امورات او را با نظم گذراند و تا سال دیگر بر دیگران
غالب شود دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم ربی الله ربی الله الواحد ربی
الحی القیوم ربی الذی یحیی و یمیت ربی الواحد القهار حسبنا ربنا حسبی
ربی الله انا نعوذ بک من الطعن والطاعون والوباء والبلاء و
موت الفجاة وسوء القضاء وشماتة الاعداء ومن شر ما سبق ربنا
اصرف عنا العذاب انا موقنون حسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی
ونعم النصیر فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر خلقه

محمد وعترته الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین والهم وارد است
که در روز نوروز هر کس این کلمات را بنویسد و با خود دارد از مسح موذی و اذیت برساند
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اعوذ برب الشمس والسهم من العقرب
والسارق والعقرب والحیة اااهوو [illegible]

سنه [illegible] الاول ۱۲۷۵ جمعه [illegible]
حمد و [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] سلطان [illegible] خان
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

فی ٢٩ صفر ١٢٧٧

[illegible]

فی ١٢ ربیع الاول ١٢٧٧

[illegible]

فی ١١ ... ١٢٧٧

[illegible]

فی ٢٥ صفر ١٢٧٧

[illegible]

فی ... ربیع الاول ١٢٧٧

[illegible]

فی ١١ ... ١٢٧٧

[illegible]

فی ٢٠ ... ١٢٧٧

[illegible]

فی ١٩ شعبان

[illegible]

فی ٢٩ صفر ١٢٧٧

[illegible]

فی ١٠ ربیع الاول

[illegible]

فی ١٧ ربیع ...

[illegible]

١٢٧٧ رجب ٢٧

فی ١٩ شعبان

[illegible]

فی ٢١ ...

[illegible]

فی ٢ ... ١٢٧٨

[illegible]

فی ١٠ ربیع الاول ١٢٧٨

[illegible]

فی ٢٣ جمادی الاول

[illegible]

فی ٢ رمضان ١٢٧٨

[illegible]

فی ٥ ذی الحجه ١٢٧٨

[illegible]

فی ... ١٢٧٨

[illegible]

فی ٥ جمادی الاخر ١٢٧٨

[illegible]

فی ٧ رمضان ١٢٧٨

[illegible]

فی ٢٧ صفر ١٢٧٩

[illegible]

فی ١٠ رجب

[illegible]

فی ٢٣ رجب

[illegible]

فی ٢ محرم ١٢٧٩

[illegible]

فی ٦ ربیع ...

[illegible]

اشتیاقیکه بدیدار تو دارد دل من

دل من داند و من دانم و داند دل من

تن نان خواهد اگرچه جان مستغنی است
خر بی که و جو میرد اگر از عیسی است
اسب و نوکر که نان و جو ندهی
نرود اسب و نوکرت برود

حکایت مردی بود که رفیقی داشت خر روزی رفیق خر ناخوش
شد مرد گفت میروم احوال پرسی خیال کرد میگویم احوال شما خوبست
میگوید بلی میگویم الحمد لله میگویم حکیم شما کیست جواب میگوید فلان
کس میگویم من سفارش شما را میکنم میگویم غذای شما چیست
میگوید فلان چیز میگویم میل کن نوش جانت
پس از جا برخاست و رفت تا رسید بدر خانه رفیق
داخل خانه شد سلام کرد رفیق خر او قاتش تلخ بود آن مرد
گفت احوال شما خوبست گفت میخواهم بمیرم گفت الحمد لله
گفت حکیم شما کیست جواب داد عزرائیل گفت الرحمن به

۱۹/۱

روز ... ۱۲ ۱ ده واو ... مصحف بخوانند ... حکیم ... بخواند

زینب ... که در ... بسیار ... الرحیم ... وارد ... نگاه ...

بخواند و در روز جمعه و در ... بسم الله الرحمن الرحیم ... با حرف ... و در ...

هر روز که خواهد ... بخواند ... در هر ... الف ... حروف ... و ... بخواند

بنکو ... و هر که ... حروف ... الف ... باشد ... بخواند ... الرحیم ... ماه

... بخواند و ... حرف ... نور ... بخواند ... و در ... و ...

... بسلام ... و هر که صد و ... بخواند ... و در ... بخواند ...

کردو غضب ... چشم ... بخواند و هر که ... حبیب ...

... بخواند در روز جمعه ... بخواند ... عظیم ... الرحیم ... بخواند

... بخواند و ... الرحیم ... بخواند ... و ...

... ۱۰۰ ... بخواند ... و در ... با جود ... و ... و ...

... با جود نگاه ... دارد ... با جود دارد ... و ...

جمعه ... از طلوع آفتاب ... بخواند ... نون ... بخواند ...

غم و ... بخواند ... هر که ... صد و ... تمام ... ده ...

... الرحیم ... بخواند ... دارد ... و ...

وارد ... ماه ... مکان ... بخواند ... ۲ ...

... شود و در نزد بزرگان ... شود ... ۱۲۷۲

و ...

۱۲۷۸

... ۲۰ جمادی ... روز ...

... ۲ ...

قران ... والدی ...

... ۴ ...

۱۲۷۸

... ۱۰ ... جمادی الاول ...

... الکریم ... والسلام ...

... نون ...

... لا اله ... کریم ...

... حسن ... حسین ...

... بخواند ...

... ۱۵۲۲ ...

... حسین

... الرحمن الرحیم ... ۱

... بخواند

... ورق

۱۸۱۷۱۹۴۱۱۱۱
۱۳۲۱۴۱۱
۱۲۲۸۴۹۱۱۹
۸۴۷۱۳۱۲
۴۳۶۳۱۲
۲۱۸۱۱ ۱۱

۲۶۶۶۱۵۱
۳۸۱۴۱۳۵
۳۲۱۲۴۵۱۰۱
۳۳۳۱۲۱۱۶۱
۱۳۱۸۱۴۴۴
۱۳۳۶۳ی
۱۲۳

...

۸۱۸۱۶۷۳۵۲۲۳۴۸۱۴۷۴۲

...

۳۶۴۸۱۱۱۲۶۲
۱۹

[illegible]